

چلچراغ اشک

مناجات و مداخل و مراثی اهل بیت (علیهم السلام)

گرد آورنده: رحیم کارگر پارسا

فهرست

بخش ۱: راز و نیاز با معبود بی نیاز

23	به پناه آمده ایم
24	شعله آه
24	کار آتش
25	میهمان تو
26	پریشان روزگار
27	غرق گنه
28	یک عمر عصیان
28	شرمسار
29	شب فیض
30	اندیشه ساحل
31	لقای دوست
32	در مناجات
33	توبه کردم
34	طواف کعبه
35	توکل
36	شرمساریم
36	نجوای شب
38	نتیجه بدی
39	سفر عشق
40	خداوندا ببخش!
41	پشیمان آمدم
42	مهمان حرم
43	شرمنده ام
44	یا قاضی الحاجات
45	هوس
45	چشمه لطف
46	قدر و بها
47	اشتباه
48	دویتی های دردمندی
49	اندیشه
50	مناجات
51	خطا کردم
51	کیوتر حرم
52	خسته دل
53	کریمای...
54	قلب خسته

بی نوا	54
جمال یار	55
بقا	56
دون همتان	56
آتکا	57
سحر رسید	58
امیدواران	58
باب رحمت	59
یا رب!	59
استغفارها	60
به چهارده معصوم	61
یا رب	62
رحمت بی منتها	65
در مناجات باری تعالی	68
دوبیتی ها و رباعیات	69
رباعیات حاجتمندی	70
رباعیات پیشیمانی	71
بخش دوم: سوگنامه اهل بیت	
فصل اول: همنوا با رسول (صلی الله علیه وآله)، همراز با بقیع	77
مرآت خدا	77
داغ جگر سوز	78
ای شهر مدینه	78
یک باغ گل!	81
شبهای بقیع	81
راز نهران	83
این جا بقیع است	84
بغض غریب	85
فصل دوم: در عزای امیر مؤمنان (علیه السلام)	87
شرح ماتم	87
شهید محراب	88
افلاک بر خاک	89
نخل بارور	90
محاق خون	91
چلچراغ اشک	92
هوای جنت	93
خون فلق	94
بال شوق	94
نخلستان خاموش	96
امام عاشقان	97
معراج از محراب	97
قائمة عرش	98
هنگام سجود	99
شب قدر علی (علیه السلام)	99
پیشانی خورشید	100
امیر دادگستر	100
خوناب شفق	101
وصف علی (علیه السلام)	102

103	<u>نور جلی</u>
104	<u>فصل ۳: در ماتم صدیقه کبرا (علیها السلام)</u>
104	<u>صبری که من دارم</u>
105	<u>سایبان</u>
106	<u>آشیان فاطمه</u>
106	<u>بیا فاطمه شد زمان وصال</u>
107	<u>کلبن عفاف</u>
108	<u>جانم سوخت!</u>
109	<u>چشم انتظاری!</u>
110	<u>سرایای علی گرید!</u>
111	<u>بهانه</u>
112	<u>وصیت</u>
112	<u>نغمه های تنهایی علی (علیه السلام)</u>
113	<u>دریغا!</u>
115	<u>ذات ازلی</u>
115	<u>داغ پدر</u>
116	<u>بر مزار حضرت زهر (علیها السلام)</u>
116	<u>دانشگاه زهرا (علیها السلام)</u>
118	<u>حقیقت گمنام</u>
118	<u>سینه سینای عصمت</u>
119	<u>در فراق تو</u>
120	<u>صحرای محشر</u>
123	<u>یا فاطمة الزهراء</u>
124	<u>دریا گریستم</u>
125	<u>غربت بقیع</u>
125	<u>نور علی نور</u>
126	<u>حدیث دل</u>
127	<u>گریه بی شیون</u>
127	<u>ای دریغ!</u>
128	<u>چه یاداش گرانقدری!</u>
129	<u>می سوزد هنوز!</u>
129	<u>ای بلال!</u>
130	<u>شکوفه زیبای احمدی</u>
131	<u>بهانه!</u>
132	<u>در همه جا تنها بود!</u>
133	<u>نشان مرگ!</u>
134	<u>زهرا (علیها السلام) را نمی دید</u>
135	<u>مبادا!</u>
136	<u>مادر نمی ماند!</u>
137	<u>که شکسته یر تو؟!!</u>
138	<u>یا فضة خذینی!</u>
138	<u>روزهای آخر!</u>
139	<u>سجاده نماز تو!</u>
140	<u>یا زهرا (علیها السلام)</u>
141	<u>زبان حال فضا</u>
142	<u>غم زهرا (علیها السلام)</u>
143	<u>چرا سوخت؟</u>

آن روز	144
طایر قدس	144
کشتی اهل ولا	144
ای مرگ بیا!	144
آه!	145
دست تو مگر؟!	145
ماه گرفت!	145
پیدا بود!	145
دو شاهد صادق!	146
تمام هستیم بود همین!	146
یا علی می گفتم!	146
مرتضی تنها بود!	146
پنهان مانده ست!	146
دیدار خدا	147
در ماتم سحر	147
گل محمد	147
پهلو شکسته	147
پس از محسن	148
امانتی گران	148
گل بهشتی	148
فصل ۴: در رثای امام مجتبی(علیه السلام)	149
مصیبت عظمی	149
یاس و یاسمن	150
در رثای امام مجتبی(علیه السلام)	151
در شهادت حضرت امام حسن(علیه السلام)	152
خزان گلشن آل رسول(صلی الله علیه وآله)	153
تیر به تابوت	153
در مرثیت امام حسن مجتبی(علیه السلام)	154
چگر گوشه زهرا(علیها السلام)	155
قمر یاره یاره	155
زهر کین	156
فصل ۵: در سوگ ابا عبدالله(علیه السلام)	157
عرفات محبت	157
کشته محبت	158
غروب آتشین	159
اشرف انسانها	160
چراغ لاله	161
قیامت برخاست!	161
کریلا بود و حسین(علیه السلام)	162
به سوی دوست	163
باغی از آتش!	164
اشک و عطش	165
جلوه گاه حق	166
بازار شهادت	167
ماجرای غم	168
چشمه فریاد	169
خورشید را ...	170

خورشید در شام غریبان	170
حماسه پیر	171
حسین مظهر آزادگی	171
سیدالشهدا(علیه السلام)	172
کنار شط!	173
خنجر بگذاشت!	174
فراوان می خورد!	174
پرسش سوزان!	174
در قحط وفا!	174
کنار دریا جان داد	174
تفسیر قرآن!	175
در کنارش جان داد!	175
در مسلخ!	175
شرمسار	175
با پای برهنه!	176
بمیرم!...	176
رسول آه!	176
بارقه	176
ای کعبه دل!	176
ای جاری روسیاه!	177
در کنج خرابه!	177
بر محمل خاک و خون!	177
در اوج عطش!	177
ای تیغ!	178
قطعه سرخ!	178
هفتاد و دو لاله!	178
در خیمه دل!	178
با سر آمدی	179
بی رقیه	179
لب پر نداشت	179
یزید پست	179
جان پدر	180
قدر زینب	180
غم مخمور	180
عباس	180
تشنه جان داد	181
تیر بلا	181
فصل ۶: از مدینه تا سامرا	182
مصیبت امام سجاد(علیه السلام)	182
یعقوب آل عصمت	183
غرق محن	184
آتش غم	185
زخم دل ها	186
در مرثیت حضرت امام باقر(علیه السلام)	187
سخنی با هفتمین معصوم	187
مسموم چفا	188
شهادت امام صادق(علیه السلام)	189

191	داغی گران
191	در شهادت صادق آل محمد (علیه السلام)
192	چلچراغ حضرت صادق (علیه السلام)
193	مناجات موسی بن جعفر (علیهما السلام)
194	مصیبت موسی بن جعفر (علیهما السلام)
195	معراج عشق
196	عاشق صادق
197	امام موسی بن جعفر (علیهما السلام)
198	در انتظار یسر
198	پاره قلب بیمبر (صلی الله علیه وآله)
199	جگر گوشه نبود؟
200	شهادت امام جواد (علیه السلام)
201	شمع عشق
202	سوز درد
202	شمع بر فروخته
203	در رثای امام هادی (علیه السلام)
204	در رثای امام حسن عسکری (علیه السلام)
205	گلاب اشک
205	اختر یرنور ولایت
207	فصل ۷: در هجران امام زمان (عج)
207	ای غایب از نظر!
208	کتاب مبین
208	ای آشکار پنهان!
209	هدیه ناقابل
210	صید حرم
211	صدبار اگر بینم تو را!
211	پناه دو جهان
212	ناله، ناله هجران
214	همه هست آرزویم!...
215	برق شو!
216	گوهر یکدانه
218	چشم به راه
218	شوق تماشا
219	کاش!...
220	ماه دل افروز
221	زنده مسیحا به دمت
222	هجرت نامه
223	ای حجت خدا
224	درد فراق
	بخش ۳: ثنای پیشوایان نور
227	فصل ۱: میلادیه ها
227	محمد (صلی الله علیه وآله) امام المتقین
228	میلاد خاتم الانبیاء
229	میلاد بیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)
231	سرود میلاد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)
231	فروغ لایزال
233	میلاد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و امام جعفر صادق (علیه السلام)

خلوتی راز	235
مولود کعبه	236
حضرت علی (علیه السلام)	237
علی شاهکار خلقت	239
بساط نشاط	240
اعجاز خداوند	242
ولادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)	246
دریای عصمت	247
محور آل کسا	248
مادر بی نظیر	248
یا فاطمة الزهرا (علیها السلام)	248
مشرق انوار	249
در مدیحت حضرت زهرا (علیها السلام)	250
همای بخت	252
خورشید عصمت	255
عالمی منور شد	257
نور چشم مصطفی	259
میلاد حضرت زهرا (علیها السلام)	260
آسمان مگه	262
در مولودیه حضرت زهرا (علیها السلام)	263
معنی کوثر	266
مولودیه امام حسن (علیه السلام)	267
میلاد امام حسن (علیه السلام)	268
صلح دشمن شکن	270
در وصف ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)	271
جامع حسن خدایی	274
در منقبت امام حسن بن علی (علیهما السلام)	275
تولد امام حسن (علیه السلام)	276
میلاد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)	280
میلاد امام حسین (علیه السلام)	282
در مدح حضرت سید سجّاد امام زین العابدین (علیه السلام)	283
سید ساجدان	286
جشن آسمانی	287
در مدح امام باقر (علیه السلام)	289
سرور ساقی کوثر	290
باقر العلوم (علیه السلام)	291
ولادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)	292
نور دیده پیامبر (صلی الله علیه وآله)	293
امام صادق (علیه السلام)	295
صبح صادق	296
تولد امام جعفر صادق (علیه السلام)	298
ولادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)	300
تولد حضرت رضا (علیه السلام)	301
پسر دارد رضا (صلی الله علیه وآله)	304
در میلاد مسعود حضرت جوادالانمه (علیه السلام)	305
نزول برکات خدا	306
محبوب معبود	308

311	در ولادت و مدح حضرت امام علي النقي (عليه السلام)
312	ميلاد امام دهم حضرت هادي (عليه السلام)
314	امام حسن عسکري (عليه السلام)
315	جمال عسکري (عليه السلام)
316	در منقبت امام حسن عسکري (عليه السلام) مفسر قرآن
317	در ميلاد حجة ابن الحسن العسکري (عليهما السلام)
319	ولادت با سعادت امام زمان (عج)
322	باب رحمت
326	فصل ۲: مناسبتهاي ديني
326	به مناسبت بعثت نبي اکرم (صلي الله عليه وآله)
327	غار حرا
330	لطف عميم آمد
331	در بعثت رسول اکرم (صلي الله عليه وآله)
333	در واقعه غدیر خم
336	راز هل آتی
339	درگه رحمت
341	بهترین روز
341	غدیریه

مقدمه

تصویر هر چه غم که تصور کند کسی *** در چلچراغ اشک زینب علی است

هر ساله هزاران ره پوی درگاه الهی و زائر بارگاه نبوی، عاشقانه به دیار معبود و محبوب (مکه و مدینه) می شتابند و توشه ها برمی گیرند و بهره ها می برند.

همان جا که قبله گاه مسلمانان و حریم خانه خدا است. مزار دل ها و حرم امن رسول الله است. وادی عرفات و مشعر و کوی صفا و مروه است. جایی که امامان غریب و شهیدان پاکبخته در آن آرمیده اند.

دیاری که مقام ابراهیم و مدفن پیامبران و تربت ناپیدای زهرا (علیها السلام) در آن است.

سرزمینی که همراز چاه های مدینه و بیت الاحزان و محلّ راز و نیاز و مزار اشک و سوگ و عزا است.

وادی توبه و سوز و گداز و دعا و عبادت است و دیار درد و شهادت و صبر!

سینای حج و طواف است و بهشت زیارت و امامت و ...

در این راستا حاجیان خانه الهی و زائران حرم نبوی - به خصوص واعظان و مدّاحان اهل بیت (علیهم السلام) - می توانند با استفاده از اشعار و مرثیاتی مناسب و پرسوز و گداز، معنویت و معرفت خود را بالا برند و به خوبی از این سفر روحانی، کسب فیض کنند.

از این روبه گردآوری مجموعه ای وزین و دلنشین به نام چلچراغ اشک پرداختیم که دارای سه بخش است:

بخش اوّل: شامل اشعار عرفانی، مناجات نامه و نغمه های توبه و پشیمانی.

بخش دوّم: مرثی و سوگ سروده هایی در عزا و مصیبت اهل بیت (علیهم السلام).

بخش سوّم: مدایح و مولودیه هایی در ثنای پیشوایان نور.

چلچراغ اشک ، تبلور و نمادی از اشک توبه و پشیمانی، اشک سوگ و ماتم و اشک شوق و سرور است.

چلچراغ اشک ، آینه ای از خدا باوری و ولایت مداری جمعی از شاعران و ادیبان پارسی گو است.

چلچراغ اشک ، انیس تنهایی دلدادگان حضرت باری و سوز دل شیفتگان خاندان وحی است.

چلچراغ اشک ، صحیفه پشیمانی تائبان و سالکان الهی الله و دیوان تولای زائران و محبان عترت آل رسول است.

امید است این تلاش که با راهنمایی و مساعدت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای سیدعلی قاضی عسکر به ثمر نشسته است، مورد قبول حضرت حق و رضایت خاندان عصمت و طهارت قرار گیرد.

رحیم کارگر پارس

به پناه آمده ایم

بندگانیم و به درگاه خدا آمده ایم *** چون فقیران به تمنای نوا آمده ایم

ما که گرد یکی خانه طوافی داریم *** به گدایی به سر خوان خدا آمده ایم

ما نه مشتاق به سنگیم و نه وابسته به گل *** به وصال تو به سر نی که به پا آمده ایم

آرزومندی و درویشی و بی سامانی *** جمع در ما و به امید غنا آمده ایم

کوله بار گنه از کوه صفا سنگین تر *** خالی از غیر و در این جا به پناه آمده ایم

از سر خاکِ غریبِ حسن (علیه السلام) (و امّ البنین) علیها السلام *** (خون جگر، شکوه کنان، سوی خدا آمده ایم

تا بگویم گلستان خزان است بقیع *** از احد، وز سر قبر شهدا آمده ایم

(محتشم)

شعله آه

یارب از فرط گنه نامه سیاهم چه کنم *** گر نبخشی زره لطف گناهم چه کنم

بسته گردیده زهر سو به رُخ راه نجات *** ندهی گر تو در این معرکه راهم چه کنم

جز تو ما را نبود پشت و پناهی به جهان *** بی پناهم ندهی گر تو پناهم چه کنم
یوسف افتاد بجای از اثر بی گنهی *** من ز فرط گنه افتاده به چاهم چه کنم
بخشش و لطف تو پاینده تر از کوه بود *** من که ناچیز تر از یک پر کاهم چه کنم
به هدف گر نخورد تیر دعایم هیئات *** به اثر گر نرسد شعله آهم چه کنم
سایه لطف تو از لطف اگر روز معاد *** نشود شامل احوال تباهم چه کنم
کس به روی من ژولیده نگاهی نکند *** نکنی گر تو هم از مهر نگاهم چه کنم
(ژولیده نیشابوری)

کار آتش

کار آتش به صفِ معركة بگذاختن است *** نفس سرکش هدفش کار خرد ساختن است

24

علت غفلت انسان ز خدا، آرز و هواست *** حاصل آرز و هوا هستی خود باختن است
هیچ کاری به جهان بهر بشر نیست محال *** هدف از خلقت ما اسب عمل تاختن است
هر که با تیغ زبان تیغ ستم خیز کند *** حاصلش نسل خود از ریشه برانداختن است
راز بدبختی و بیچارگی نوع بشر *** خویش را از نظر مرتبه نشناختن است
سیلی از مالک دوزخ به جهنم خوردن *** مزد سر از خط فرمان خدا تافتن است
زاد راهی به کف ای رهگذر آور که به دهر *** کار عمر گذران تیغ اجل آختن است
پای میزان عمل رمز سرافرازی ما *** پرچم بندگی خویش برافراختن است
شعر ژولیده بود سنبل شخصیت او *** راز آن در گرو خواندن و پرداختن است
(ژولیده نیشابوری)

میهمان تو

الهی! بنده ای گم کرده راهم *** بده راهم که سرتاپا گناهم
اگر عمری به غفلت زیست کردم *** تمام هستیم را نیست کردم
به هر در، حلقه کوبیدم خدایا *** لباس یأس پوشیدم خدایا

اسیر نفس هر جایی شدم من *** مقیم شهر رسوایی شدم من

نچیدم گل ز شاخ آرزویی *** ندارم پیش مردم آبرویی
کنم با عجز و لابه بر تو اظهار *** گنه کارم گنه کارم گنه کار
تو رحمان و رحیم و مهربانی *** منم مهمان تو، تو میزبانی
تو سوز سینه ام را ساز کردی *** در رحمت به رویم باز کردی
تو گفתי توبه کن، من می پذیرم *** ترحم کن امیرا من فقیرم
الهی! هر چه هستم هر که هستم *** سر خوان عطای تو نشستم
یقین دارم که با این شرمساری *** نجاتم می دهی از خوار و زاری
اگر کوه گنه گردیده بارم *** یقین دارم علی را دوست دارم
بیخشا ای همه آگاهی من *** گناهم را به خاطر خواهی من
الهی! گرچه هستم غرق عصیان *** پشیمانم پشیمانم پشیمان
(ژولیده نیشابوری)

* * *

پریشان روزگار

الهی! عاشقی شب زنده دارم *** جو مشتاقان ز عشقت بیقرارم
زکوی خویش نومیدم مگردان *** که جز کوی تو امیدی ندارم
الهی! در دلم نوری بیفروز *** که باشد مونس شب های تارم
زلطفت جز گل امیدواری *** نروید از دل امیدوارم
الهی! بنده ای برگشته احوال *** گدایی روسیاه و شرمسارم
تهیدست و اسیر و دردمندم *** سیه روز و پریشان روزگارم
الهی! گر بخوانی ور برانی *** تویی مولا و صاحب اختیارم
از آن ترسم به رسوایی کشد کار *** مبدا پرده برداری زکارم
الهی! اشک عذر از دیده جاری است *** ترحم کن به چشم اشکبارم

نظر بر حال زارم کن که جز تو *** ندارد کس خبر از حال زارم
الهي! عزت و خواري است از تو *** مگردان پیش چشم خلق خوادم
الهي! گر کند غم بر دلم روي *** تويي در خلوت دل غمگسارم
يقين دارم کزين گرداب هایل *** رهاوند رحمت پروردگارم
الهي! ناتوانم کو تواني؟ *** که شکر لطف و احسانت گزارم
بياني کو که الطافت ستايم *** زباني کو که انعامت شمارم
الهي! تا نسيم رحمت تست *** زغم بر چهره ننشيند غبارم
مگر عفو تو گرداند مرا پاک *** که سر از شرمساري برنيارم
رس بر شاعرانم فخر اين بس *** که مداح شه والاتبارم
(* * * دکتر قاسم رسا)

غرق گنه

غرق گنه نااميد مشو ز درگاه ما *** که عفو کردن بود در همه دم کار ما
توبه شکستي بيا هر آنچه هستي بيا *** اميدواري بجوي ز نام غفار ما
بنده شرمنده تو، خالق بخشنده من *** بيا بهشتت دهم مرو تو در نار ما
در دل شب خيز و ريز قطره اشکي ز چشم *** که دوست دارم کند گريه گنهکار ما
خواهم اگر بگذرم ز جمله عاصيان *** کيست که چون و چرا، کند ز کردار ما
(حبيب چايچيان حسان)

یک عمر عصيان

تو بخشنده هر گناهي الهي *** به جز تو نباشد پناهي الهي
به اين بنده ناتوانت کمک کن *** که ابليس دارد سپاهي الهي
زيک عمر عصيان، نشاني نماند *** ز رحمت کني، گر نگاهي الهي
به نيکي مبدل نمايي بدني را *** چه خواهي ببخشي گناهي الهي
چو رحم تو سبقت ز قهر تو گيرد *** در آن دم چه کوهي چه کاهي الهي
ولي هر که با مرتضي آشنا نيست *** ندارد به عفو تو راهي الهي

به باغ و لایش به رسم گدایان *** منم ره نشین چون گیاهی الهی
به قلب حسان مهر جانبخش او را *** فزون کن دمام، الهی، الهی
(حبیب چایچیان حسان)

* * *

شرمسار

الهی! ای دواي درد جانم *** بشوي این ظلمت و زنگ از روانم
ترحم کن ندارم توشه راه *** مگر لاتقنطوا من رحمة الله
یکي وامانده از راه و ذلیم *** به چاه تن فتاده بی دلیم

28

اسیرم خانم بی خانمانم *** گدایم بی نوایم میهمانم
سیه رویم تهیدستم فکارم *** گنهکارم تباهم شرمسارم
بده راهی تو این شرمنده ات را *** نوازش کن به رحمت بنده ات را
مرا با عفو خود بنماید درمان *** نجاتم ده نجات از نفس و شیطان
به حالم در همه حالی نظر کن *** زجرم و هر گناه من گذر کن
به جز جود و به جز لطف الهی *** مرا نبود در این عالم پناهی
(* * * حبیب چایچیان حسان)

شب فیض

خیز، ای بنده محروم و گنهکار بیا *** یک شب ای خفته غفلت زده بیدار بیا
بس شب و روز که در زیر لحد خواهی خفت *** دم غنیمت بشمار امشب و بیدار بیا
شب فیض است و در توبه و رحمت باز است *** خیز، ای عبد پشیمان و خطاکار بیا
پرده شب که بود آیت ستاری من *** دور از دیده مردم، به شب تار بیا
این تویی، بنده آلوده و شرمنده من *** این منم، خالق بخشنده ستار بیا
مگشا دست نیازت به عطای دگران *** دل به من بسته و بگسسته زاغیار بیا
فرصت از دست مده، می گذرد این لحظات *** منشین غافل و بی حاصل و بیکار بیا

29

اندیشه ساحل

گول زرق و برق زر را می خوری ای دل چرا؟ *** زندگی را می کنی بر خویشتن مشکل چرا
غنچه گل شد، گل خزان گردید و بلبل شد خموش *** مانده ای ای باغبان، حیران و پا در گل چرا
عمر طی شد، نوجوانی رفت و پیری سر رسید *** حبّ دنیا را نمی سازی برون از دل چرا
چهره پرچین گشت و قامت دال و موی سر سپید *** از مکافات عمل بنشسته ای غافل چرا
کاخ ها گردید کوخ و کوخ ها گردید کاخ *** زاد راهی بر نمی داری از این منزل چرا
نوح رفت و کشتی اش بشکست و طوفان شد تمام *** غافلی ای بی خبر ز اندیشه ساحل چرا
کاروان مرگ هر دم می زند کوس رحیل *** بر نمی خیزی برای بستن محمل چرا
عمر چون رفت از کفت دیگر نمی آید به کف *** این سخن حقّ است، حق را می کنی باطل چرا
مزرع کشت است دنیا از برای آخرت *** بر نمی داری از آنچه کشته ای حاصل چرا
مرگ مأمور است و معذور از برای بردنت *** راحت و آسوده خوابیدی در این منزل چرا
از من ژولیده بشنو ای به دنیا بسته دل *** حب دنیا را نمی سازی برون از دل چرا
(ژولیده نیشابوری)

لقای دوست

می نشینم چو گدا کنج سرایت ای دوست *** تا که بینم همه شب لطف و عطایت ای دوست
آتش هجر تو در سینه سوزان من است *** گاه گاهی نظری کن به گدایت ای دوست
هاتف جان من غم زده با سوز و گداز *** سر نهاده است به درگاه ولایت ای دوست
شهریار دل و جان من آشفته تویی *** طالبم طالب آن جود و سخایت ای دوست
چشمه ساری است دو چشمان گناه آلودم *** اشک من در طلب عفو و رضایت ای دوست
سرزمین دل پاییزی من، ویران است *** روشنی بخش دلم را به لقایت ای دوست
دردمندانه به کوی تو پناه آوردم *** واثقم تا بنوازی به دعایت ای دوست
طور امید وجودم، شده کنعان بلا *** یوسف عشق من افتاده به پایت ای دوست
گرچه تقصیر من افزون شده در محضر تو *** لیک بردار زمن تیغ بلایت ای دوست
عالمی واله و مفتون تواند و پارس *** نیز دارد همه دم، شوق لقایت ای دوست

در مناجات

راه گم کردم، چه باشد گر به راه آری مرا *** رحمتی بر من کنی و اندر پناه آری مرا
می نهد هر ساعتی بر خاطرم باری چو کوه *** خوف آن ساعت که با روی چو کاه آری مرا
راه باریک است و شب تاریک، پیش خود مگر *** با فروغ نور آن روی چو ماه آری مرا
رحمتی داری که بر ذرات عالم تافته است *** با چنان رحمت عجب گر در گناه آری مرا
شد جهان در چشم من چون چاه تاریک از فزع *** چشم آن دارم که بر بالای چاه آری مرا
دفتر کردارم آن ساعت که گویی: باز کن *** از خجالت پیش خود در آه آری مرا
اسب خیرم لاغر است و خنجر کردار کند *** آن نمی ارزم که در قلب سپاه آری مرا
لاف یکتایی زدم چندان که زیر بار عجب *** بیم آنستم که با پشت دوتاه آری مرا
هر زمان از شرم تقصیری که کردم در عمل *** همچو کشتی ز آب چشم اندر شناه آری مرا
خاطرم تیره است و تدبیرم کژ و کارم تباه *** با چنین سرمایه کی در پیشگاه آری مرا
گر حدیث من به قدر جرم من خواهی نوشت *** همچو روی نامه با روی سپاه آری مرا

بندگی گر زین نمط باشد که کردم اوحدی *** آه از آن ساعت که پیش تخت شاه آری مرا

(اوحدی مراغه ای)

* * *

توبه کردم

خم شدم از بار عصیان، بارالها توبه کردم *** گشتم از کرده پشیمان، بارالها توبه کردم
نفس، سرکش، حرص، غالب، فکر، اندک، وهم، افزون *** رفته ام دنبال شیطان، بارالها توبه کردم
رطب و یابس را نوشتی در کتاب خویش، قرآن *** گر نخواندم بنده قرآن، بارالها توبه کردم
انبیا و اولیا گفتند هر خوب و بدی را *** گر نمودم ترک آنان، بارالها توبه کردم
در اصول و در فروع دین اگر اهمال کردم *** برخلاف حکم و فرمان، بارالها توبه کردم
گر به نفس خود ستم کردم و یا بر بندگانت *** می کنم من بعد جبران، بارالها توبه کردم

گر که کردم ترک بیعت، ای خدا، معذور دارم *** یا شکستم عهد و پیمان، بارالها توبه کردم
گر زدم بر خلق تهمت یا که هستم اهل غیبت *** یا که بودم اهل بهتان، بارالها توبه کردم
از غرور و کبر، نافرمانی گر سر زد از من *** مست بودم، قول رندان، بارالها توبه کردم

33

بایدم برتر شوم من از ملک، اما نگشتم *** بل شدم بدتر ز حیوان، بارالها توبه کردم
از در دربار شاهی گر شدستم من فراری *** آمدم با آه و افغان، بارالها توبه کردم
کاروان از پیش رفته، بار من افتاده در گل *** مانده تنها در بیابان، بارالها توبه کردم
عذر بدتر از گناه است، از که گریم وز که نالم *** خود شدم از اهل عصیان بارالها توبه کردم
راه بنمودی نرفتم، امر فرمودی نکردم *** هستم از کرده پشیمان، بارالها توبه کردم
گر گنهکار و پلیدم یا خطاکار و کثیفم *** گویم اینک از دل و جان، بارالها توبه کردم
بارالها بنده مفتون را به این جرم و گنه ها *** عفو کن بر شاه مردان، بارالها توبه کردم

(مفتون همدانی)

طواف کعبه

خوشا به نیمه شبی با خدا صفا کردن *** زبان حال گشودن زدل دعا کردن
تمام لذت عالم نمی رسد قدرش *** به یک دقیقه مناجات، با خدا کردن
به صد هزار قبولی عمره می ارزد *** به دهر یک گره از کار خلق وا کردن

34

به ادعا نتوان برد بهره ای فردا *** که بهره از عمل آید نه ادعا کردن
در این سرای دو در، از دری در آ ای دوست *** که حاجتی بتوان از کسی روا کردن
برای جلب رضای خدا بکوش ای دل *** که مشکل است خدا را زخود رضا کردن
به زرق و برق زر ای دل مناز، می بازی *** که کار زر، بود از حق تو را جدا کردن
بهشت برگ عبورش محبت مولاست *** خوشا به حبّ علی دوری از خطا کردن

(ژولیده نیشابوری)

توکل

هر که بر لطف خدای خود توکل می کند *** گر کشد بار غم عالم تحمل می کند
بیمی از آتش مکن وقت توکل چون خلیل *** کز توکل آتش نمرود هم گل می کند
جام گردون از غم عالم نمی گردد تهی *** قدر وسعش هر کسی از آن تناول می کند
بیشتر از خوان دوزخ نان غفلت می خورد *** هر که عمر خویش را صرف تغافل می کند
نیست در قاموس هستی هیچ کاری بی حساب *** کار را هر کس به مبنای تعادل می کند

35

خط و مثنی زندگی را نیست جبر انتخاب *** هر کسی با فکر خود سیر تکامل می کند
در سراب زندگی لب تشنه از حق غافلیم *** ورنه زیر پای ما صد چشمه قل قل می کند
(ژولیده نیشابوری)

* * *

شرمساریم

خداوندی چنین بخشنده داریم *** که با چندین گنه امیدواریم
که بگشاید دری کایزد ببندد *** بیا با هم در این درگاه بنالیم
خدایا! گر بخوانی ور برانی *** جز انعامت در دیگر نداریم
سرافرازیم اگر بر بنده بخشی *** وگرنه از گنه سر برنیاریم
ز مثنی خاک ما را آفریدی *** چگونه شکر این نعمت گزاریم
تو بخشیدی روان و عقل و ایمان *** وگرنه ما همان مشمت غباریم
تو با ما روز و شب در خلوت و ما *** شب و روزی به غفلت می گذاریم
نگفتم خدمت آوردیم و طاعت *** که از تقصیر خدمت شرمساریم
مباد آن روز در درگاه لطفت *** به دست ناامیدی سر بخاریم
خداوندا! به لطفت با صلاح آر *** که مسکین و پریشان روزگاریم
(سعیدی شیرازی)

* * *

نجوای شب

چه شب است یا رب امشب که شکسته قلب یاران *** چه شبی که فیض و رحمت، رسد از خدا چو باران

چه شبی که تا سحرگاه، ز فرشتگان الله *** برکات آسمانی، برسد به جان نثاران
شب انس و آشنایی است، شب عاشقان مهدی است *** شب وصل هر جدایی است، شب اشک رازداران
شب تشنگان دیدار، شب دیدگان بیدار *** شب سینه های سوزان، شب سوز سوگواران
شب قلب های لرزان، شب چشم های گریان *** شب بندگان خالص، شب راز رستگاران
شب توبه و انابت، شب صدق و معنویت *** شب گریه و مناجات، شب شور و شوق یاران
شب نغمه های یارب، شب ذکر توبه بر لب *** شب گوش دل سپردن، به سرود جویباران
چه بسا که تا سحرگاه، سفر شبانه رفتیم *** که مگر نسیم لطفی، بوزد در این بهاران
چه خوش است یا رب امشب، که خطای ما ببخشی *** ز کرم کنی نگاهی به جمیع شرمساران
تو خدایی و خطاپوش، تو بزرگ و اهل احسان *** گنه از غلام مسکین، کرم از بزرگواران
تو انیس خلوت دل، تو پناه قلب خسته *** تو طبیب چاره سازی، تو کریم روزگاران
دل دردمند ما را، تو شفایی و تو درمان *** به تو مبتلا و محتاج، نه منم، که صد هزاران

به خدائیت خدایا، به مقام اولیایت *** به فرشتگان، رسولان، به خشوع خاکساران
شب دلشکستگان را به سحر رسان، خدایا *** ز فروغ خود بتابان، به دل امیدواران
(جواد محدثی)

* * *

نتیجه بدی

ای دل زچه رو طاعت دادار نکردی؟ *** خوفي ز عذاب و شرر نار نکردی؟
یک عمر تو را داد خدا مهلت و هیئات *** دل را بری از صحبت اغیار نکردی؟
گفتم که مکن پیروی از نفس بداندیش *** کردی تو از او پیروی و عار نکردی؟
گفتم که مرو از ره بیراهه که چاه است *** رفتی و هراسی ز شب تار نکردی؟
گفتم به ره خیر بکن سیم و زر ایثار *** بس سیم گرفتی و زر ایثار نکردی؟
گفتم که مزین تیشه تو بر ریشه اسلام *** رحمی تو بر این نخل پر از بار نکردی؟

مزد زحمات علي و آل ناددي *** شرمي ز رخ احمد مختار نکردي؟

دستي به سر طفل يتيمي نکشيدي *** وز پاي به ره مانده برون خار نکردي؟

38

در مرگ کسي قطره اشکي نشاندي *** همدردي خود را به کس اظهار نکردي؟

جز فتنه و شر از تو دگر کار نيابد *** از خير چه ديدي که تو اين کار نکردي؟

صد بار بدي کردي و ديدي ثمرش را *** نيکي چه بدي داشت که یک بار نکردي؟

ژولیده مزن دم به عمل کوش که کاري *** از بهر خود از گفتن اشعار نکردي؟

(ژولیده نيشابوري)

* * *

سفر عشق

واي از آن دل که دري رو به خدا باز نکرده *** تا فراسوي ملک، همت پرواز نکرده

بال نگشود و خيال و سر پرواز نداشت *** با شهيدان خدا زمزمه اي ساز نکرده

در حصار تن خود ماند و وجودش پوسيد *** خطر عشق نکرده و سفر آغاز نکرده

ديد نجوای شب و حادثه و سوز دعا *** پر به خلوتکده زمزمه ها باز نکرده

عرق شرم به پيشاني خود، هيچ نديد *** خويش را با نفس لاله هم آواز نکرده

بارها شاهد خاکستر نخلي سرسبز *** بود اما سفري آن طرف راز نکرده

39

اي صدفاسوس که اين فرصت بشکوه گذشت *** مي توانست ولي حيف که اعجاز نکرده

(غلامرضا کاج)

* * *

خداوندا ببخش!

گر گناهي کردم و دارم، خداوندا ببخش *** چون گنه را عذر مي آرم، خداوندا ببخش

پاي خجلت را روايي نيست بر درگاه تو *** دست حاجت پيش مي دارم، خداوندا ببخش

گر گناهم سخت بسيار است رحمت نیز هست *** بر گناه سخت بسيارم، خداوندا ببخش

چون پذيرفتار بدرفتار نادانان تويي *** بر من نادان و رفتارم، خداوندا ببخش

پيشت از روز الست آوردم اقرار بلي *** هم بر آن پيشينه اقرارم، خداوندا ببخش
بخششت عام است و مي بخشي سزاي هر کسي *** گر به بخشايش سزاوارم، خداوندا ببخش
نااميدي بردم از ياران، که مي اندوختم *** روز نوميدي تويي يارم، خداوندا ببخش
آبرويم نيست اندر جمع خاصان را، ولي *** آب چشم هست و مي بارم، خداوندا ببخش
عالمي بر عيب و تقصيرم تو، يارب! دست گير *** واقفي بر غيب و اسرارم، خداوندا ببخش

40

گفته اي: بر زاري افتادگان بخشش کنم *** اينک آن افتاده زارم، خداوندا ببخش
گر به دلداري دل مجروح من ميلي نمود *** بر دل مجروح و دلدارم، خداوندا ببخش
ور چشيدم شربتتي بيخود زروي آرزو *** زآرزوي خود، به آزارم، خداوندا ببخش
اوحدي وار از گناه خود فغاني مي کنم *** بر فغان اوحديوارم، خداوندا ببخش
(اوحدي مراغه اي)

* * *

پشيمان آدمم

اين منم، بيدار، از هول گناه *** مي کنم، بر آسمان شب، نگاه
اين منم، از راه دور افتاده اي *** رايگان، عمر خود از کف داده اي
اين منم، در دست غفلت ها اسير *** اي خدای مهربان، دستم بگير
گرچه من پا تا به سر، آلوده ام *** رُخ به درگاه تو آخر سوده ام
جانم از غم سوزد و، دارم خروش *** اي خدای رازدار پرده پوش
آدمم، با چشم گريان آدمم *** گر گنه کارم، پشيمان آدمم

41

يا رثوف يا رحيم و يا رفيع *** چارده معصوم را آرم شفيع
ناگهان، آمد به گوش دل ندا *** مژده اي از رحمت بي انتها:
يا عبادي، الَّذِينَ اسْرَفُو *** از نويد رحمتم، لَا تَقْنَطُو
با چنين رافت که مي خواني مرا *** کي خداوندا، بسوزاني مرا
کي شود نوميدي، از رحمت حسان *** تا که دارد چون تو ربّي مهربان

(چایچیان حسان)

* * *

مهمان حرم

شکر خدا زیارت پیغمبر آمدیم *** توفیق یار شد که سوی این در آمدیم
ما لایق حضور تو هرگز نبوده ایم *** لطف تو بود این که به این محضر آمدیم
آلوده ایم و از گنه خویش شرمسار *** با دست های خالی و چشم تر آمدیم
ای مهربان بنده نواز و بزرگوار *** ما خائف از محاسبه محشر آمدیم
ما دلشکسته ایم، ولیکن امیدوار *** ما را زخود مران که بر این باور آمدیم

42

با آرزوی دیدن مهدی عج در این دیار *** از مروه تا صفای تو چون هاجر آمدیم
بوی گلی است در عرفات از حضور تو *** سوی گل وجود تو ما با سر آمدیم
ما داغدار کوچ هزاران ستاره ایم *** گریان ولی ز داغ گل دیگر آمدیم
داغ بزرگ، مدفن پنهان فاطمه است *** ما در پی زیارت این مادر آمدیم

(جواد محدثی)

* * *

شرمنده ام

در درگهت، یکی ز غلامانم *** نام تو، زینت لب و دندانم
تو برتر از هر آنچه به وصف آید *** من کمتر از هر آنچه که می دانم
غفاری و کریم و خطاپوشی *** من صاحب معاصی پنهانم
شاید مرا نگاه تو گیرد دست *** ورنه فریب خورده شیطانم
تو آن خدای خالق و رحمانی *** من، بنده حقیر و پشیمانم
بگذشته از شماره و حدّ و حصر *** اندازه خطا و گناهانم
با این همه گناه که من دارم *** چون ادّعا کنم که مسلمانم؟
در چاه نفس خویش گرفتارم *** از جهل خویش سر به گریبانم
شرمنده ام، زیان زده ام، خامم *** من بنده فراری و ترسانم

خاکم، گلم، کغم، خس و خاشاکم *** خارم، خسم، فقیرم و نادانم
تا کی به درگه کرمتم دوزم *** این دیدگان خسته و گریانم
آن کس که نیست لایق احسانت *** آن کس که هست شیفته، من آنم

43

یک لحظه گر نظر فکنی بر من *** یک عمر، سرفرازم و خندانم
سیلاب خون به چهره زرد من *** جاری شده ز دیده گریانم
چون دل، سرای توست، نه بیگانه *** در راه دل نشسته و دربانم
حاشا که جز تو، ره به دلم یابد *** جانم فدایت، ای همه جانانم
(جواد محدثی)

یا قاضی الحاجات

یا رب به ما تو قدرت ترک خطا بده *** توفیق بندگی بدون ریا بده
از بحر بی کرانه الطاف خویشتن *** بر آنچه لایقیم به ما ای خدا بده
از ما بگیر کینه و کبر و حسد ولی *** بر ما صفای باطن و صدق و صفا بده
ما مجرم و تو مجری دیوان کیفری *** حکم برانت گنه ما به ما بده
ما بنده ایم ذات تو بخشنده و رحیم *** از خوان نعمتت نعمتی بر گدا بده
خون شد ز هجر کرب و بلا قلب شیعیان *** بر دست ما تو تذکره کربلا بده
گوید به طعنه خصم که مهدیتان کجاست *** لطفی نما و مهدی ما را به ما بده

44

ژولیده عاشق است ولی عاشق حسین *** یا رب مریض عشق و صفا را شفا بده
(ژولیده نیشابوری)

هوس

هوس هر جا نهد پا را تمنا می شود پیدا *** چنانکه اسم هر کس از مسما می شود پیدا
به دنیا دل مبنده ای دل که دنیا جاودانی نیست *** که معیار علی از ترک دنیا می شود پیدا

در این دنیا بکن کاری که بتوان بهره برداری *** که قدر عمر ما در روز عقبا می شود پیدا
زسیما پی توان بردن که در طینت چه می باشد *** بلی هر جا که صورت هست، معنا می شود پیدا
به زور و زر مناز ای دل که حق فرموده در قرآن *** مقام و ارزش انسان ز تقوا می شود پیدا
مشو از مرگ خود غافل که بهر بردنت ای دل *** اگر پیدا نشد امروز، فردا می شود پیدا
مکن سرپیچی از حظّ علی و آل چون فردا *** تو را خطّ امان از حبّ مولا می شود پیدا
(ژولیده نیشابوری)

* * *

چشمه لطف

الهی بی پناهان را پناهی *** به سوی خسته حالان کن نگاهی

45

مرا شرح پریشانی چه حاجت *** که بر حال پریشانم گواهی
خدایا تکیه بر لطف تو دارم *** که جز لطفت ندارم تکیه گاهی
دل سرگشته ام را رهنما باش *** که دل بی رهنما افتد به چاهی
نهاده سر به خاک آستانت *** گدایی، دردمندی، عذرخواهی
گرفتم دامن بخشنده ای را *** که بخشد از کرم کوهی به کاهی
خوشا آن کس که بندد با تو پیوند *** خوشا آن دل که دارد با تو راهی
زنخل رحمت بی انتهایت *** بیفکن سایه بر روی گیاهی
به آب چشمه لطفت فرو شوی *** اگر سر زد خطایی، اشتباهی
مران یا ربّ زدرگاهت رس را *** پناه آورده سویت بی پناهی
(دکتر قاسم رسا)

* * *

قدر و بها

هر که عاری از ریا گردد صفایش می دهند *** چون که گردد باصفا بر دیده جایش می دهند
اهل تقوا را به محشر امتیاز دیگرست *** گرچه این جا بیشتر جام بلایش می دهند
بی بها بودن به نزد خلق گنجی پر بهاست *** خاک چون آدم شود قدر و بهایش می دهند

هر کسي از راه فهمش مي کند درک سخن *** هرچه سوز ني فزون باشد نوایش مي دهند

آب حيوان خضر را رمز نجات مرگ نيست *** فاني في الله را آب بقايش مي دهند
همچو يوسف در جواني ترک شهوت کن که نفس *** هرچه کام دل برآرد اشتهايش مي دهند
از مقام لا به إلاالله انسان مي رسد *** هر که اين معني نداند حکم لايش مي دهند
قفل جنت را کلیدی هست در دست علي *** هر که را خواهد علي اذن سرايش مي دهند
(ژولیده نیشابوري)

* * *

اشتباه

گذشت عمر و بيا غفلت از اله مکن *** بس است خيره سري ديگر اشتباه مکن
هر آنچه نامه نوشتي تو از گناه بس است *** بيا و توبه کن و نامه اي سياه مکن
به ميهماني خود خوانده ات خدا اينک *** بيا و وقت گر انمايه را تباه مکن
به درک اين زمانه اگر نکوشيدي *** بيا و غفلت از اين مابقي ماه مکن
اگر که چشم شفاعت به مرتضي داري *** به چشم بد به کسي در جهان نگاه مکن
براي آن که به مقصد رسي بدون خطر *** بيا و نفس دني را رفيق راه مکن

کلید گنج سعادت بُود به دست عمل *** بکوش در عمل و ترک پایگاه مکن
شعار شاعر ژولیده روز و شب اين است *** گذشت عمر و بيا غفلت از گناه مکن
(ژولیده نیشابوري)

* * *

دوبيتي هاي دردمندي

(1)

خدایا! بر در تو بنده توست *** همي خواهان آن گل خنده توست
تو روي نازنين از من مگردان *** بزرگي و کرم زيبنده توست

(2)

خدایا! ای رحیم بنده پرور *** بکن ابر کرم را سایه گستر
نمی بینم به جز ذاتت غفوری *** بمیرانم کنون پاک و مطهر

(3)

خداوندا! طمع دارم فراوان *** به لطف و بخشش با چشم گریان
سزاوار عذابی جانگزام *** ببخشا ای طیب دردمندان

(4)

خدایا! شرمسارم شرمسارم *** به غیر از کوی تو جایی ندارم
دل من برده نفس پلشت است *** به لطف و رحمت چشم انتظارم

(5)

خداوندا! شبی دمساز خود کن *** مرا پروانه جانباز خود کن
چشمان شهید وصال را به جانم *** اسیر درگه پر راز خود کن

48

(6)

خداوندا! منم عبد گنه کار *** اسیر نفس بند اندیش و بدکار
مرا شرم آید از گفتار و کردار *** تویی و من، من عاصی و تو غفار

(7)

خدایا! جرمم از حد گشته افزون *** شده قلم سیاه و دل پر از خون
مرا رنجی است جانکاه و کشنده *** به فریادم برس اکنون! اکنون!

(8)

خدایا! روشنی بخش جهانی *** حبیب و مونس صاحب دلانی
مرا مغضوب درگاهت نمیران *** تو غفار الذنوب و مهربانی

(9)

خدایا! گفته ای تو به پذیرم *** گنه کاران بد را دستگیرم
من بد را ببخشا و بیامرزم *** بکن لطفی که با عشقت بمیرم

(10)

خداوندا! منم با ناله همدم *** شریک غصه ها و محنت و غم

قبولم کن که هستم شرمسارت *** تمام کرده هایم ناقص و کم

(رحیم کارگر پارس)

* * *

اندیشه

لحظه ای خود را بیا از خویشتن بیگانه کن *** دیدنی ها را فدای جانانه کن

تا به کی می از سبوی غیر می نوشی بیا *** از سبوی رحمت حق باده در پیمان کن

49

گنج در ویرانه پنهان ست باید رنج کرد *** گنج بی رنج ار که خواهی خویش را ویرانه کن

تا نگردد از پریشانی پریشان خاطرت *** هر کجا دیدی پریشان گیسوانی شانه کن

هر کجا دیدی که عقل تو حریف نفس نیست *** عقل را بگذار و خود را در جهان دیوانه کن

همچو شمعی فیض بخش دیگران باش و بسوز *** در مقام جانفشانی خویش را پروانه کن

بهر تاریکی گور خویش شمعی بر فروز *** فکر فردا و حساب خالق جانانه کن

در مقام خاکساری همچنان خورشید باش *** خدمت خلق خدا با همّتی مردانه کن

پند عبرت می دهد ژولیده با پندش تو را *** تا نگر دیدی اسیر دام ترک دانه کن

(ژولیده نیشابوری)

* * *

مناجات

الهی مرده ام من زنده ام کن *** فقیرم دولت پاینده ام کن

الهی راه را گم کرده ام من *** ازین جویندگی یابنده ام کن

الهی سوختم در آتش جهل *** رها از آتش سوزنده ام کن

اگر عمری گنه کردم الهی *** کرم بر عمر باقی مانده ام کن

غلام سرخط آزادی ام ده *** ز غفلت برده ام من بنده ام کن

اگر شرمی نکردم از تو یا رب *** تو با بخشندگی شرمنده ام کن

50

به آب رحمتت پاک از سیاهی *** در این شام سیه پرونده ام کن

تهی دستم بگیر از لطف دستم *** زیا افتاده ام پوینده ام کن

غمم از حد گذشته شادی ام بخش *** سراپا گریه ام من، خنده ام کن

من ژولیده می گویم به زاری *** الهی مرده ام من، زنده ام کن

(ژولیده نیشابوری)

* * *

خطا کردم

الهی گرچه یک عمری به نفس خود جفا کردم *** ندانستم، نفهمیدم که این کار خطا کردم

تو گفתי این جهان سجن است و انسان هست زندانی *** در این زندان فتادم هستی خود را فنا کردم

گنه کارم ولی دل بر امید رحمتت بستم *** زخوف آتش قهرت توسل بر رجا کردم

به مهمانی خود در خانه خود دعوتم کردی *** سر خوانت نشستم، توبه نزدت بارها کردم

نمک خوردم شکستم با نمکدان توبه خود را *** ولی از بس رؤفی تو، به تو من التجا کردم

(ژولیده نیشابوری)

* * *

کیوتر حرم

کجا روم که در لطف تو به من باز است *** شها زتوست در عالم هر آنچه آواز است

کسی به باب دگر می رود که اندیشد *** که بسته باب تو و باب دیگران باز است

کیوتری که وطن کرد بر در حرمت *** کجا دگر به سر او هوای پرواز است

کسی که از دم گرم تو ذوق صحبت یافت *** کجا دگر به دم سرد خلق دمساز است

کسی که نازکشی چون تو نازنین دارد *** بجاست بر ملک و بر فلک گرش ناز است

خوش آنکه در ملأ عام با تو همدوش است *** خوش آنکه در حرم خاص با تو همراز است

برای رهرو کوی تو راه نزدیک است *** زبهر قاصد بابت، مدام در باز است

بیامدیم به باب الهی به درگه تو *** کرم نما و عطا کن که جای اعزاز است

أَمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبَاتٌ *** هَا حَبِيبِي فَمُ أَدِرُّ مِنْ كَأْسِكَ الْعَذْبَ الْفُرَاتِ (1)

(عارف تهراني)

* * *

خسته دل

الهي جز تو من ياري ندارم *** تو را دارم به کس کاري ندارم
روانم تيره از دود گناه است *** دلم مهجور و روي من سياه است

1- همانا دنيا فاني است و ثباتي ندارد.

هان اي حبيبم برخيز و از جام خنک گوارايت در مجلس ما بگردان و به من بنوشان.

52

چه سازم من چه گويم من الهي *** به سوي خود مرا بگشاي راهي
نشد غير از گنه از من پديدار *** همه آثار ذلت شد نمودار
زمن عزم گنه را دور گردان *** دلم را از کرم پرنور گردان
مرا از بند غم آزاد گردان *** به مهر و عفو خود دلشاد گردان
علاجي کن علاج، اين خسته دل را *** ترحم کن تو اين، بشکسته دل را
اگر از رحمتت من دور مانم *** سیه رو گردم و رنجور مانم

(انصاريان)

* * *

کريما...

کريما به رزق تو پرورده ايم *** به انعام و لطف تو خو کرده ايم
گدا چون کرم بيند و لطف و ناز *** نگرده ز دنبال بخشنده باز
چو ما را به دنيا تو کردي عزيز *** به عقبي همين چشم داريم نيز
خدايا به عزت که خوارم مکن *** به دل گنه شرمسارم مکن
به لطفم بخوان و مران از درم *** ندارد بجز آستانت سرم
تو داني که مسکين و بيچاره ايم *** فرومانده نفس امّاره ايم
به مردان راحت که راهي بده *** وزين دشمنانم پناهي بده

خدایا به ذات خداوندیت *** به اوصاف بی مثل و مانندیت
به لَبَّیک حَجَّاج بیت الحرام *** به مدفون یثرب علیه السلام
به طاعات پیران آراسته *** به صدق جوانان نوحاسته
که چشم ز روی سعادت میند *** زبانم به وقت شهادت میند
(سعدی شیرازی)

قلب خسته

الهی ای انیس شام تارم *** به غیر از لطف تو یاری ندارم
الهی این من و این قلب خسته *** دل سوزان و این پشت شکسته
الهی این من و این خواری من *** به روز و شب ببین این زاری من
الهی این من و تنهایی من *** الهی این من و رسوایی من
الهی این من و این تیره روزی *** بود حق گر مرا فردا بسوزی
سزاوار عقاب و هم عذابم *** به وحشت از غم روز حسابم
همان روزی که روز شرمساری است *** همان روزی که مجرم غرق خواری است
* * *

بی نوا

دری بگشا ز رحمت یا الهی *** به روی بی پناه عذرخواهی
نوازش کن تو باری خسته ای را *** عنایت کن تو دل بشکسته ای را
خداوندا زدوشم بار بردار *** به روز حشرم از ذلت نگه دار
در این ملک فنا من بی نوایم *** اسیر نفس و دربند هوایم
دریغ از من مکن یا رب عطا را *** بشوی از دفترم جرم و خطا را
طبیبای شفا دردمندان *** کریمای امید مستمندان

ببخشا از گناهکاران گناهان *** بگیر از لطف، دست بی پناهان
پریشان خاطران را شاد گردان *** گرفتاران زبند آزاد گردان

* * *

جمال یار

ای که می خواهی جمال بی منال یار را *** در حریم دل چاره می دهی اغیار را
دیدن نادیده را عشق خودی ها حائل است *** از خودی بگذر که تا بی پرده بینی یار را
درس هشیاری برو در مکتب مستان بخوان *** زانکه این مکتب به مستی می کشد هشیار را
در مسیر عشق همچون میثم خرمافروش *** با علی باش و به گردن نه طناب دار را
روزه داری را دهان بسته تنها شرط نیست *** طاقت اشتر به ما ثابت کند این کار را
پاک کن ز آینه دل گرد خود بینی که کور *** با عصایی می کند پیدا ره هموار را
گر که در حصن امان خواهی ز حق اذن دخول *** در کف نفس دنی هرگز مده افسار را
در مذاق اهل عالم حرف حق تلخ است تلخ *** زهر گردد چون شکر، دارو شود بیمار را

در مقام خاکساری همچنان ژولیده باش *** کز مسیر خاکساری یافت این آثار را
(ژولیده نیشابوری)

* * *

بقا

لحظه ای در خود فنا شو تا بقا پیدا کنی *** از منیت ها جدا شو تا منا پیدا کنی
حاصلی ما و تو را از ارتباط خلق نیست *** سعی کن تا ارتباطی با خدا پیدا کنی
تا توانی در رفاقت با خدا یکرنگ باش *** صاف شو در زندگانی تا صفا پیدا کنی
بگذر از قدر و بها و خاکساری پیشه کن *** تا مقامی برتر از شیخ بها پیدا کنی
همچو زرگر روز و شب دنبال سیم و زر مگرد *** بگذر از زر تا به عالم کیمیا پیدا کنی
دیدن نادیده را چشم خدایین لازم است *** از خودی بیگانه شو تا آشنا پیدا کنی
تا نگردي لا زال الله، اللهم بجو *** جستجو کن تا که الله را ز لا پیدا کنی
(* * * ژولیده نیشابوری)

دون همتان

هر که خود را بیشتر پابند در هم می کند *** بیشتر خود را اسیر محنت و غم می کند

56

وہ چه بدبخت است آنکه با وجود ذات حق *** سر بر دون همتان از بهر نان خم می کند
روزی هر روزه ما را دهد روزی رسان *** در عوض روزی ز عمر ما و تو کم می کند
گریه ابر بهاران بین که از همبستگی *** چشمه، نهر و نهر، رود و رود را یم می کند
در ضمیر خویش هرگز ره مده فکر گناه *** فکر هر کاری تو را بر آن مصمم می کند
از فَمَنْ يَعْمَلْ که حق فرموده در قرآن بدان *** خیر و شر را ذات حق تفکیک از هم می کند
تفرقه هر جا فتنه کارش ز هم پاشیدگی است *** ای بنایم آن که با حق رشته محکم می کند
(ژولیده نیشابوری)

اٹکا

هر کس که اٹکا به زر و زور می کند *** خود را ز فیض رحمت حق دور می کند
در ملک جان زیاده مکن آرزو، که مرگ *** آهنگ آرزوی تو در گور می کند
بشکن غرور خویش که در ارتکاب جرم *** شیطان کمک به آدم مغرور می کند
دنیا چو دام و دانه آن مکر و صید را *** با یک نگاه لال و کر و کور می کند

57

گر بار ممتی نتوانی بری به دوش *** کاری بکن که با عملش مور می کند
(ژولیده نیشابوری)

سحر رسید

شد وقت آن که درد نهان را دوا کنیم *** روی نیاز خویش به سوی خدا کنیم
ای خفتگان بستر راحت سحر رسید *** خیزید تا که چاره جرم و خطا کنیم
بیگانگی بس است ز درگاه کردگار *** خود را دمی به خالق خود آشنا کنیم
تا صبح عمر ما ننموده است رو به شام *** کاری برای خجالت روز جزا کنیم
بهر نجات آتش دوزخ به صد امید *** دست دعا بلند به سوی خدا کنیم

تا کاسه های دیده نگر دیده پر ز خاک *** چشمی به حال بی کسی خویش وا کنیم

شیطان نهاده بند گناهان به پای ما *** بهر رها نمودن خود دست و پا کنیم

(نغمه های مناجاتی، ص ۲۴)

* * *

امیدواران

آمد به درت امیدواری *** کو را به جز از تو نیست یاری

58

محنت زده ای نیازمندی *** خجالت زده ای گناهکاری

از گفته خود سیاه رویی *** وز کرده خویش شرمساری

شاید زدر تو باز گردد *** نومید چنین امیدواری

(چایچیان حسان)

* * *

باب رحمت

آمدم، آمدم به سوی تو باز *** ای خدای کریم بنده نواز

پای تا سر همه نیازم من *** از کرم سایه بر سرم انداز

آبروی گدای خویش مریز *** دستم آخر سوی تو است دراز

بسته ای راه ناامیدی را *** کرده ای چون که باب رحمت باز

(چایچیان حسان)

* * *

یا رب!

یا رب مرا به سلسله انبیا ببخش *** بر شاه اولیا، علی مرتضی ببخش

یا رب گناه من بود از کوه ها فزون *** جرم مرا به فاطمه، خیرالنسا ببخش

هر کار کرده ام، همه بد بوده و غلط *** یا رب مرا تو بر حسن مجتبی ببخش

یا رب اگر که جود و سخایی نکرده ام *** ما را تو بر سخاوت اهل سخا ببخش

59

يا رب مرا به رحمت بي منتها ببخش *** يعني به ساحت حرم كبريا ببخش
يا رب گناهكار و ذليل و محقرم *** عصيان من به شوكت عز و علا ببخش
يا رب تو را به جاه و جلال دهم قسم *** جرم گذشته عفو كن و ماجرا ببخش
يا رب مرا ببخش به اهل صلوات و صوم *** يعني به نور صفوت اهل صفا ببخش
يا رب تو را به نور جمالت دهم قسم *** كز ظلمتم رهان و به نور هدا ببخش
يا رب به نور ظلمت خاصان درگهت *** اين بنده را به ختم همه انبيا ببخش
يا رب از اين معاصي بسيار بي شمار *** مستوجب عقوبتم; اما مرا ببخش
(مفتون همداني)

* * *

استغفارها

اي شفائي علت بيمارها *** پيش تو آسان، همه دشوارها
اي سرور سينه صاحب دلان *** اي فروغ ديده بيدارها
اي به كينه ذات تو نابرده بي *** عقل ها، اندیشه ها، پندارها
اي رهانيده ز طوفان بلا *** كشتي بي ناخدا را بارها
ريخته باران رحمت بي دريغ *** بر سر گل ها، به پاي خارها
كرده از ابر كرامت بهره مند *** خشك و تر، گلزارها، ني زارها

60

با خيال نرگس جادوي تو *** در ضمير عارفان گلزارها
مي كنم اقرار بر يكتايي ات *** دور باد از جان من انكارها
روز رستاخيز چشم پرسر شك *** با تو و لطف تو دارد كارها
تا چه خواهي كرد با شرمنده اي *** كز گنه دارد به كف طومارها
گر نگرده دستگيرم عفو تو *** واي بر من، با چنين كردارها
اين تو و اين لطف بي پايان تو *** اين من و اين بانگ استغفارها
(باقر زاده بق)

* * *

به چهارده معصوم

خدایا به اعزاز این چند تن *** که هستند فخر زمین و زمن
به حق تو ای داور آب و خاک *** بدین چارده نام معصوم پاک
به نور محمد چراغ سُبُل *** سر و سرور و سرو باغ رسل
علی ولی شیر پروردگار *** سپهدار دین شاه دلدل سوار
به زهرا که او دخت پیغمبر است *** که در عرش او زهره خنیاگر است
به خلق حسن افتخار زمن *** که خلقش حسن بود و نامش حسن
به خون حسین آن که در کربلا *** بیفزود او را بلا بر بلا
به سجاده زینت العابدین *** به باقر شناسای علم الیقین
محمد که همنام پیغمبر است *** که نعلین او عرش را زیور است
به جعفر گل روضه اصطفی *** کش افزون بُد از صبیح صادق صفا
به موسای کاظم به میقات او *** به قرب و مقام و مقامات او
به قدر علی بن موسی الرضا *** شهید خراسان به ظلم و جفا
به زهد محمد که نعتش تقی است *** که در دین چوبابای خودمقی است

به شمع شبستان اهل یقین *** علی النقی نقوة المهتدین
به شهد شکر لذت عسکری *** که همچون حسن بُد به دین پروری
به مهدی قائم امام انام *** سلامٌ علیهم، علیهم سلام
که در دین و دنیا مرا چند کار *** بر آری به فضل خود ای کردگار
یکی حاجتم را نمایی به کس *** بر آورنده آن تو باشی و بس
دویم روزی من زجایی رسان *** که منت نباید کشید از خسان
سیم چون به مرگم اشارت بود *** به الا تخافو بشارت بود
چهارم چنانم سپاری به خاک *** که باشم ز آلودگی گشته پاک
ششم آن که رویم ز شرم گناه *** در انبوه محشر نباشد سیاه
به هفتم به نیکوترین حال من *** بچربد ترا زوی اعمال من

به هشتم به هنگام بیم فزع *** زبان را نباید نمودن جزع
نهم آن که بر من به کردار زشت *** نبنند درهای خرم بهشت
دهم آن که بر سیر بالایی پُل *** بود گردن آزادم از بند و غل
ده و یک چو دوزخ زیانه کشد *** مرا لطف تو بر کرانه کشد
ده و دو چو سرعت بود در حساب *** بود بر من آسان سؤال و جواب
سه و ده که آن نامه های درشت *** به دست چیم ناید از سوی پشت
ده و چارمین آن که بی ماجرا *** ببخشی بدین چارده تن مرا
(حسام خوسفی)

* * *

یا ربّ

وقت است اگر به دعوت اُدعونی آسُجِب *** دستی بر آوریم به درگاه کبریا

62

یا رب به حق نقطه اِنّی اَنَا العَفُور *** کاندر بسیط مرکز عالم نیافت جا
یا رب به حق آیت لا تَقْطُوا که هست *** سرمایه سعادت و پیرایه رجا
یا رب به حق خامه مشکل گشای کُن *** کاو بست نقش نام تو بر لوح از ابتدا
یا رب به حق عرش که تمجید قدر او *** مفهوم نیست کان ز کجا بود تا کجا
یا رب به حق صاحب صور و به نفخ او *** آن دم که گوش را نبود هوش از کجا
یا رب به آب دیده کرّوبیان پاک *** کز خوف، چشمشان نبود خالی از بُکا
یا رب به حق کوثر و تسنیم و سلسبیل *** کان بر حبیب حضرت خود کرده ای عطا
یا رب به حق ابر بهاران که می رسد *** هر شب ز فیض شبنم او خاک را نما
یا رب به حق غنچه که از شرم عندلیب *** چون نوعروس مانده پس پرده حیا
یا رب به تاب طره سنبل که دم به دم *** چون زلف دلبران بگشاید ز هم صبا
یا رب به ساز بلبل عاشق که هر سحر *** بر بوی گل ز روی چمن برکشد نوا

63

یا رب به انبیای معظم که کرده اند *** بی اجر و مزد حکمت تنزیل را ادا

يا رب به حق چارده معصوم مٽقي *** آنها که در سفينه چو نوحند ناخدا
يا رب به حق عفت مريم که پاک بود *** از زلت فواحش و از تهمت زنا
يا رب به حسن و مال خديجه که صرف کرد *** در مقدم رسول تو بي شبهه و ريا
يا رب به حق چادر عصمت که کرده اند *** دوشيزگان قدس بدو روي التجا
يا رب به دعوتي که اجابت قرين اوست *** يا رب به حاجتي که کند لطف تو روا
يا رب در آن زمان که تو ماني و ما و بس *** رحمت کني و باز نگيري ز ما عطا
مستوجب عذاب اليم و عقوبتيم *** ما را اگر به شرط عمل، مي دهی جزا
چون جان وداع قالب خاکی ما کند *** آه ار عنایت تو نباشد در آن عنا
ابن حسام را عملي موجب ثواب *** گر نیست هست رحمت عام تو ملتجا
اميد من به رحمت بي منتهاي توست *** يا منتهي الرجاء مکن اميد من هبا

دعوت چو بي درود محمد تمام نیست *** صلوا علیه، سيدنا، اکرم الوري

(حسام خوسفي)

* * *

رحمت بي منتها

يا رب! گناه اهل جهان را به ما ببخش *** ما را سپس به رحمت بي منتها ببخش
هر چند ما نه ایم سزاوار رحمتت *** ما را بدان چه نیست سزاوار ما ببخش
گفتي که مستجاب کنم گر دعا کني *** توفيق هم عطا کن و حال دعا ببخش
بگذر از آن گناه که سدره دعاست *** هم بر دعاي ما اثری بر ملا ببخش
قصد از دعا، اجابت امر است، ورنه من *** خود کیستم که با تو بگویم خطا ببخش
ما را شبی به باغ پر از نرگس فلک *** یعنی: بدین کواکب نرگس نما، ببخش
تا بشکفد به گلشن دل ها گل امید *** ما را به فیض لطف نسیم صبا ببخش
ما را امید عفو تو مغرور کرد و بس *** گر شد خطا، بدین سخن بی ریا ببخش
این اولین گذشت تو نبود ز جرم ما *** بخشیده ای چنان که به ما بارها ببخش

تا همچو دیگران به نوایی مگر رسیم *** ما را به سوز سینه هر بینوا ببخش
دل های ما که تیره شد از زنگ معصیت *** یا رب! به نور معرفت خود، صفا ببخش
دور از کاروان سعادت فتاده ایم *** ما را به رهروان طریق وفا ببخش
آلوده از نخست نبودیم کامدیم *** ما را به حسن سابقه، روز جزا ببخش
اشک ندامتی نشانندیم اگر ز چشم *** ما را به چارده گهر پربها ببخش
روزی که هر کسی به شفيعي برد پناه *** ما را به آبروي شه انبیا ببخش
گر از خواص امت مرحومه نیستیم *** ما را به لطف عام شه اولیا ببخش
ما را ز اهل بیت ولایت امیدهاست *** تقصیر ما به حرمت خیرالنسا ببخش
گیرم به ما معاویه نفس، چیره شد *** ما را به رأفت حسن مجتبی ببخش
تا بر حسین عقل سلیم اقتدا کنیم *** عصیان ما به خامس آل عبا ببخش
از شیخ و شاب چون همه بیمار غفلتیم *** در سایه امام چهارم، شفا ببخش

در راه علم و معرفت از ما قصور شد *** ما را به علم باقر احمدسنا ببخش
تا جز طریق صدق و صفا راه نسپریم *** ما را به زهد صادق حیدر عطا ببخش
زین تنگنای محبس تن تا برون رویم *** ما را به حلم موسی جعفر، بیا ببخش
از قربت ار به غربت دنیا فتاده ایم *** عصیان ما به ساحت قدس رضا ببخش
ما را به آبروي جواد آن سپهر جود *** یعنی تقی به علم و عمل مُرتقی (1) ببخش
یا رب، به سیدالنبی شاه دین، نقی *** ما را به راه دین، نظر کیمیا ببخش
هرچند رحمت تو فزون تر ز جرم ماست *** ما را به حق عسکری ذوالعطا، ببخش
عمری ز ما اگرچه ندیدی به جز خطا *** یا ذالکرم به مهدی صاحب لوا ببخش
ما را بدان دقیقه که گلگون براق عشق *** بی مصطفی شد از ستم اشقیاء ببخش
بر آن دمی که دلدل میدان پردلی *** بی مرتضی شد از ره جور و جفا ببخش
یا رب، بدان دقیقه که عنقاي قاف عشق *** رو کرد در حریم شه کربلا ببخش

يعني که ذوالجناح فلک سیر شاه دین *** بی شاه شد به سوی حرم برملا ببخش
یا رب، بدان دقیقه و ساعت که اهل بیت *** واقف شدند زان خبر غمفزا ببخش
(صابر همدانی)

* * *

در مناجات باری تعالی

الهی مرا محرم راز کن *** در معرفت بر دلم باز کن
دلی ده که باشد شناسای تو *** زبانی که بستاید آلائی تو
چو با من در اول کرم کرده ای *** به فضل خودم محترم کرده ای
در آخر همان کن که کردی نخست *** که در هر دو حالت امیدم به توست
چو لطف مرا رایگان آفرید *** خردمندیم داد و جان آفرید
هم آخر به لطف خودم دستگیر *** به فضلت مرا رایگان درپذیر
چو دانی که بی زاد و بی توشه ام *** هم از خرمن خویش ده خوشه ام
میر آیم ای آبرویم به تو *** امید من و آرزویم به تو
به روی من از کرده ناپسند *** دری را که هرگز نبستی مبند
ز رحمت به رویم ز پیشم مران *** به قهر از در لطف خویشم مران
که برگیردم گرتوام بفکنی *** که بپذیردم گرتوام رد کنی؟
اگر لطف تو برنگیرد مرا *** کرا ز هره کاندرد پذیرد مرا
مخوف است راهم دلیلی فرست *** گذر آتش آمد خلیلی فرست
اگر دوزخ این ناسزا را جزاست *** تو آن کن که از رحمت تو سزاست
من ار بی هم از لئیمی خویش *** تو مگذار راه کریمی خویش
خط عفو درکش خطای مرا *** ببخش از کرم کرده های مرا

مدر پرده من که بی پرده ام *** به رویم میار آن چه من کرده ام
به آب کرم دقترم را بشوی *** مریز این سیه نامه را آبرو

اگر من گنهکارم ای کردگار *** تو آمرزگاری و پروردگار
سراپای من گرچه آرایش است *** امیدم ز عفو تو، بخشایش است
(حسام خوسفی)

* * *

دوبیتی ها و رباعیات

رفتار تو با من ای خداوند کریم *** آن است که بوده با مسیحا و کلیم
گویي که ندیده ای گناهی از من *** از بس که رحیمی و غفوری و حلیم
* * *

گر برانی و برخوانی زین درم *** غیر از این نیست جای دیگرم
خانه ات را حلقه بر در می زخم *** گرد بام خانه ات پر می زخم
* * *

بارها بر درت روی سیاه آورده ام *** عمر از کف رفته و بار گناه آورده ام
راه تاریک است ولیکن آیه لاتقنطرو *** روشنی با خود من گم کرده راه آورده ام
* * *

شد عمر و به طبع خواهش هست هنوز *** صد نعل گنه در آتشم هست هنوز

با آن که نه روی توبه مانده است و نه عذر *** از دوست امید بخشش هست هنوز
* * *

ای باب هدایت به خلقان همه باز *** اشیا همه را به درگهت روی نیاز
هرچند کنم گناه آرم به تو روی *** هرچند غلط کنم ره آیم به تو باز
* * *

بر بنده روسیاه یا رب تو ببخش *** بر عاجز بی پناه یا رب تو ببخش
از عفو و عطا ملول هرگز نشوی *** من هرچه کنم گناه یا رب تو ببخش
* * *

ابروی تو قبله نمازم باشد *** یاد تو گره گشای رازم باشد

از هر دو جهان برفکنم روی نیاز *** گر گوشه چشمت به نیازم باشد

رباعیات حاجتمندی

(1)

الله که کافی المهمّات تویی *** الله که سامع المناجات تویی

حاجات مرا برآر کاندز همه حال *** ذوالعفو و برآرنده حاجات تویی

(2)

یارب غلطم فزون ز مقدار بود *** روزم سیه از خطای بسیار بود

با این همه نیست افتخارم به کسی *** فخرم همه بر خدای غفار بود

(3)

یارب چو من ار گناهکاری باشد *** غفران ترا در انتظار ی باشد

70

عفوت ز پی گناه کاران گردد *** چون یار که در سراغ یاری باشد

(4)

ای آن که به جز تو هرگز یار نبود *** در شدت و محنتم نگه دار نبود

در مهلکه ها که بسته بد راه نجات *** افتادم و جز توام مددکار نبود

(صفی علیشاه)

رباعیات پشیمانی

(1)

یارب ز کرم دری به رویم بگشا *** راهی که در او نجات باشد بنما

مستغنیم از هر دو جهان کن به کرم *** جز یاد تو هرچه هست بر از دل ما

(2)

یارب ز کرم حال دعا بخش مرا *** از حال دعا جرم و خطا بخش مرا

تا امشب اگر مرا نیامرزیدی *** امشب به علی مرتضی بخش مرا

(3)

يا رب مددي که بي پناهيم همه *** اي بحر کرم غرق گناهيم همه
اي باعث روسفیدی روسيه ان *** بر ما نظري که روسيايم همه

71

(4)

يا رب تو به فضل خویش دلشادم کن *** گشتم ز گنه خراب آبادم کن
بگریختم از درگه تو یک چندی *** بد کردم و بازگشتم آزادم کن

(5)

يا رب مکن اندر صف محشر خجلم *** من کرده گناه و پیش خود منفعلم
اندر دو جهان ببخش و رحمی بنما *** چون غیر تو امید نباشد به دلم

(6)

عصیان خلاق از چه صحرا صحراست *** در پیش عنایت تو یک برگ گیاست
هر چند گناه ما کشتی کشتی است *** غم نیست که رحمت تو دریا دریاست
(ابوسعید ابوالخیر)

* * *

اشک می غلظد به مژگانم به جرم روسیاهی *** ای پناه بی پناهان موسییدم روسیاهم
روز و شب از دیدگان اشک پشیمانی فشانم *** تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم
* * *

گر من گنه جمله جهان کردستم *** لطف تو امید است بگیرد دستم

72

گویی که به وقت عجز دستت گیرم *** عاجزتر از این خواه که اکنون هستم

* * *

اگر که مزرع دل را کنیم زیر و زیر *** به غیر مهر تو در آن زمین گناهی نیست
ز خاک سر چو برآریم از بضاعتمان *** به دست غیر یکی نامه سیاهی نیست
* * *

روزي که زیر خاک تن ما نهان شود *** و آنها که کرده ایم یکایک عیان شود

یا ربّ به فضل خویش ببخشای بنده را *** آن دم که عازم سفر آن جهان شود

هله نومید نباشی که تو را یار براند *** گرت امروز براند نه که فردات بخواند

جملگی ملک سلیمان به یکی مور ببخشد *** بدهد هر دو جهان را و دلی را نرماند

ره از همه جا بسته ولی راه تو باز است *** عالم همه را بر در تو روی نیاز است

هرچند نیم لایق بخشایشت امّا *** چشم طمعم بر در احسان تو باز است

ما عبد ضعیف درگه الله ایم *** گوینده لا اله الا الله ایم

73

در خط علی و آل پاینده چو کوه *** از بعد محمد بن عبدالله ایم

قدر این عمر گران را نه تو دانی و نه من *** اسب آمال جهان را نه تو رانی و نه من

گیرم از لطف خدا عمر دوصد نوح کنی *** باخبر باش که آخر نه تو مانی و نه من

سعی کن حرص و طمع خانه خرابت نکند *** غافل از واقعه روز حسابت نکند

ای که دم می زنی از نوکری احمد و آل *** آن چنان باش که ارباب جوابت نکند

روز محشر که بسنجند گناه من و تو *** عضو عضو من و تو هست گواه من و تو

اگر از آل محمد نرسد خط امان *** در پس معرکه افتاد کلاه من و تو

76

فصل ۱:

هم نوا با رسول(صلي الله عليه وآله)، هم راز با بقیع

مرآت خدا

ماتم جانسوز ختم الانبیا شد ای دریغ *** لاله آسا قلب شاه اولیا شد ای دریغ
رفت از دنیا سفیر بارگاه قرب دوست *** زین مصیبت، عالمی ماتمسرا شد ای دریغ
آسمان، خون گرید از داغ رسول عالمین *** در زمین، طوفان غم یکسر به پا شد ای دریغ
می رسد امشب، صدای ناله زهرا به گوش *** اشک غم، جاری ز چشم مرتضی شد ای دریغ
ز آتش غم، آب شد شمع وجود فاطمه *** در نقاب خاک، مرآت خدا شد ای دریغ
آنکه دیده رنج و غم، در مدت بیست و سه سال *** بهر احیای شریعت، او فدا شد ای دریغ

چشم پاک اختران، در ماتم خورشید دین *** حافظی دریایی از اشک عزا شد ای دریغ
(* * * محسن حافظی)

داغ جگر سوز

هنگامه رنج و غم و ماتم شده امشب *** گریان، ز غمی دیده عالم شده امشب
آهنگ سرشکم، که رسد بر لب مژگان *** با این دل سودا زده همدم شده امشب
پایان شب آخر ماه صفر است این *** یا آنکه ز نو ماه محرم شده امشب
مهتاب، رخ خویش نهان کرد ز ماتم *** چون رحلت پیغمبر خاتم شده امشب
از داغ جگر سوز نبی سید ابرار *** نخل قد زهرا و علی خم شده امشب
شد کار فلک، خون جگر خوردن از این غم *** گردون، ز محن با رخ درهم شده امشب
سیمای جهان، غرقه خون دل یاسر *** در سوگ رسول الله اعظم شده امشب
(* * * محمود تاری یاسر)

ای شهر مدینه

ای شهر پیمبر، که تویی مدفن اطهار *** در خاک تو پنهان شده گنجینه اسرار
* * *

آرامگه نور خدا جان جهانی *** برپای و سرافراز، به هر دور زمانی
پاکیزه تر از تربت تو، نیست مکانی *** شوینده ناپاکی قلب همگانی

خفته ست در آغوش تو چون آیت غفار
ای شهر مدینه، که پر از آیت نوری *** با این همه انوار، مگر وادی طوری

سوی تو شتابیم که میعاد حضوری *** آینه آیات خداوند غفوری

چون باب سلامی و در رحمت دادار
خاک تو سراپرده قرآن مبین است *** این تربت پاک تو مگر عرش برین است
خورشید نبوت، به برت پرده نشین است *** باب حرمت، مَهْبَطِ جبریل امین است

آیند ز اطراف جهان، سوی تو زوار
پراختر تابنده، بقیع تو سراسر *** این جا بُود از پیکر سجاد منور
این جاست حسن، پور علی، سبط پیمبر *** هم باقر و هم صادق و صد گوهر دیگر
ای دامن پرمهر تو منزلگه اطهار

بسیار گل از روضه رضوان تو چیدم *** بس در حرم نور تو، خورشید تو دیدم

79

بس کوکب رخشان، که حضورش برسیدم *** با یاد بلال تو، اذان تو شنیدم

از راز نهانت نشدم لیک خیردار
کو ماه دل آرای تو، ای شهر مدینه؟ *** کو فاطمه، کو آن گل بی مثل و قرینه؟

آن گوهر بشکسته کجا گشته دفینه؟ *** ای وای، چه غم ها که تو را هست به سینه

تا حشر بُود احمد ازین داغ عزادار
کو مام حسین و حسن و همسر حیدر؟ *** از جمله زنان برتر و والاتر و بهتر

کو بضعه طاها و چه شد عصمت داور؟ *** کو دخت نبی، رکن علی آیت کوثر

مشکات دل افروز بشر در همه ادوار
گشتم همه جا را، و نجستم اثر از او *** ای شهر مدینه، چه شد آن گلبن مینو؟

آن درگه و آن قتلگه محسن او کو؟ *** آن جا که شکستند و را سینه و پهلو

گویي شنوم ناله او از در و دیوار
ای خاک مدینه که گرفتیش در آغوش *** با آن دل بشکسته و، آن سینه و پهلو

هرگز نشود شعله غم های تو خاموش *** بشکن قلم شعر حسان و بده گوش

(* * * چاپچیان حسان)

تا قصه او را شنوی از لب مسمار

80

یک باغ گل!

ای خاک تو به چشم ملک توتیا بقیع! *** ای محترم تر از حرم کبریا بقیع!
یک باغ گل به دامن تو جا گرفته است *** از گلشن خزان زده مصطفی بقیع!
با قطره های اشک، دل از دست می دهد *** بگذارد آن که گرد حریم تو پا، بقیع!
ای شاهد خزان شدن باغ آرزو! *** بر قصه های غصه خود لب گشا، بقیع!
آغوش تو، به پاکی دامن فاطمه ست *** ای تربت چهار ولی خدا بقیع!
بر برگ برگ دفتر تو نقش بسته است *** با خط خون، حدیث غم لاله ها، بقیع!
خاک تو و سکوت شب و اشک مرتضی *** با ما بگو حکایت آن ماجرا، بقیع!
(* * * محمد نعیمی)

شبهای بقیع

در جهان، هم شأن و همتایی، کجا دارد بقیع *** چون که یک جا، چار محبوب خدا دارد بقیع
نور چشمان رسول و، پور دلبنده بتول *** صادق و سجاد و باقر، مجتبی دارد بقیع
خلق شد عالم ز یمن خلقت آل عبا *** یک تن از آن پنج تن آل عبا دارد بقیع

همدم دلدادگان و محرم محراب راز *** هست زین العابدین، بنگر چه ها دارد بقیع
حاصل آیات قرآن، باقر علم رسول *** وارث فضل و کمال انبیا دارد بقیع
صادق آل محمد، ناشر احکام حق *** دین و دانش را، رئیس و پیشوا دارد بقیع
در نظر آید، زمین بر چرخ سنگینی کند *** بس که خاکش گوهر سنگین بها دارد بقیع
گرچه تاریک است و در ظاهر ندارد یک چراغ *** همچو ایوان نجف نور و صفا دارد بقیع
رازها گوید به گوش شب در این جا کهکشانی *** رمزها از خلقت ارض و سما دارد بقیع
اختران حیران و مه مات است و شب غرق سکوت *** یا که پاس احترام اولیا دارد بقیع؟
سایه ها نجواکنان بر مدفن این چار تن *** کرده شب گیسو پریشان؟ یا عزا دارد بقیع؟
سر به دیوارش زند هر کس از این جا بگذرد *** در سکوتش، ناله ها و گریه ها دارد بقیع
چار معصومند و دورند از حریم جدشان *** شکوه ها از دشمنان مصطفی دارد بقیع
می کند محکوم ظالم را، به هر دور زمان *** گفته ها با زائران آشنا دارد بقیع

بشنو از این قبرها، بانگ: اَنَا الْمَظْلُومُ را *** تا که مهدی باز آید، این ندا دارد بقیع

82

تا شود ثابت، که نور حق نمی گردد خموش *** گرچه ویران شد، جلال کبریا دارد بقیع
ناله اُمُّ الْبَنین با اشک زهرا همدم است *** در غبار غم جمال کربلا دارد بقیع
چون حسان این جا بود، شب ها، مسیر فاطمه *** تا که نامحرم نیاید، انزوا دارد بقیع
(چایچیان حسان)

* * *

راز نهان

برگشا مهر خاموشی از زبانت ای بقیع! *** جای زهرا را بگو با زائرانت ای بقیع!
دیده گریان ما را بنگر و با ما بگو *** در کجا خوابیده آن آرام جاننت ای بقیع!
لطف کن، گم کرده ما را نشان ما بده *** بشکن این مهر خاموشی از زبانت ای بقیع!
گر دهی بر من نشان از قبر زهرا، تا ابد *** برندارم سر ز خاک آستاننت ای بقیع!
گفت مولا راز این مطلب مگو با هیچ کس *** خوب بیرون آمدی از امتحانت ای بقیع!
گر نداری اذن از مولا که سازی برملا *** لااقل با ما بگو از داستانت ای بقیع!
فاطمه با پهلوی بشکسته شد مهمان تو *** ده خبر ما را ز حال میهمانت ای بقیع!

83

آرزو دارد به دل خسرو که تا صاحب زمان *** برملا سازد مگر راز نهانت ای بقیع!
(محمد خسرو نژاد)

* * *

این جا بقیع است

ای راهبان شهر نور این جا بقیع ست *** این خاک عنبربوی مشک آسا، بقیع ست
این جا هزاران داستان ناگفته دارد *** این جا دوصد سرّ نهان بنهفته دارد
سوز جگرها بس در این خاک بقیع ست *** بیرون ز حدّ عقل ادراک بقیع ست
آینه آیین حق را قبر این جاست *** خاکش عجین با زهر تلخ و صبر این جاست
این خاک تا عرش خدا ره توشه دارد *** رکن و حطیم و کعبه در هر گوشه دارد

بیمار عشق سرمدی را تربیت این جاست *** یک شهر نی، یک دهر حزن و غربت این جاست
این جا به کرّمنای بنی آدم طراز است *** از این زمین تا عرش رحمان راه، باز است
ایمان و عشق و سرّ حق را جوهر این جاست *** انهار نور و چشمه سار کوثر این جاست
روح عروج ارجعی پویاست این جا *** خاکش قرین با تربیت زهر است این جا

عطری ز بوی بقعه زهرا در این جاست *** حزنی ز اندوه شب مولا در این جاست
دانای اسرار نهان این جهان کو *** فرزند زهرا، مهدی صاحب زمان کو
کو آن که از هر بی نشان دارد نشانه؟ *** کو آن که باشد آگه از دفن شبانه؟
کو آن که ریزد اشک و از سیلی بگوید *** با سوز دل از صورت نیلی بگوید
تا از مزار مخفی مادر بگوید *** تا از جفای خصم بدگوهر بگوید
ای دست حق، وی حجّت خلاق دادار *** زنجیر و غلّ از گردن بیمار بردار
(محمد آزادگان واصل)

* * *

بغض غریب

غرّبت آبادِ دیار آشناییها، بقیع! *** همدم دیرینه غم های ناپیدا بقیع!
در تو حتّی لحظه ها هم بی قراری می کنند *** ای تمام واژه های درد را معنی، بقیع!
سنگ فرش کوچه هایت، داغ های سینه سوز *** شمع فانوس نگاهت چشم خون پالا بقیع!
تو بلور روشنایی های شهر یثربی *** چون نگینی مانده در انگشتر بطحا بقیع!

هم صدا با قرن ها مظلومی آل رسول *** حنجری کو تا در این غربت کند آوا بقیع!
وسعت غم های تو، دل های ما را می برد *** تا خدا، تا عشق، تا تنهایی مولا بقیع!
قصّه مظلومی اش را با تو گفت آن شب که داشت *** در گلو بغض غریب ماتم زهرا بقیع!
در هجوم تیرگی ها در شب سرد سکوت *** حسرتی می بُرد خورشید جهان آرا بقیع!
ای بهشت آرزو؛ گم کرده جان های پاک *** ای زیارتگاه یک عالم دل شیدا بقیع!
آنچه از ایل شقاوت رفت بر آل علی *** شرح غم هاشان گذشت از خاطرت آیا بقیع؟

اي مزار پنج خورشيد از سپهر روشني *** اي شكوه نور در آينه غبرا بقیع!
تا تن پاک امام صبر شد آماج تیر *** صبر هم آن جا گریبان چاک زد، آن جا بقیع!
(جعفر رسول زاده آشفته)

* * *

فصل ۲:

در عزای امیر مؤمنان (علیه السلام)

شرح ماتم

دلی دارم پر از خون از جفای روزگار امشب *** که روزم تیره گردیده است از شام تار امشب
هزاران زخم در دل دارم از یک زخم ای مردم *** چه گویم من ز زهر و جور تیغ آبدار امشب
به محراب عبادت گشت مُنشق تارک حیدر *** به سوی جنت المأوا علی شد رهسپار امشب
حسین و مجتبی نالند از داغ پدر اما *** چو ابر نوبهاری با دو چشم اشکبار امشب
حسن را این وصیت مرتضی فرمود قبل از مرگ *** که چون دُر، پند من در گوش جان کن گوشوار امشب
حسن جان از حسین جان، مبدا دست برداری *** که می گرید حسینم بی کس و بی غمگسار امشب

ابوالفضل، تو هم در کربلا یار حسینم باش *** بماند با تو از من این وصیت یادگار امشب
یتیمان جهان بار دگر داغ پدر دیدند *** نشست از این مصیبت بر رخ آنان غبار امشب
مبدا این ملجم را فزون از حد بیازاری *** که شاید باشد او از کرده خود شرمسار امشب
به شرح ماتمش حداد عالم را خبر کردی *** ببار از دیده خونین، چو ابر نوبهار امشب
(حاج عباس حداد)

* * *

شهید محراب

فضای کوفه غمبار است امشب *** غم از هر سو پدیدار است امشب
سحاب غم گرفته روی مه را *** زمین و آسمان تار است امشب
همه ذرات عالم بی قرارند *** هراسان چرخ دوار است امشب

همه افلاک در سوز و گدازند *** شب افشای اسرار است امشب
سرشگ از دیده جبریل جاری *** بسان در شهوار است امشب
ملایک در سما سر در گریبان *** نبی را دیده خونبار است امشب
ندای قذقتل می آید از عرش *** جهان مبهوت و افکار است امشب
چه در سر دارد آیا ابن ملجم *** که لرزان عرش دادار است امشب
به محراب عبادت شاه مردان *** قتل تیغ اشرا است امشب
میان خاک و خون چون مرغ بسمل *** علی سلطان احرار است امشب
عدالت را به خاک و خون کشیدند *** ز خون محراب گلزار است امشب
برای بهترین فرزند آدم *** همه عالم عزادار است امشب

[ستون خیمه اشراق بشکست *** رسول حق عزادار است امشب]

رخ مهتابی فرزند کعبه *** ز شوق وصل گلنار است امشب

[یگفتا فزت ربّ الکعبه زیرا *** شب دیدار با یار است امشب]

به گردون آه فرزندان زهرا *** جگرسوز و شرربار است امشب

ز چشم آسمان گر خون بیبارد *** در این ماتم سزاوار است امشب

ترا فولادی ار داغ علی نیست *** چرا غم یار و غمخوار است امشب

(حسین فولادی)

افلاک بر خاک

ترتیل بیا به گریه خوانیم *** سیل از رخ هر دو دیده رانیم

امشب شب گریه است و ناله *** داغ است به دل بسان لاله

ای وای شکسته کاسه جم *** از ضربت تیغ ابن ملجم

گویا که چو فرق فجر بشکفت *** آن ضارب تیغ یا علی گفت

با نیل رقابتی مگر داشت *** فرقی که شکاف تیغ برداشت

آن روز علی نبود در خاک *** افلاک فتاده بود بر خاک

آهنگ حزین فُزْتُ یا رب *** بیچید در آسمان در آن شب
خندید به تیغ فرق دریا *** بشکفت دریغ فرق دریا
هستی همه هستی اش ز کف داد *** روزی که علی به خاک افتاد
ترتیل بیا به گریه خوانیم *** خون از دل هر دو دیده رانیم
خون گریه ماست زاد توشه *** از گوشه چشم خوشه خوشه
هر ذره من علی علی گوشت *** هر قطره اشک من علی جوست
ما را به زبان زبانه از نُست *** این شعله عاشقانه از نُست

تا کینه و جهل با هم آمیخت *** خونس دل و دیده را به هم ریخت
ای شیر همیشه بیشه حق *** قائم به تو مانده ریشه حق
لب های تو نور بخش می کرد *** دستان تو عشق پخش می کرد
ای تیغ زبان بی قرارت *** همدوش زبان ذوالفقارت
یک دست تو در جهاد با تیغ *** یک دست دگر عقیده، تبلیغ
یک دست به عرصه تیغ می زد *** یک دست قلم بلیغ می زد
با تیغ قلم جهاد بشکوه *** با تیغ دودم جهاد نستوه
معنای حیات تو دو چیز است *** تیغ و قلم تو هر دو تیز است
یعنی که حیات در ممات است *** یعنی که ممات ما حیات است
ای صاحب ذوالفقار عرفان *** بر جسم جهان وجود تو جان
در هر دو جهت جهاد کردی *** در راه عقیده، رادمردی
خصمی که به راه هرزه افتاد *** از هیمنه ات به لرزه افتاد
افسانه ای از حقیقتی جو *** گنجینه ای از فضیلتی تو
آدم اگر او ز خاک و آب است *** نام تو ولی ابوتراب است
(*** امیر علی مصدق)

نخل بارور

روا باشد که گردد آسمان زیر و زبر امشب *** که شد فرق علی شیر خدا شوق القمر امشب

ز خون فرق حیدر دامن محراب گلگون شد *** به خاک افتاد از بیداد، نخلی بارور امشب
شد از نیرنگ و تزویر ریاکاران بداختر *** علی در دامن محراب در خون غوطه‌ور امشب

منادی این ندا بین زمین و آسمان در داد *** علی زین دار فانی کرد آهنگ سفر امشب
چو شمشیر عدو بر تارک حیدر فرود آمد *** به جنت دست ماتم زد به سر خیرالبشر امشب
فغان زاندم که مولا را به سوی خانه آوردند *** چو از احوال بابا گشت زینب باخبر امشب
کشید از سر به آه و ناله آن دم معجز خود را *** فغان سرداد کلثوم از مصیبت تا سحر امشب
به دور بسترش آزادگانش جمع گردیدند *** پریشان بهر باب خویش هر یک نوحه گر امشب
مزن محبوب دیگر دم از این ماتم که در عالم *** زدی از سوز دل آتش به جان خشک و تر امشب
(احمد مشجری محبوب)

* * *

مُحَاقِ خُون

به محراب شفق، منشق سر مهتاب می بینم *** الهی هاله ای از غم، در این محراب می بینم
علی و مسجد و عدل و شجاعت جملگی در خون *** تمام انبیا را این چنین بی تاب می بینم
ندای فُزْتُ رَبَّ الكَعْبَةِ را مولا چه سان گفت؟ *** که عرش و فرش را لرزان و در ارعاب می بینم
نماز عشق او با اشک یاران کرده همراهی *** لهیب غصّه ها را در دل احباب می بینم

هلا روح الامین! بشتاب، میقات وصال است این *** دعای شیر حق را مستجاب الباب می بینم
فراق لاله گون او، چنان سخت و غم افزا شد *** که چشمان یتیمان را چنین پر آب می بینم
هلال صورت او در مُحَاقِ خُونِ چون پنهان شد *** پیمبر را سیه پوشیده با اصحاب می بینم
چه صبحی بود آن صبح دل آزار و ستم پیشه؟! *** شرار اشک زینب را چونان سیلاب می بینم
علی(علیه السلام)، آیینه دار مهر و خوبی های این عالم *** جهان را بیوجود او، سراب آب می بینم
خموش ای پارسا! آتش زدی بر خرمن جان ها *** جهانی را ز هجر مرتضی بی تاب می بینم
(رحیم کارگر پارس)

* * *

چلچراغ اشک

ای آسمان غم زده، امشب، شب علی است *** مطلوب اولیای خدا، مطلب علی است
امشب به کوفه دیده بیدار اختران *** مثل همیشه محو نماز شب علی است
مسجد گرفته ماتم و گلدسته غریب *** چشم انتظار زمزمه یا رب علی است
در دوردست حادثه قلب صبور چاه *** لبریز سوز سینه و تاب و تب علی است

93

دلجویی از خرابه نشینان مستمند *** درس محبتی است که در مکتب علی است
همکاسه فقیر شدن رسم مرتضاست *** دمساز با یتیم شدن مذهب علی است
تصویر هر چه غم که تصوّر کند کسی *** در چلچراغ اشک غم زینب علی است
آیینه جمالش اگر غرقه خون شود *** ذکر جمیل فاطمه نقش لب علی است
(* * * * مشهدی شفق)

هوای جنّت

ز سیل اشک دیده، خاک را گل می کنم امشب *** نباشد محرم کس، راز با دل می کنم امشب
نظر بر آسمان می افکنم گه بر مه و انجم *** گه از منزل برون، گه رو به منزل می کنم امشب
روان گردم سحرگاهان به سوی مسجد کوفه *** ز خواب صبحدم بیدار، قاتل می کنم امشب
ز ضرب تیغ خصم دون، سرم شق القمر گردد *** ز خون زخم سر پیمانہ کامل می کنم امشب
هوای جنّت و خلد برینم آرزو باشد *** به سوی قرب حق طیّ مراحل می کنم امشب
افق باشد گدا و خوشه چین خرمن مولا *** جوی از خرمن لطف تو حاصل می کنم امشب
(* * * * سید حسن حسن زاده افق)

94

خون فلق

نیست جز بر اثر کوکبه طاعت حق *** که به محراب شب تیره شود مه منشق
اختر از دیده مهتاب چکد وقت سحر *** شب سیه پوش کند هیمنه خون شفق
حق کشی، دامن شب را چو بیالود، نشست *** مرغ حق، شب همه شب نوحه گر از ماتم حق
صبحدم مهر سرآسیمه برآید ز افق *** زان که شد مهر ولا کشته به هنگام فلق

شد شهید ره ایمان و وفا رهبر عدل *** آن که زو ملک شریعت به نظام است و نسق
مشهدش خانه حق مولد او کعبه دوست *** نام آن پاک هم از حضرت اعلا مشتق
بر سپهر دل عاشق غم او همچو شهاب *** اهرمن سوز شد از پرتو ذات مطلق
(* * * شهاب تشکری شهاب)

بال شوق

گذر دارد زمان بر جاده شب سوگوار امشب *** مه از غم کرده روی خویش پنهان در غبار امشب
چه افتاده است یا رب در حریم گنبد گردون *** که می ریزند انجم اشک حسرت در کنار امشب
مگر کشتند در محراب آن دلداده حق را *** که دل در سینه می گزید ز ماتم زار زار امشب

نسیم مویه گر غمگین به گوش نخل می گوید *** دوتا شد پشت چرخ از سوگ آن یکتاسوار امشب
ز تیغ شب پرستان در حریم مسجد کوفه *** رخ فرزند قرآن شد ز خون سر، نگار امشب
علی مولود کعبه حجت حق یار محرومان *** به خون غلطید و شد فارغ ز رنج و انتظار امشب
سوی معبود شد، زندانی زندان آب و گل *** شد از فزت و ربّ الکعبه این راز آشکار امشب
علی در چاه غم فریاد زد تنهایی خود را *** شنو پژواک آن را از وراي شام تار امشب
بنال ای همنوا با من سرشک از دیده جاری کن *** که خون می گزید از این قصه چاه رازدار امشب
گل گلزار مسکینان مگر شد از خزان پرپر *** که می بارند اشک از دیده چون ابر بهار امشب
دگر آن ناشناس مهربان از در نمی آید *** که بنوازد یتیمان را به لطف بی شمار امشب
دلا پرواز کن سوی نجف آن قبله دل ها *** سلام ما به بال شوق بر تا آن دیار امشب
بگو ای یار محرومان شب قدرت مبارک باد *** ترا قدر آفرین داده است قدر بی شمار امشب
سپیده سر به درگاه علی بهر شفاعت نه *** مگر در پرتو لطفش دلت یابد قرار امشب
(* * * سپیده کاشانی)

نخلستان خاموش

زمین و آسمان امشب غم و دردی دگر دارد *** به پشت تیره ابری، ماه چشمی پرگهر دارد
نوای مرغکان نغمه خوان در سینه بشکسته *** به هر سو بنگری مرغی سر از غم زیر پر دارد

به نخلستان گذر کردم که جویم حال مولا را *** بدیدم از دل غمگین من غم بیشتر دارد
 هزاران بوسه بر پای علی ای خاک نخلستان *** بزن امشب که آن مولا سحر عزم سفر دارد
 به گوش جان شنو امشب مناجات علی ای دل *** که این باشد کلام آخر و سوزی دگر دارد
 به مسجد می رود مولا پی انجام امر حق *** دل و جانی همه تسلیم امر دادگر دارد
 دمی دیگر چو بگذارد به محراب عبادت رخ *** ز تیغ کین سری پُر خون رخی هم رنگ زر دارد
 علی مهمان کلثومش بود افطار آخر را *** که از نان و نمک قوت غذایی مختصر دارد
 به خون غلنیده در محراب، شیر بیشه تقوا *** در آن حالت نوای دیگر و شور دگر دارد
 به ناگه نغمه فُزْتُ و رب الکعبه زد مولا *** بلی هر گفته کز دل سرکشد بر دل اثر دارد
 (سید تقی قریشی فراز)

* * *

امام عاشقان

شد امشب شمع جمع کودکان بینوا خاموش *** عدالت شد یتیم و گشت کانون وفا خاموش
 ز بانگ قَدْفُتِل جبریل آورده پیام خون *** شده نور هدی از صرصر جور و جفا خاموش
 به موج خون فتاده ناخدای کشتی عصمت *** ز طوفان بلا شد شمع فانوس وفا خاموش
 دریغا گشت از شمشیر زهرآگین خصم دون *** چراغ پرفروغ مکتب و دین خدا خاموش
 به قامت بست قدقامت، امام عاشقان لیکن *** به گاه سجده شد از تیغ اشقی الاشقی خاموش
 بهار عدل و آزادی خزان شد از سموم کین *** چراغ لاله شد در دامن دشت صفا خاموش
 اگر با خون او آباد گشته کاخ عدل و داد *** ولیکن شد چراغ روشن ویرانه ها خاموش
 چه حالی داشت هنگامی که زینب دید در بستر *** نوابخش جهان یکباره گردید از نوا خاموش
 شرر زد حافظی بر دفتر دل خامه ات زیرا *** به بستان ولا شد بلبل در آشنا خاموش
 (* * * محسن حافظی)

معراج از محراب

مسجد کوفه ببین عزم سفر کرد علی *** با دلی خون ز تو هم قطع نظر کرد علی

مسجد کوفه مگر مسجد الاقصای تو *** که ز محراب تو تا عرش سفر کرد علی
رفت آن شب که به مهمانی ام کلثوم *** دخترش را ز غمی سخت خبر کرد علی
خبر از کشتن خود داد به تکبیر و فسوس *** هر زمان جانب افلاک نظر کرد علی
کس چو او روزه یک ساعته هرگز نگرفت *** چون که افطار به هنگام سفر کرد علی
گرچه جانش سفر تیر بلا بود، آخر *** پیش شمشیر ستم فرق سپر کرد علی
ریخت بر دامن محراب ز فرق سر او *** آنچه اندوخته از خون جگر کرد علی
گرچه در هر نفسی بود علی را معراج *** غوطه در خون زد و معراج دگر کرد علی
(سید رضا مؤید)

* * *

قائمہ عرش

شمشیر خصم تارک حیدر شکسته است *** محراب، همچو لاله در خون نشسته است
فلک نجات و قائمہ عرش کردگار *** از موج خیز حادثہ بی تاب و خسته است
آزادمرد صف شکن خیبر و احد *** چشم از جهان و هر چه در او هست، بسته است

مولا چو شمع ز آتش بیداد آب شد *** تار حیات و رشتہ عمرش گسسته است
تائب کسی که درد دل خود به چاه گفت، *** از قید این جهان تبه کار رسته است
(حسین اخوان تائب)

* * *

هنگام سجود

پیچید به کوفه این خبر در رمضان *** شد شام غم علی سحر در رمضان
هنگام سجود شد دوتا فرق علی *** یعنی که دونیمه شد قمر در رمضان
(* * * سید تقی قریشی فراز)

شب قدر علی (علیه السلام)

پیشانی عدل و عدالت را شکستند *** آن دسته ای که با علی پیمان ببستند
معصوم را دیدی که مظلومانه کشتند *** در سجده گاهی ناجوانمردانه کشتند

یا رب چه صبحی در پی شب های او بود *** فُزْتُ رَبَّ الكعبه بر لب های او بود
تا کی شود بی حرمتی در این لیلی *** وقت نماز و کشتن مولی الموالی
اسطوره علم و ولایت را شکستند *** دیدید ارکان هدایت را شکستند
دیگر اذان گویی نماند از بهر کوفه *** بگرفت رنگ خون تمام شهر کوفه

100

دیگر که، نان و آب بر ایتم آرد *** دیگر که بر دامن، سر آنان گذارد
دیگر ز سرها، هوش و از تن، عقل ها رفت *** شب زنده داری در کنار نخل ها رفت
آخر همان خار به دیده رفته اش کشت *** آن استخوان در گلو بگرفته اش کشت
بانگ منادی را چو بشنید ام کلثوم *** دیگر یتیمی گشتنش گردید معلوم
آن کس که اقصی الناس بود و اشجع الناس *** تاول زده بر دست زهرایش ز دستاس
مهر و ولایش اشعری در حشر کافی است *** مظلوم تر از فاطمه غیر از علی کیست
(* * * عبدالحسین اشعری)

پیشانی خورشید

پیشانی او به مرگ خندید، شکافت *** چون ماه که تا روی نبی دید، شکافت
با دست نبی رقابتی داشت مگر *** آن تیغ که پیشانی خورشید، شکافت
(قیصر امین پور)

* * *

امیر دادگستر

از تیغ زهرآلود دژخیمی ستمگر *** محراب شد یادآور دریای احمر

101

دیگر چه کس داد ضعیفان را ستاند *** افتاد از پا آن امیر دادگستر
شب باوران خورشید را در خون کشیدند *** خون گریه کن در سوگ او ای صبح باور
کو، آن که بردوشش کشاند در دل شب *** قوت یتیم و دردمند و زار و مضطر
ای وای من ناراستان دیدی چه کردند *** با راستین احیاگر راه پیغمبر
از رویداد آن شب خونین عجب نیست *** گر خون بیبارد دیده ها تا صبح محشر

از ماتم جانکاه او هر رادمردی *** دست مصیبت می زند بر سینه و سر

(علی نسائی شید)

خوناب شفق

(1)

چون تیغ ستم فرق علی را بشکافت *** خورشیدسراسیمه ز مشرق بشتافت
خوناب شفق ز چشم خون پالا ریخت *** چون کاسه چشم چشم حق پر خون یافت

(2)

دروازه شهر علم بستند امشب *** نظم دو جهان ز هم گسستند امشب

102

بر سر نرزی چرا که با تیغ ستم *** فرق سر مرتضی شکستند امشب

(3)

در مسجد کوفه شیر مست افتاده *** در پیش خدا، خداپرست افتاده
غلطیده به خون خود علی در محراب *** ارکان وجود را شکست افتاده

(4)

از چیست بُود مسجد کوفه خاموش *** آواز علی دگر نیاید بر گوش
از ضربت تیغ زهر آگین مولا *** افتاده به محراب عبادت مدهوش

(5)

امامی گشت شهره عالم عبادتش *** دلجویی از ستمزدگان بود عادتش
در کعبه شد تولد و در سجده شد شهید *** نازم به آن ولادت و بر آن شهادتش

(سید مصطفی آرنگ)

وصف علی(علیه السلام)

باید ز قلب ظلمت شب کسب نور کرد *** وز کسب نور دیده خفاش کور کرد

103

از بهر درک قدرت پروردگار خویش *** باید کتاب وصف علی را مرور کرد

نور جلی

در ظلمت شب نور جلی را کشتند *** سرچشمه فیض ازلی را کشتند

جبریل امین گفت به آواز جلی *** از فرط عدالتش علی را کشتند

فصل ۳:

در ماتم صدیقه کبری (علیها السلام)

صبری که من دارم

خدایا! گرچه من مَهر خموشی بر دهن دارم *** درون سینه یک دنیا غم و رنج و محن دارم
به محراب دعا، خیر از برای غیر می خواهم *** اگرچه خاطری آزرده از اهل وطن دارم
سر از خاک سیه بردار ای پیغمبر رحمت! *** که من دلگیرم و با حضرتت میل سخن دارم
حکایت می کند از سوز و سازم یا رسول الله! *** شکایت ها که از این امت پیمان شکن دارم
درخت سایبانم را شکستند و، من غمگین *** خدا را خلوتی در گوشه بیت الحزن دارم
چرا پروا نکردند و زدند آتش به جان من *** مگر چون شمع، من کاری به غیر از سوختن دارم!؟

به دست و سینه ام چون لاله نقش ماتمست، اما *** اگرچه داغدارم من، حجاب از پیرهن دارم
تحمّل می کنم رنج و مصیبت را، به امیدی *** که گیرد دخترم سرمشق از صبری که من دارم
سخن در پرده می گویم که مولا نشنود، زیرا *** هنوز آثاری از آن حق گُشی ها بر بدن دارم
ز من شرح پریشانی مپرس ای دل کزین حسرت *** پریشان خاطری همچون شفق در انجمن دارم
(*** محمد جواد غفور زاده شفق)

سایبان

بر دیده ام، که موج زند قطره های اشک *** ای کاش بوده جلوه رویت به جای اشک!

بعد از غروب ماه رخت، خانه ام پدر! *** ماتم سرای دل شد و خلوت سرای اشک

دود دلم ز سینه برآید به جای آه *** خون دلم ز دیده بریزد به جای اشک
وقتی که همراهان ز برم پا کشیده اند *** اشکم انیس گشته، بنام وفاي اشک
روز و شب که میگذرد با هزار درد *** پیوند میزنند به هم دانه های اشک!
تا نخل سایبان مرا قطع کرده اند *** هر روز میروم به اُحد پابه پای اشک!
(* * * سید رضا مؤید)

آشیان فاطمه

عاقبت از بند غم شد خسته جان فاطمه *** پرگرفت از آشیان مرغ روان فاطمه
گر بسوزد عالمی از این مصیبت نی عجب *** سوخته یکسر ز آتش کین آشیان فاطمه
وامصیبت بعد مرگ احمد ختمی مآب *** دادن جان بود هر دم آرمان فاطمه
آسمان شد نیلگون چون دید نیلی روی او *** خرد شد از ضربت در استخوان فاطمه
محسن شش ماهه اش در راه داور شد شهید *** ریخت خون در ماتمش از دیدگان فاطمه
نیمه شب بهر تدفینش مهیا شد علی *** عاقبت شد در دل غربا مکان فاطمه
منع کرد از ناله طفلان را ولی ناگه ز دل *** ناله هازد همسر و الانشان فاطمه
ای فلک ترسم شوی وارون که افکندی شرر *** از غم مرگش به جان کودکان فاطمه
نیست مردانی نشان از تربت پاکش ولی *** مهدی بی آید کند پیدا نشان فاطمه
(* * * محمد علی مردانی)

بیا فاطمه شد زمان وصال

پس از رحلت گل، رسول بهار *** علی ماند و زهرا و شبهای تار
پدر رفت و او روزه غم گرفت *** دل داغدارش، محرم گرفت

پدر رفت و بیمار شد روح او *** تو ای دل، ز بیماری گل بگو
گل فاطمه از ستم خسته بود *** به کنج قفس، مرغ پر بسته بود
در خانه را بسته بود و غریب *** به اندوه میخواند امن یجیب
که حق روح او را اجابت کند *** نصیب دل او شهادت کند

قفس بشکند او پرستو شود *** دلش مست آواز هو هو شود

به سوي خدا، بال و پر وا کند *** جمال خدا را تماشا کند

به دل داشت آيينه یک آرزو *** که کي مي رسد وقت پرواز او؟

که تا از خدا اين بشارت رسيد *** که زهرا زمان شهادت رسيد

سفير شهادت صلا مي زند *** و روح تو را، حق صدا مي زند

رسول خدا تشنه بوي توست *** به شوق وصال گل روي توست

بيا فاطمه شد زمان وصال *** اذان شهادت بگو اي بلال

بيا باز الله اکبر بگو *** که از بند تن پر کشد روح او

اذان شهادت بگو اي بلال *** که زهرا شود مست عطر وصال

و اين گونه شد روح غربت شهيد *** و زهرا به سوي خدا پرکشيد

(* * * رضا اسماعيلي)

گلبن عفاف

زهرا که بود بار مصيبت به شانه اش *** مهمان قلب ماست غم جاودانه اش

درياي رحمت ست حریمش، از آن سبب *** فُلك نجات تکیه زده بر کرانه اش

شب هاي او به ذکر مناجات شد سحر *** اي من فدای راز و نیاز شبانه اش

بالله که با شهادت تاريخ، کس ندید *** آن حق گشي که فاطمه دید از زمانه اش

مي خواست تا کناره بگیرد ز دیگران *** دلگیر بود و کلبه احزان، بهانه اش

تا شکوه ها ز امت بي مهر سر کند *** دیدند سوي قبر پيمبر، روانه اش

طي شد هزار سال و، گذشت زمان نبرد *** گرد ملال از در و دیوار خانه اش

افروختند آتش بيداد آن چنان *** کآمد برون ز سینه زهرا زبانه اش

آن خانه اي که روح الامين بود مَحرمش *** یادآور هزار غمست آستانه اش

گلچين روزگار از آن گلبن عفاف *** بشکست شاخه اي که جدا شد جوانه اش!

شرم آیدم ز گفتنش، اي کاش مي شکست *** دستي که ماند بر رخ زهرا نشانه اش!

تنها نشد شکسته دل از ماتمش، علي *** درهم شکست چرخ وجود استوانه اش

(غفورزاده شفق)

* * *

جانم سوخت!

خدا! ز سوز دلم آگهی، که جانم سوخت *** دلم ز فرقت یاران مهربانم سوخت

109

چو دید دشمن دیرینه، انزوای مرا *** ز کینه آتشی افروخت کاشیانم سوخت
هنوز داغ پیمبر به سینه بود مرا *** که مرگ فاطمه ناگاه جسم و جانم سوخت
امید زندگی و، یار غمگسارم رفت *** ز مرگ زودرسش قلب کودکانم سوخت
دمی که گفت: علی جان! دگر حلالم کن *** به پیش دیده ز مظلومیش، جهانم سوخت
به حال غربت من می گریست در دم مرگ *** ز مهربانی او، طاقت و توانم سوخت
گشود چشم و سفارش ز کودکانش کرد *** نگاه عاطفه آمیز او، روانم سوخت
چو خواست نیمه شب او را به خاک بسپارم *** از این وصیت جانسوز، استخوانم سوخت

(حسین فولادی)

* * *

چشم انتظاری!

درین شب ها ز بس چشم انتظاری می برد زهرا *** پناه از شدت غم ها، به زاری می برد زهرا!
ز چشم اشکبار خود، نه تنها از من بی دل *** که صبر و طاقت از ابر بهاری می برد زهرا
اگر پشت فلک خم شد چه غم؟! بار امانت را *** به هجده سالگی با بردباری می برد زهرا

110

زیارت می کند قبر پیمبر را به تنهایی *** بر آن تربت گلاب از اشک جاری می برد زهرا
همه روزش اگر با رنج و غم طی می شود، اما *** همه شب لذت از شب زنده داری می برد زهرا
نهال آرزویش را شکستند و، یقین دارم *** به زیر گل، هزار امیدواری می برد زهرا
اگرچه پهلویش بشکسته، در هر حال زینب را *** به دانشگاه صبر و پایداری می برد زهرا
شنید از غنچه نشکفته اش فریاد یا محسن! *** جنایت کرده گلچین، شرمساری می برد زهرا
به باغ خاطرش چون یاد محسن زنده می گردد *** قرار از قلب من با بی قراری می برد زهرا

به هر صورت که از من رخ بپوشد، باز می دانم *** که از این خانه با خود یادگاری می برد زهرا
(غفورزاده شفق)

سرایای علی گرید!

نه چون پروانه ام کز سوز غم بال و پرم سوزد *** من آن شمع که از شب تا سحر پا تا سرم سوزد
همان بهتر نگردد هیچ کس نزدیک این بستر *** که دانم هر کسی آید کنار بسترم، سوزد
گذارد دست خود بر سینه سوزان من زینب *** ولی من بیم آن دارم که دست دخترم سوزد

111

مگیر ای رهبر مظلوم! زانو در بغل دیگر *** که این دیدار طاقت سوز، جان و پیکرم سوزد
نه تنها چشم عین الله، سرایای علی گرید *** چو از من می کند پنهان، به نوع دیگرم سوزد
چنان چیدند امت نارسیده میوه دل را *** که هر گه می کنم یادش، ز غم برگ و برم سوزد
(*** علی انسانی)

بهبانه

کمان کشید غم و سینه را نشانه گرفت *** چنان، که آتش دل تا فلک زبانه گرفت!
خدا گواست که خورشید از حرارت سوخت *** از آتشی که از آن سویی در به خانه گرفت!
در آن چمن که دل باغبان چو شمع گداخت *** چگونه بلبل دلخسته آشیانه گرفت؟!
شفق ز دیده دل خون گریست، چون زهرا *** برای گیسوی زینب به دست شانه گرفت!
ز بس که فاطمه رنجیده بود از امت *** دل از حیات خود آن گوهر یگانه گرفت
علی چه کرد و چه گفت ای خدا در آن شب تار *** که زینب از غم بی مادری، بهانه گرفت؟!
برای آن که بماند نهان ز چشم رقیب *** علی، مراسم تدفین او شبانه گرفت!
(*** حسین صالحی خمینی)

112

وصیت

می گفت: یا علی! بکن از خود بجل مرا *** گفت: ای عزیز جان! مکن از خود خجل مرا
گفتا: مرا به گل کن و آبی ز دیده پاش! *** گفتا: چه کار بی تو به این آب و گل مرا؟!!

گفتا: مرا ز دل مبر و، یاد کن مرا *** گفتا: بلی، اگر نرود با تو دل مرا!

گفتش: بدی که دیده ای، از لطف درگذر *** گفت: ای خوشی ندیده! تو خود کن بجل مرا

گفتش که: مهر مگسل ازین کودکان من *** گفت: ار گذارد این الم جان گسل مرا

این گفت و جستجوی حسین و حسن نمود *** آغوش از دو گل، چمن یاسمن نمود

(* * * وصال شیرازی)

نغمه های تنهایی علی(علیه السلام)

(1)

الهی! کوثرم کو؟ دلبرم کو؟ *** گلم کو؟ هستی ام کو؟ گوهرم کو؟

علی تنها و دلخون مانده افسوس *** یگانه مونس و تاج سرم کو؟

(2)

الهی! کلبه ام را غم گرفته *** دل محزون من ماتم گرفته

شرار شعله های در ندیدم *** گلم را خصم از دستم گرفته

(3)

الهی! سینه من کوی درد است *** گلستان سرورم سرد سرد است

113

عزیزم فاطمه از رنج مسمار *** رخ مهتابی اش غمگین و زرد است

(4)

الهی! دست من را بسته بودند *** حریم خانه ام بشکسته بودند

به ضرب تازیانه آن جماعت *** تن مرضیه را آزرده بودند

(5)

الهی! غمگسارم، سوگوارم *** شبست و طاقت رفتن ندارم

فلک با من سرسازش ندارد *** بدون فاطمه نالان و زارم

(* * * رحیم کارگر پارس)

دریغا!

گذشته نیمه ای از شب، دریغا *** رسیده جان شب بر لب، دریغا

چراغ خانه مولاست، خاموش *** که شمع انجمن آراست خاموش
فغان تا عالم لاهوت می رفت *** به روی شانه ها، تابوت می رفت
علی زین غم چنان مات ست و مبهوت *** که دستش را گرفته دست تابوت!
شگفتا! از علی، با آن دلیری *** کند تابوت زهرا، دستگیری!
به مژگان ترش یاقوت می سفت *** سرشک از دیده می بارید و می گفت
که: ای گل نیستی تا بوت بویم *** مگر بوی تو از تابوت بویم

114

جدا از تو دل، آرامی ندارد *** علی بی تو دلارامی ندارد
چنان در ماتمش از خویش می رفت *** که خون از چشم غیر و خویش می رفت
که دیده در دل شب، بلبلی را *** که زیر گل نهان سازد گلی را
ز بیتابی، گریبان چاک می کرد *** جهانی را به زیر خاک می کرد
علی با دست خود، خشت لحد چید *** بساط ماتم خود تا ابد چید
دل خود را به غم دمساز می کرد *** کفن از روی زهرا باز می کرد
تو گویی ز آن رخ گردیده نیلی *** به رخسار علی می خورد سیلی!
از آن دامان خود پر لاله می کرد *** که چون نی، بندبندش ناله می کرد
علی، در خاک زهرا را نهان کرد *** نهان در قطره، بحر بی کران کرد
گل خود را به زیر گل نهان دید *** بهار زندگانی را، خزان دید
شد از سوز درون، شمع مزارش *** علی با آب و آتش بود کارش!

115

چنان از سوز دل، بیتاب می شد *** که شمع هستی او، آب می شد
غم پروانه اش، بیتاب می کرد *** علی را قطره قطره آب می کرد
چو بر خاک مزارش دیده می دوخت *** سراپا در میان شعله می سوخت
مگر او گیرد از دست خدا، دست *** که دشمن بعد او، دست علی بست
(محمد علی مجاهد پروانه)

ذات ازلي

مي زد به رُخَم ولي، ولي را مي کشت *** آن مظهر ذات ازلي را مي کشت
مي ديد که جان او به جانم بسته ست *** با کشتن من، خصم علي را مي کشت
* * *

داغ پدر

اي فلک! داغ پدر، سوخت مرا *** هجر آن پاک گهر، سوخت مرا
داغ مادر به دلم بود هنوز *** که غم مرگ پدر، سوخت مرا
غم مرگ پدر از ياد نرفت *** که دل از داغ پسر سوخت، مرا
دارم اميد که سوزد ثمرش *** ظالمي را که، ثمر سوخت مرا
گرچه آتش شود از آب خموش *** زينب از اشک بصر سوخت مرا
اشک زينب به دلم آتش زد *** ز آه کلثوم، جگر سوخت، مرا

من حمايت ز علي مي کردم *** دشمن افروخت شرر، سوخت مرا
دادخواهي کنم از او فردا *** دشمن امروز اگر سوخت مرا
آصفي بس کن و بگذر، که فلک *** از غم مرگ پدر سوخت مرا
(مهدي آصفي)
* * *

بر مزار حضرت زهرا(عليها السلام)

با آنهمه جلالت و عزت که زاده شد *** يا رب، مراسم شب دفنش، چه ساده شد
طاها مگر که بار دگر دفن شد به خاک *** بر خاک، چون که صورت زهرا نهاده شد
آن شهسوار وادي صبر و توان، علي *** بي تاب شد، ز مرکب طاقت پياده شد
سر خدا به دست يدُ الله شد نهان *** بر قبر او ز غيب، حجاب او فتاده شد
رسم است، بر قبور عزيزان، دهند آب *** بر قبر او، ز اشک علي، آب داده شد
(* * * حسان)

دانشگاه زهرا(عليها السلام)

پناه عالمي، درگاه زهراست *** بشر حيران، ز قدر و جاه زهراست
صراط او، صراط المستقيم است *** که راه رستگاري، راه زهراست

117

تمام نور خورشيد نبوت *** نمايان از جمال ماه زهراست
علي در شاهراه عشق و توحيد *** هماره همدم و همراه زهراست
شرف، اين بس اميرالمؤمنين را *** که مهرش در دل آگاه زهراست
به هرجا، شمع دانش، مي دهد نور *** ز نور علم دانشگاه زهراست
ز سوز گفته عجل وفاتي *** نمايان غصه جانکاه زهراست
ز جور ظالمان، اظهار نفرت *** به صبح و شام، اشک و آه زهراست
اگر مخفي بود، قبرش عجب نيست *** که رمز نام سرّ الله زهراست
صداي شيون از هر سو بلند است *** که ختم عمر بس کوتاه زهراست
بياييد اي گنهکاران، بگرييم *** جلای دل، غم دلخواه زهراس
(حسانا) مي کشد اين غم علي را *** که او خانه، قربانگاه زهراست
(حسان)

118

حقيقت گمنام

ما مي رويم و ديده ما بين کوچه هاست *** مثل غبار سر به هوا، بين کوچه هاست
ما مي رويم و خاطره سوختن هنوز *** چون دامن نسيم رها بين کوچه هاست
اي آينه ببين که غبار نگاه ما *** در جستجويت آبله پا، بين کوچه هاست
از اين سکوت ريخته در پاي نخل و چاه *** پيدايت اينکه رد صدا بين کوچه هاست
مي پرسم از تو باز که از مسجدالنبوي *** آيا چقدر فاصله تا بين کوچه هاست
دنبال اين حقيقت گمنام چشم ما *** يا در بقيع مانده و يا بين کوچه هاست
* * *

(محمد کامراني)

سینه سيناي عصمت

سینه ای کز معرفت گنجینه اسرار بود *** کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود
طور سینه‌ای تجلی مشعلی از نور شد *** سینه سینه‌ای عصمت مشتعل از نار بود
نالہ زهرا زد اندر خرمن هستی شرر *** گویی اندر طور غم چون نخل آتش بار بود

آن که کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی *** از کجا پهلوئی او را تاب این آزار بود
صورتی نیلی شد از سیلی که چون نیل سیاه *** روی گیتی زین مصیبت تا قیامت تار بود

* * *

(غروی اصفهانی مفتقر)

در فراق تو

رنگ خزان گرفت بهار جوانی ام *** در دشت غم نشست گل شادمانی ام
بعد از تو ای پیمبر رحمت به روزگار *** امت نگر، چه خوب کند قدردانی ام!
شب ها به یاد ماه رخت اختران چرخ *** نظاره گر شوند به اختر فشانی ام
بابا ز جای خیز و ببین زیر بار غم *** بشکست در فراق تو پشت کمانی ام
وقت دعا زحق، طلب مرگ می کنم *** از بس که بی علاقه به این زندگانی ام
از جور چرخ پیر و ز بیداد روزگار *** با قامت خمیده به فصل جوانی ام
شد حافظی به پای علی هستی ام فدا *** تاریخ شاهد است بر این جان فشانی ام

* * *

(محسن حافظی)

غم خوار علی

من بیمار، مداوا نکند خوشنودم *** غم طیبیم شده و مرگ شده بهبودم
هیچ کس نیست که باری ز دلم بردارد *** عاقبت داغ و غم و درد کند نابودم
اشک بس ریخته ام، هر که ببیند گوید *** سرو بشکسته خم گشته کنار رودم!
گه ز حق، مرگ طلب می کنم و گه گویم *** کاش می بودم و غمخوار علی می بودم
زیر این چرخ، علی دوست تر از فاطمه نیست *** سند مستندم، بازوی خون آلودم!

من نفس مي زدم و او كف افسوس به هم *** من چه سان گويم و او چون شينود بدرودم
اي اجل پا به سر من ز محبت بگذار *** جز تو کس نيست که از لطف کند خوشنودم
* * *

(علي انساني)

صحراي محشر

روز وفات حضرت زهراي اطهر است *** عالم پر از مصيبت و دل ها مکرر است

121

خشکیده چون نهال برومند عمر او *** چشم جهانیان همه از اشک غم تر است
عالم ز بس که پر شده از ناله هاي زار *** مردم گمان برند که صحراي محشر است
امروز از شکنجه و غم مي رود به خاک *** جسمي که در شکوه ز افلاک برتر است
پنهان به خاک تیره شود با همه فروغ *** رويي که تابناک چو خورشيد خاور است
آن چهره اي که زهره برد روشني از او *** آن صورتي که بر سر خورشيد افسر است
پژمرده در بهار جواني شد، اي دريغ! *** پژمردگي نه درخور سرو و صنوبر است
اين مرگ زودرس که شرر زد به جان او *** از آتش مصيبت مرگ پيمبر است
او طاقت جدائي و مرگ پدر نداشت *** زيرا که سال هاست عزادار مادر است
جز اندکي، درنگ به عالم نکرد و رفت *** بعد از پدر که مرگ به کامش چو شکر است
در انزوا به کشور خود مي رود به خاک *** آن نازنين که خال رخ هفت کشور است
خواهد که نشوند خسان بوي تربتش *** با آن که همچو مشک زمينش معطر است

122

با دیده اي که ريزد از او خون به جاي اشک *** زينب نشسته بر سر بالين مادر است
هم زار و دلشکسته از آن مرگ جانگداز *** هم خسته دل ز رنج دو غمگين برادر است
آن کودکان که زاده دخت پيغمبرند *** هريک ز قدر، با همه عالم برابر است
آن یک به گلستان صفا لاله بود و گل *** وين یک به آسمان شرف ماه و اختر است
اکنون ز مرگ مادر خود هر دو تن ملول *** دامانشان ز اشک پر از لعل و گوهر است
گنج مرادشان چو نهان مي شود به خاک *** خوناب اشکشان همه ياقوت احمر است

بر سر زند حسین و گند موی خود حسن *** زینب دهان گشوده به الله اکبر است
فریادشان به ناله و زاری بلند شد *** اما دریغ و درد که گوش جهان کر است
تلخ است و جانگداز ز مادر جدا شدن *** از بهر کودکی که چنین نازپرور است
آن هم چه مادری؟ که وفای مجسم است *** آن هم چه مادری؟ که صفای مصور است
آن مادری که بانوی زن های عالم است *** پیغمبرش پدر شد، مولاش شوهر است

آن مادری که آسیه کمتر کنیز او است *** آن مادری که مریم عذراش خواهر است
اطفال را که خانه بود جایگاه امن *** بس دلگشاست سایه مادر که بر سر است

(ابوالحسن ورزی)

* * *

یا فاطمة الزهراء

این چه غوغایی است کاندرا ماسوا افتاده است *** لرزه بر عرش خدا زین ماجرا افتاده است
این چه آشوبی است کز طوفان غم بار دگر *** نوح با کشتی به گرداب بلا افتاده است
آتش نمرودیان افتاده در جان خلیل *** کز شرار آتشی بر جان ما افتاده است
گریه کن ای آسمان کز فرط غم در رود نیل *** زین مصیبت از کف موسی عصا افتاده است
ناله کن ای دل که از سوز دل و اشک مسیح *** لرزه بر ارکان عرش کبریا افتاده است
شهر جبریل می سوزد که از بیداد خصم *** آتشی در مهبط وحی خدا افتاده است
باغبان در خواب و گل در باغ و گلچین در کمین *** بلبل شوریده از شور و نوا افتاده است
یا رسول الله برخیز و ببین کز ضرب در *** پشت درب خانه زهرایت ز پا افتاده است

در بهار زندگی از یورش باد خزان *** غنچه نشکفته ای از گل جدا افتاده است

(ژولیده نیشابوری)

* * *

دریا گریستم

جانا! من از فراق تو، دریا گریستم *** اما گمان مدار که بیجا گریستم

آن قدر گویمت که درین چند روز عمر *** هر روز داغ دیدم و شب ها گریستم
دانستم این که گریه و زاری و اشک و آه *** بر درد بی دواست مداوا گریستم
پرپر چو شد ز باد خزان غنچه گلم *** از هجر گل چو بلبل شیدا گریستم
دشمن چو کرد از من غمدیده منع اشک *** رفتم ز شهر و در دل صحرا گریستم
پهلو شکسته اند و دلم خسته اند و، باز *** هستند مدعی ز چه بابا! گریستم!!
بسیار گریه کردم، اما نه بهر خویش *** دیدم علی ست بی کس و تنها گریستم
خود آگهی پدر! که ز بس رنج دیده ام *** بودم پس از تو تا که به دنیا گریستم
(حسین غلامی)

* * *

غربت بقیع

حسرت گرفته باز حصار مدینه را *** غم تیره کرده است دیار مدینه را
از غربت بقیع که غمخانه علی ست *** گلرنگ خون زدند حصار مدینه را
آثار خون فاطمه و غربت علی *** پر کرده است گوشه کنار مدینه را
در کوچه های شهر چو ماه علی گرفت *** رنگی دگر نماند عذار مدینه را
ز آن گل که از جسارت مسمار در شکفت *** نقش خزان زدند بهار مدینه را
در خلوت بقیع به جز اشک مهدی اش *** شمعی کجا بود شب تار مدینه را
من جان نثار مکتب اویم، مؤیدم *** دارم ازو امید جوار مدینه را
(سید رضا مؤید)

* * *

نور علی نور

علی چون جسم زهرا را کفن کرد *** شقایق را نهان در یاسمن کرد
دو نور دیده اش از ره رسیدند *** به زاری جانب مادر دویدند
خود افکندند بر آن جسم رنجور *** عیان شد معنی نور علی نور
بغل بگشاد و در آغوششان برد *** چنان نالید کز سر هوششان برد

ایا مادر! دلت از ما رمیده *** چو اشک افکنده ای ما را ز دیده

بیا مادر یتیمان را به بر گیر *** وز آفت جوجگان را زیر پر گیر
گل و بلبل به نغمه ناله سر کرد *** بغل بگشاد و گل ها را به بر کرد
(شیخ محمد نهاوندی)

* * *

حدیث دل

بس که دل بی ماه رویت در دل شب ها گریست *** آسمان دیده ام زین غصه یک دریا گریست
باغبان عشق، در سوگت نه تنها ناله کرد *** ای گل پرپر به حالت بلبل شیدا گریست
بارالها! بین دیوار و دری، آن شب چه شد؟ *** کآسمان بر حال زار زهره زهرا گریست
گشت خون آلوده چشم اختران آسمان *** بس که زهرا تا سحر بر غربت مولا گریست
شد کویر تشنه سیراب ای فلک از بس علی *** داغ بر دل، لاله آسا، در دل صحرا گریست
تا نبینند اشک او را، تا سحر هر شب علی *** یا حدیث دل به چه گفت از غریبی، یا گریست
شیر میدان شجاعت بود و یک دنیای صبر *** من ندانم ای فلک با او چه کردی تا گریست
سوخت همچون شمع و از او غیر خاکستر نماند *** بس که از داغ تو خورشید جهان آر گریست
(جواد جهان آرابی)

گریه بی شیون

شمع این مسأله را بر همه کس روشن کرد *** که توان تا به سحر گریه بی شیون کرد
به سر تربت زهرا، علی از خون جگر *** ناله ها در دل شب بی خبر از دشمن کرد
غم آن پهلوی بشکسته و بازوی سیاه *** رخ نیلی، همه در قلب علی مسکن کرد!
تنگ شد سینه بی کینه آن جان جهان *** کارزوی سفر جان ز دیار تن کرد
گفت: ای کاش که جان از بدن آید بیرون! *** هجر تو گلشن دنیا به علی، گلخن کرد
(عارفی ملایری جوکار)

* * *

اي دريغ!

نور حق در ظلمت شب رفت در خاک، اي دريغ! *** با دلي از خون لبالب رفت در خاک، اي دريغ!
طلعت بيت الشرف را، زهره تابنده بود *** آه! کان تابنده کوکب رفت در خاک، اي دريغ!
آفتاب چرخ عصمت با دلي از غم کباب *** با تني بيناب و پرتب رفت در خاک اي دريغ!
پيکري آزرده از آزار افعي سیرتان *** چون قمر در برج عقرب رفت در خاک، اي دريغ!

128

ليلي حُسن قَدَم، با عقل اقدم همقدم *** اولين محبوبه رب رفت در خاک، اي دريغ!
حامل انوار و اسرار رسالت آن که بود *** جبرئيلش طفل مکتب، رفت در خاک اي دريغ!
(* * * غروي اصفهاني مقتدر)

چه پاداش گرانقدري!

دلَم از خون شده دريا و چشم چشمه جويي *** خدا را تا بگريم بيشتري اي اشک! نيروي!
قَدَم خم گشته در پاي سرشک خود، بدان ماتم *** که سروي، قامتش در هم شکسته بر لب جويي
چنان در شهر خود گشتم غريب و بي کس و تنها *** که غير از چشم گريانم، ندارم يار دلجويي..
به خون ديده بنويسيد بر ديوار اين کوچه *** که اين جا کشته راه ولايت گشته، بانويي
گرفتم در ميان کوچه، پاداش رسالت را! *** چه پاداش گرانقدري! چه بازوبند نيکويي!
مدينه! ثبت کن اين را، که در امواج دشمن ها *** حمايت کرد از دست خدا بشکسته بازويي
(* * * غلام رضا سازگار ميثم)

امشب سپيده جامه به تن چاک مي کند *** طوفان غم به معرکه کولاک مي کند
اشک پدر به چهره سرازير و دخترش *** با دست هاي کوچک خود پاک مي کند

129

مي سوزد هنوز!

در عزابيت اين دل ديوانه مي سوزد هنوز *** شمع، خاموش ست و اين پروانه مي سوزد هنوز
در ميان سينه، قلب داغدار شيعيان *** از براي محسن دُر دانه، مي سوزد هنوز
نالَه جانسوز زهرا مي رسد هر دم به گوش *** از شرارش اين دل ديوانه مي سوزد هنوز
مرغ خونين بال و پر را، ز آشيان صياد برد *** در ميان شعله ها، کاشانه مي سوزد هنوز

زان شرر کاندنر گلستان ولا افروختند *** گل فتاد از شاخه و، گلخانه مي سوزد هنوز
در غم زهرا ز سوز آشنا کم گو فراز ! *** در عزاي فاطمه، بيگانه مي سوزد هنوز
(سيد تقی قریشي فراز)

* * *

اي بلال!

نام گل بردي و بلبل گشت خاموش اي بلال! *** مادر مظلومه ما رفت از هوش، اي بلال!
بوستان وحي را بيت الحزن كردي، بس ست *** با اذان خود مكن ما را سیه پوش، اي بلال!
دير اگر خاموش گردي، زودتر گردد ز تو *** مادر ما را چراغ عمر، خاموش، اي بلال!

130

مادر ما بر اذانت گوش داد، اينک تو هم *** بر صداي گريه زينب بده گوش، اي بلال!
مرگ پيغمبر، شکسته قامت ما را به هم *** بار غم مگذار ما را بر سر دوش، اي بلال!
غنچه، پرپر گشت و گل از دست رفت و باغ، سوخت *** کرد حق باغبان، گلچين فراموش، اي بلال!
گرد غم بر روي ما بنشسته و، دانسته ايم *** خاک گيرد لاله ما را در آغوش، اي بلال!
تا زبان حال ما يکسر به نظم ميتم است *** اشک و خون از چشم اهل دل زند جوش، اي بلال!
(غلام رضا سازگار ميتم)

* * *

شکوفه زيباي احمدي

هرگز کسي نظير تو پيدا نمي شود *** همتا کسي به عصمت کبرا نمي شود
اي کوثري که خير کثير از وجود توست *** اسلام، جز به فيض تو، احيا نمي شود
هر چند دختران دگر داشت مصطفي *** هر دختری که امّ ابیه نمي شود
بعد از تو اي شکوفه زيباي احمدي *** لبهاي من، به خنده دگر، وا نمي شود
چون خواستم که دفن کنم پيکر تو را *** ديدم بدون ياري طاها، نمي شود

131

دادم تو را به دست نبي، چونکه هيچ کس *** بر دفن جان خویش مهيا نمي شود
خواهم کنار قبر تو، نالم شبانه روز *** اما به پيش دیده اعدا، نمي شود

این عمر تندپا، ز فراق تو، گُند شد *** امروزم ای خدا، ز چه فردا نمی شود
آید به گوشم از در و دیوار، ناله ات *** یکدم خموش، نغمه غمها نمی شود
الهام صبر، هر شبه گیرم، ز قبر تو *** قلب علی، و گرنه شکبیا نمی شود
گریم نهران، به یاد تو زهرا، تمام عمر *** داغ تو آتشی است، که اطفای نمی شود
جز در ظهور حضرت مهدی منتقم *** راز نهران قبر تو افشا نمی شود

(حسان)

* * *

بهانه!

مرد اگر خانه به گلزار جنان برگردد *** دل او، باز هوای سر و همسر گیرد
گرچه فرزند، عزیزست چه دختر چه پسر *** بیشتر مهر پدر جانب دختر گیرد
بارها گفت نبی: فاطمه چون جان منست *** که گمان داشت کسی جان پیمبر گیرد؟!!

بارها گفت که آزار وی، آزار منست *** کاش می بود که گفتار خود از سر گیرد
کاش می بود در آن کوچه، نبی تا که مگر *** راه بر قاتل دختر، پی کیفر گیرد
کاش می بود که از خادمه دختر خویش *** خبری از سبب سوختن در گیرد
کاش می بود پیمبر که ز آسما پرسد *** که: چرا دختر من روی ز همسر گیرد؟!
کاش می بود که آن شب، جسد فاطمه را *** گاه بر دوش علی، گاه پیمبر گیرد
کاش می بود که اطفال یتیم او را *** بدهد تسلیت و بوسد و در بر گیرد
کاش می بود در آن نیمه شبها، که حسین *** خیزد از خواب و بهانه پی مادر گیرد
چه غم از وحشت فرداست؟ که آواره او *** دامن فاطمه را در صف محشر گیرد

(تعجبی همدانی آواره)

* * *

در همه جا تنها بود!

آن که بعد پدر در همه جا تنها بود *** نور چشمان نبی، فاطمه زهرا بود!
گل مینوی بهشتی به جوانی پژمرد *** آن که عطر نفسش، بوی خوش گلها بود

پاره جسم نبي را ز جفا آزدند *** مأمَن فاطمه، بيت الحزن صحرا بود!
 همه گفتند: علي بعد وي از پا افتاد *** کوه صيري که چنان ثابت و پابرجا بود!
 تا جگر گوشه محراب خدا را کشتند *** چشم حيدر ز غمش يکسره خون پالا بود
 رفت زهرا و علي ز آتش داغش همه عمر *** سوخت چون شمع سراپاي، اگر بر پا بود!
 بارد از دیده خود خون جگر جبرودي *** بس که آن ماتم جانسوز، توان فرسا بود
 (کاظم جبرودي)

* * *

نشان مرگ!

امشب به نخل آرزويم برگ پيدااست *** بر چهره زردم نشان مرگ پيدااست
 امشب مرا در بستر خود واگذاريد *** بيمار بيت وحي را، تنها گذاريد
 دوران هجرم رو به اتمامست امشب *** خورشيد عمرم بر لب بامست امشب
 چون روز آخر بود، کار خانه کردم *** گيسوي فرزندان خود را شانه کردم
 ديدي چه حالي در نمازم بود آسما؟! *** اين آخرين راز و نيازم بود، آسما!

آخر نگاه خويش را، سويم بيفکن *** مي خوابم اينک، پرده بر رويم بيفکن
 ديدي اگر خامش به بستر خفته ام من *** راحت شدم، پيش پيمبر رفته ام من!
 شب ها براي بزم اشک و غم بگيريد *** در خانه آتش زده، ماتم بگيريد!
 از من بگو با زينب آزاده من *** برچيده نگذارد شود سجاده من
 من رفتم اما، يادگارم - زينب - اين جاست *** روح مناجات و دعائم، هرشب اين جاست
 (غلام رضا سازگار ميثم)

* * *

زهرا(عليها السلام) را نمي ديد

شب بود و چشم خفتگان در خواب خوش بود *** بيدار مردی اشک چشمش، آب خوش بود
 در خاک پنهان کرده خونين لاله اش را *** آزرده جسم يار هجده ساله اش را

اشکش به رخ، چون انجم از افلاک می ریخت *** بر پیکر تنهامیدش، خاک می ریخت
در ظلمت شب، بی صدا چون شمع می سوخت *** تنهایی تنها، بی خبر از جمع می سوخت
گویي که مرگ یار را باور نمی داشت *** از خاک قبر همسرش، سر بر نمی داشت

می خواست کم کم گم شود در آسمان، ماه *** چون عمر یارش، عمر شب را دید کوتاه
بوسید در دریای اشک دیده، گل را *** برداشت صورت از زمین، بگذاشت دل را!
بگذاشت جانش را در آن صحرا، شبانه *** با پیکری بی جان، روان شد سوی خانه
آن جا که خاکش را به خون آغشته بودند *** هم آرزو، هم شادیش را گشته بودند
آن جا که جز غم های دنیا را نمی دید *** در هر طرف می گشت و زهرا را نمی دید...
دوش آن تن آزرده را مولا چو برداشت *** با جان خود مخفی درون خاک بگذاشت
خون دلش با اشک چشمش در هم آمیخت *** از پهلوی زهراي او خونابه می ریخت
(غلام رضا سازگار میثم)

* * *

مبادا!

مبادا باغبانی در بهاران *** خزان نخل بار آور ببیند
مبادا در بهار زندگانی *** که نخلي، چیده برگ و بر ببیند
مبادا عندلیبی لانه خویش *** ز برق فتنه در آذر ببیند
چه حالی دارد آن مرغی که از جفت *** بجا در لانه مشتبی پر ببیند
وز آن جانسوزتر احوال مرغی است *** که جای لانه، خاکستر ببیند
ندارد کودکی طاقت که نیلی *** ز سیلی صورت مادر ببیند

گل سرخ ست مادر، کی تواند *** رخ خود را چو نیلوفر ببیند
هزاران بار اجل بر مرد خوشتر *** که سیلی خوردن همسر ببیند
چه حالی می کند پیدا خدایا! *** اگر این صحنه را، حیدر ببیند؟
مگو رو کرده پنهان تا مبادا *** رخس را، ساقی کوثر ببیند

تواند آن که مولا بی نگاهی *** رخ محبوبه داور ببیند
خسوف مه، کسوف آفتاب ست *** نخواهد خصم بداختر ببیند
میان شعله، در از درد نالید *** که یا رب قاتلش کیفر ببیند
ولی از روی مولا شرم دارد *** که مسمارش به خون اندر ببیند
چه سان مولا زین پس خانه خویش *** تهی از دخت پیغمبر ببیند؟
نهان کن چادر و سجاده اش را *** مبادا زینب مضطر ببیند
برو دیوار و در را شستشو کن *** مگر این صحنه را کمتر ببیند
(محمد علی مجاهدی پروانه)

* * *

مادر نمی ماند!

چرا مادر نماز خویش را بنشسته می خواند؟! *** ز فضّه راز آن پرسیدم و گویا نمی داند!
نفس از سینه اش آید به سختی، گشته معلوم *** که بیش از چند روزی پیش ما، مادر نمی ماند!
به جان من، تو لب بگشا مرا پاسخ بده فضّه! *** که دیده مادری از دختر خود رو بپوشاند؟!
الهی! مادرم بهر علی جان داد، لطفی کن *** که جای او، اجل جان مرا یکبارہ بستاند!

به چشم نیم باز خود، نگاهم می کند گاهی *** کند از چهره تا اشک غم را پاک و نتواند!
دل سوزد بر او، اما نمی گریم کنار او *** مبادا گریه من، بیشتر او را بگریاند!
کنار بسترش تا صبحدم او را دعا کردم *** که بنشیند، مرا هم در کنار خویش بنشانند
بسی آزار از همسایگانش دید و، می بینم *** دعا درباره همسایگانش بر زبان راند!
چه در برزخ، چه در محشر، چه در جنت، چه در دوزخ *** به غیر از وصف او، میثم نمی خواند
(سازگار میثم)

* * *

که شکسته پر تو؟!!

ای همای ملکوتی! که شکسته پر تو؟! *** که به زیر پر و بال ست ز محنت، سر تو!
ای بهاری که شد از فیض تو، هستی خرم *** گشته پژمرده چو پاییز چرا منظر تو؟!!

ترجمان غم پنهانی و رنجوری توست *** این همه گریه اطفال تو بر بستر تو
سبب رنج و دواي تو ز من مي طلبند *** پرسش انگیز نگاه پسر و دختر تو
چهره از من ز چه پنهان کنی ای دختر رسول؟! *** علیم من، پسر عم تو و همسر تو!

وای از آن لحظه و آن منظره طاقت سوز *** دیدن میخ در و غرقه به خون پیکر تو
درد دل های تو با جسم تو شد دفن به خاک *** سوخت جان علی از قصه دردآور تو
(تعجبی همدانی آواره)

* * *

یا فِضَّةُ خُذِیْنِی!

هرگه که یاد آرم، زین آستانه مادر! *** گردد ز دیده چون سیل، اشکم روانه مادر!
یاد آرم از صدای: یا فِضَّةُ خُذِیْنِی! *** تا می کنم نظاره، بر درب خانه مادر!
بالله علی ست مظلوم، از روی توست پیدا *** کز غربتت به صورت، دارد نشانه مادر!
گویي ز درد و محنت، دستت نداشت قدرت *** موی مرا نکردی، امروز شانه مادر!
لب بسته ای ز یارب، جای تو این دل شب *** ریزد ز چشم زینب اشک شبانه مادر!
(* * * سازگار میثم)

روزهای آخر!

یاد آن روزی که ما هم سایه بر سر داشتیم *** همچو طفلان دگر، در خانه مادر داشتیم
جدّما - پیغمبر - از ما چهره پنهان کرد و باز *** یادگاری همچو زهرا از پیمبر داشتیم

مادر مظلومه ما نیز رفت از دست ما *** مرگ او را کی به این تعجیل باور داشتیم؟!
اندر آن روزی که آتش بر سرای ما زدند *** ما در آن جا، حال مرغ سوخته پر داشتیم!
آمد و، رفت از جهان محسن در آن غوغا، دریغ! *** آرزوی دیدن روی برادر داشتیم
مادر ما، خود ز حق می خواست مرگ خویش را *** ورنه ما بهرش دعا با دیده تر داشتیم
روزهای آخر عمرش ز ما رومی گرفت! *** چون علی، ما هم ازین غم دل پراخگر داشتیم!
در شب دفنش به ما معلوم شد این طرفه راز *** تا ز روی نیلگونش بوسه ای برداشتیم!

از کفن دستش برآمد، جسم ما دربرگرفت *** جسم او را همچو جان ما نیز دربرداشتیم
از فراق روی مادر، با پدر هر روز و شب *** دو برادر بزم ماتم با دو خواهر، داشتیم!
با فغان گوید مؤید آنچه را میثم بگفت: *** (ای خوش آن روزی که ما در خانه، مادر داشتیم)!

(سید رضا مؤید)

* * *

سجاده نماز تو!

رفتی و هست یاد تو در خاطر من هنوز *** مرگ تو دیدم و، نبود باورم هنوز!

150

فصل ۴:

در رثای امام مجتبی (علیه السلام)

مصیبت عظمی

رسد نوای غم افزا مرا به گوش امشب *** پیام غم رسد از نغمه سروش امشب
چه روی داده خدایا که این چنین در عرش *** برآوردن ملایک ز دل خروش امشب
عزا عزای چه آزاده ایست کز ماتم *** شوند مردم عالم سیاه پوش امشب
شب عزای پیمبر بود گمان دارم *** علی ز داغ نبی می رود ز هوش امشب
عجب مدار اگر زین مصیبت عظمی *** فتاده عالم هستی ز جنب و جوش امشب
علی که لنگر عرش خداست می لرزد *** که جسم جان جهان را کشد به دوش امشب
چه روی داده که از غرفه های باغ بهشت *** نوای واحسنا می رسد به گوش امشب

151

چه آتشی شده از آب آن سبو روشن *** که شد چراغ امامت از آن خموش امشب

بریز اشک عزا خسرو از برای حسن *** برآر بهر پیمبر ز دل خروش امشب

(محمد خسرونژاد)

* * *

یاس و یاسمن

مدینه شد ز داغ مصطفی بیت الحزن امشب *** فضایی عالم هستی بود غرق محن امشب

مکن ای آسمان روشن چراغ ماه را کز کین *** چراغ لاله شد خاموش در صحن چمن امشب
نه تنها ماتم جان سوز پرچمدار توحید است *** که هستی شد سیه پوش امام ممتحن امشب
گهی گریم ز داغ جانگداز حضرت خاتم *** گهی نالم چو نی در سوگ فرزندش حسن امشب
فدا شد ناخدای فلک حق در بحر طوفان ز *** که شد دریای دیده در عزایش موج زن امشب
دهد غسل از سرشک دیدگان با زاری و شیون *** علیّ بت شکن جسم نبی بت شکن امشب
نمی دانم چه حالی می کند پیدا امیر عشق *** چو می سازد تن آن جان جانان را کفن امشب
شد از داغ دو ماتم قلب زهرا لاله سان خونین *** که در دشت بلا گم کرده یاس و یاسمن امشب

چراغ انجمن آرا شده خاموش و اهل دل *** کند روشن چراغ آه در هر انجمن امشب
سرآمد بر همه غم هاست داغ ماتم خاتم *** که امّت را برون رفته است روح از ملک تن امشب
شرر زد حافظی بر دفتر دل خامه ات کاین سان *** که آتش می زنی بر جان، تو با سوز سخن امشب
(محسن حافظی)

* * *

در رثای امام مجتبی(علیه السلام)

مهرت به کاینات برابر نمی شود *** داغی ز ماتم تو فزون تر نمی شود
از داغ جانگداز تو ای گوهر وجود *** سنگ است هر دلی که مکدر نمی شود
ظلمی که بر تو رفت ز بیداد اهل ظلم *** بر صفحه خیال مصور نمی شود
تنها جنازه تو شد آماج تیر کین *** یک ره شد این جنایت و دیگر نمی شود
بی بهره از فروغ و لای تو یا حسن *** مشمول این حدیث پیمیر نمی شود
فرمود دیده ای که کند گریه بر حسن *** آن دیده کور وارد محشر نمی شود
دارم امید بوسه قبر تو در بقیع *** اما چه می توان که میسر نمی شود

با این ستم که بر تو و بر مدفنت رسید *** ویران چرا بنای ستمگر نمی شود
آن را چه دوستی است مؤید که دیده اش *** از خون دل ز داغ حسن تر نمی شود
(* * * سیّد رضا مؤید)

در شهادت حضرت امام حسن(علیه السلام)

زان طشت پر ز [اشک] خون در مقابلش *** پیدا بود که زهر چه کرده است با دلش
مظلوم چون علی و به مظلومیش گواه *** آن [خانه نبی] که بود در مقابلش
او حاصل نبوت و بیداد دشمنان *** از آب شعله خیز، شرر زد به حاصلش
عمر حسن ز عمر علی سخت تر گذشت *** تا آن که مرگ آمد و حل کرد مشککش
از ورطه ای که بود کران تا کران ملال *** موجی زد و رساند، شهادت به ساحلش
هر مرد راست محرم دل همسرش، ولی *** غربت ببین که همسر او گشته قاتلش
از زهر، پاره پاره و از صبر، ریزریز *** قرآن برگ شهادت بود دلش
چشمش به لطف اوست مؤید که دم زند *** گاه از مصائب وی و گاه از فضایلش
(* * * سیّد رضا مؤید)

خزان گلشن آل رسول(صلی الله علیه وآله)

چندان که دیده در غم آل عبا گریست *** یا خون دل به دامن ما کرد یا گریست
دل، مبتلای آتش غم گشت تا که سوخت *** شد دیده بی فروغ ز اندوه تا گریست
گه سینه در رثای نبی ناله کرد، زار *** گه دیده در عزای حسن، گه رضا گریست
از داغ سینه سوز حبیان کردگار *** خیل ملک به بارگه کبریا گریست
حوا کنار مریم و هاجر به سینه کوفت *** آسیه با خدیجه و خیرالنسا گریست
تنها به جنّ و انس، پریشان گریستند *** روح الامین به عرش از این ماجرا گریست
بیگانه زین مصیبت عظامست بی قرار *** آن جا که با تمام وجود آشنا گریست
آری خزان گلشن آن رسول شد *** چون ابر نوبهار، اگر چشم ها گریست
* * *

تیر به تابوت

لاله ای بود که با داغ جگر سوخته بود *** آتشی در دل سودا زده افروخته بود
شرم دارم که بگویم تن مسموم تو را *** خصم با تیر به تابوت به هم دوخته بود

راز دل را همه با همسر خود می گویند *** حسن از همسر خودکامه خود سوخته بود
جگرش پاره شد از بیشتر زخم زبان *** در لگن خون دلی ریخت که اندوخته بود
ارث از مادر خود بُرد غم و رنج و محن *** صبر و تسلیم و رضا از پدر آموخته بود
(اخوان کاشانی تائب)

* * *

در مرثیت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ای دل خون شده! ایام عزای حسن ست *** کز تری تا به تریا همه بیت الحزن ست
پیرهن چاک زخم در غم آن گوهر پاک *** گز غمش چاک ملک را به فلک پیرهن ست
قسمت آل عبا ای فلک از گردش تو *** گویا درد و غم و رنج و بلا و محن ست
بشکنی گوهر دندان نبی گاه به سنگ *** گاه بر بازوی حیدر ز جفایت رسن ست
گه در کینه به پهلوی بتول عذرا *** می زنی، کینه بلی عادت چرخ کهن ست
گه بود خنجر خونخوار تو بر خلق حسین *** گه ز تو سوده الماس به کام حسن ست
خاطرم از آلم این یک، دارالالم ست *** سینه ام از حزن آن یک، بیت الحزن ست

عرش از بوی یکی پر بود از ناقه چین *** خاک از خون یکی پر ز عقیق یمن ست
هر که گوید چو طرب مرثیه آل عبا *** به یقین جنت فردوس مر او را وطن ست
(نصر اصفهانی طرب)

* * *

جگر گوشه زهرا (علیها السلام)

تا آتش زهر ستم افروخته شد *** پروانه دین بال و پرش سوخته شد
سوزد جگر از داغ جگر گوشه زهرا *** بر چوبه تابوت تنش دوخته شد
* * *

قمر پاره پاره

طومار جان جنّ و بشر پاره پاره گشت *** قرآن به چشم اهل نظر، پاره پاره گشت
بی پرده چون به شرّ گروهی بشرنما *** صد پرده از حریم بشر پاره پاره گشت

برزد شبی شراره ظلمت به قلب نور *** دل از سپیده، وقت سحر پاره پاره گشت
آبی به جای رفع عطش ریخت آتشی *** بر دل، که تا بروز شمر پاره پاره گشت
از قلب کل هستی و از پیکر وجود *** آتش گرفت جان و جگر پاره پاره گشت
دردا که از سپهر بنی هاشم، آن که بود *** یک مه دو جا به ماه صفر، پاره پاره گشت

یک جا به زهر فتنه و یک جا به تیر کین *** یک جسم خسته از دو شرر پاره پاره گشت
قلبی که بود در اثر زهر، چاک چاک *** با تیر کینه بار دگر پاره پاره گشت
در پیش چشم آن همه اختر، چنان شهاب *** بارید تیر شب که قمر پاره پاره گشت
باران تیر بر کفن و بر بدن نشست *** جیب صدف درید و گهر پاره پاره گشت
ای دل دگر مجو هنر حُسن، بی حَسَن *** شیرازه کتاب هنر پاره پاره گشت
(محمد موحّدیان امیر)

* * *

زهر کین

ای علوی ذات و خدایی صفات *** صدر نشین همه کائنات
سید و سالار شباب بهشت *** دست قضا و قلم سرنوشت...
صبر هم از صبر تو بی تاب شد *** کوزه شد و زهر شد و آب شد
بعد شهادت نکشید از تو دست *** تیر شد و بر تن پاکت نشست
سبزه برآمد ز گلستان دین *** تا رخ تو سبز شد از زهر کین
ریشه دین گشت همایون درخت *** تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت
ملت اسلام که پاینده باد *** مشعل توحید که تابنده باد
هر دو رهین خدمات تواند *** شکرگزارنده ذات تواند
(ریاضی یزدی ریاضی)

فصل ۵:

در سوگ ابا عبدالله(علیه السلام)

عاشق چو رو به کعبه عشق و وفا کند *** احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند
در پیش، راه بادیه گیرد غریبوار *** ترک عشیره و بلد و اقربا کند
بی اعتنا به زحمت و رنج مسافرت *** در هر قدم تحمل خار جفا کند
آن جا که موقوف عَرَافَاتِ مَحَبَّتِست *** در پیشگاه دوست، سر و جان را فدا کند
از صدق چون نهاد قدم در منای عشق *** نقدینه حیات خود از کف رها کند
در مشعر الحرام وفا چون گشود بار *** از آه خویش، مشعل سوزان به پا کند
بر گرد خیمه گاه بگردد پی وداع *** با چشم اشکبار طواف النسا کند

از مروه خیام، شتابان به قتلگاه *** رو آرد و به هروله قصد صفا کند
پس در کنار زمزم اخلاص، تشنه لب *** بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند
آن گاه دست و روی بشوید به خون خویش *** برخیزد و نماز شهادت به پا کند
قربان عاشقی که حدیث مصیبتش *** ایام را هر آینه ماتم سرا کند
بی اختیار خون چکد از دیده جلی *** هر گه که یاد واقعه کربلا کند
(ابوتراب جلی)

* * *

کشته محبت

به قتلگه ز سر شوق گفت شاه حجاز *** (منم که دیده به دیدار دوست کردم باز)
بدین شرف که شدم کشته محبت تو *** (چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز)
ز شاهراه شهادت چو بگذری ای دوست *** (بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز)
به خون، وضو نکند گر قتیل راه وفا *** (به قول مفتی عشقش درست نیست نماز)
به آستان جلالت جبین به عجز نهم *** (که کیمیای مرا دست خاک کوی نیاز)

سرم به عرش سنان به، تنم به فرش تراب *** (که مرد راه نیندیشد از شیب و فراز)
ازل به گوش دلم پیر می فروشان گفت: *** (در این سراچه بازیچه غیر عشق، مبارز)

به عشق دوست قسم، هر بلا رود سرم *** (من آن نیم که از این عشق بازی آیم باز)

(محمد عابد تبریزی عابد)

* * *

غروب آتشین

صد نوا خیزد ز نای نینوایت، یا حسین *** نغمه های عشق باشد در نوایت، یا حسین

میزند آتش، به قلب دوستانت دم به دم *** داستان جانگداز کربلایت، یا حسین

زد شرر بر قلب خونین تو، در دشت بلا *** داغ مرگ اکبر گلگون قبایت، یا حسین

جان فدا کردی به راه مکتب آزادی *** جان هر آزاده ای گردد، فدایت یا حسین

من چه در وصف تو گویم، ای شهید حق که هست *** خونبهای خون تو، خون خدایت یا حسین

کی شود ریزه خور خوان خوانین، آنکه هست *** ریزه خوار خوان احسان و عطایت یا حسین

بسکه مشتاق حریم با صفایت، گشته ام *** پر زند مرغ دل من، در هوایت یا حسین

در غروب آتشین، دشمن پی غارتگری *** زد شرار ظلم و کین بر خیمه هایت یا حسین

حافظی فخر و مباهات بود این بس، که هست *** پیشه او، گفتن مدح و ثنایت یا حسین

(محسن حافظی)

* * *

اشرف انسانها

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جانها *** هر جا ز فراق تو، چاک است گریبانها

نامت چو به لب آید، همواره بود با آه *** از شوق تو در دلها، برپا شده طوفانها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبانت *** از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستانها

بسیار حکایتها، گردیده کهن اما *** جانسوز حدیث تو، تازه است به دورانها

یک جان به ره جانان، دادی و خدا داند *** کز یاد تو چون سوزد، تا روز جزا جانها

در دفتر از ادی، نام تو به خون ثبت است *** شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوانها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق *** آدم به تو می نازد، ای اشرف انسانها

قربانی اسلامی، با همت مردانه *** ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمانها

قربانگه عشق تو، شد قبله اهل دل *** زین کعبه جان افزا، آرایش ایمانها

* * *

چراغ لاله

ای زمین کربلا، من یاسمن گم کرده ام *** سوسن و نسرين و یاس و نسترن گم کرده ام
 ای زمین کربلا، در زیر تیغ و نیزه ها *** هم گل و هم بلبل شیرین دهن گم کرده ام
 ای زمین کربلا، در این دیار پر بلا *** پیکری صد چاک و بی غسل و کفن گم کرده ام
 ای زمین کربلا، من زینب غم‌دیده ام *** که حسینم را در این دشت محن گم کرده ام
 ای زمین کربلا، قلب پر از داغم ببین *** من چراغ لاله در صحن چمن گم کرده ام
 من غریب این دیارم، ای زمین کربلا *** که در اینجا، خسرو دور از وطن گم کرده ام
 آب شد شمع وجودم، ز آتش داغ حسین *** در بر پروانه، شمع انجمن گم کرده ام
 آنکه بودی خاتم ختم رسولان را، نگین *** من در این صحراء، ز جور اهرمن گم کرده ام

* * *

قیامت برخاست!

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست *** با قضا گفت مشیت که: قیامت برخاست!

هر طرف می‌نگرم، روی دلم جانب تست *** عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماست
 دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد *** آری آن نور، که فانی نشود نور خداست
 بیدق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان *** سلطنت، سلطنت تست که پاینده لواست
 نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم *** ظالم از دست شد و خانه مظلوم به جاست
 زنده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست *** بلکه زنده ست شهیدی که حیاتش ز قفاست
 دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی *** این قبا، راست نه بر قامت هر بی سر و پاست
 رفت و بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا *** کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست

* * *

کربلا بود و حسین(علیه السلام)

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین *** پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسین
هر طرف پَرپر گلی از شاخه ای افتاده بود *** و اندر آن گلشن، خزان لاله ها بود و حسین
داشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را *** زان همه یاران، علی اصغر به جا بود و حسین!
آخرین سرباز هم غلطید در خون گلو *** بعد از آن گل، خیمه ها ماتمسرا بود و حسین

یک طرف جسم علمدار رشید کربلا *** غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین!
عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب *** کربلا چون لاله زاران باصفا بود و حسین
تیرباران شد تن سالار مظلومان فراز ! *** هر طرف از شش جهت تیر بلا بود و حسین
(سید تقی قریشی فراز)

به سوي دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا *** خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه خدا
آن که به دست او بود، نقشه حکمت قدر *** از حرم خدا برون، می شود از بد قضا!
شور کجاست در سرش؟ از چه شتاب می کند؟ *** سوي کدام منزلش قافله می زند درآ؟
کیست امیر کاروان؟ حافظ عزت حرم *** جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعا
کجاوه ها به ناقه ها بسته و در میانشان *** پردگیان آل حق، عصمت ختم الانبیا
قافله رفت ساربان! حُدی بخوان، ناقه بران! *** منزل عشق پیش رو، خانه دوست در قفا
کجا گریزد از اجل هُزْبُر بیسه ازل؟ *** تا نرسد به دین خلل، حج ادا کنم قضا

آن چه ز بیش و کم رسد، رنج رسد، الم رسد *** جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجا
من ز تبار احمد، سُلالة هدایتیم *** قبول بیعت ستم، مرا کجا بود روا؟!
نهاده ایم جان به کف، در پی مردی و شرف *** گر همه خصم، صف به صف تیغ کشد به روی ما
ای گل باغ عاشقی! چشم و چراغ عاشقی! *** با دل ما چه کرده ای کز تو نمی شود جدا؟
ای حرم تو کوی دل، مهر تو آبروی دل *** می زنم از سبوی دل، می به محبت شما
سینه سراچه غمت، گریه نثار ماتمت *** وین دل آشفته کند مویه به یاد کربلا

(جعفر رسول زاده آشفته)

* * *

باغي از آتش!

عشق، تا گل کرد چون خورشید روي نيزه ها *** شانه هاي آسمان لرزيد، روي نيزه ها
بوي خون پيچيد در پس كوچه هاي آسمان *** ابرهاي غصه تا باريد، روي نيزه ها
باغي از آتش فراهم بود و، در آشوب خون *** شعله هاي داغ مي رقصيد، روي نيزه ها
يك طرف فوج ستاره، خسته در شولاي خون *** يك طرف انبوهي از خورشيد، روي نيزه ها

166

اين كدامين دست گلچين بود آيا كايں چنين *** دسته گل ها را يكايك چيد روي نيزه ها؟!
چشم هايي مضطرب مي ديد در بُهت عطش *** چشمه خون خدا جوشيد، روي نيزه ها
در ميان پرده هاي خون و، در حجم سكوت *** بانگ سرخ نينوا پيچيد، روي نيزه ها
زخمه زخمه در سكوت و، پرده در پرده غروب *** آسمان در آسمان خورشيد، روي نيزه ها
در طلوع داغ زينب، چشم مبهوت زمان *** باغي از گل هاي پريز ديد، روي نيزه ها
در هجوم بادهاي فتنه، در طوفان خشم *** باغ سرخ كربلا رويد، روي نيزه ها!

(سيد مهدي حسيني)

* * *

اشك و عطش

برخاسته از دشت بلا خط غباري *** پيچيده به عالم سخن از يگه سواري
سجاده نشين حرم عشق مهياست *** تا بهر شهادت بشتابد به كناري
شد بدرقه راه گل حضرت زهرا) عليها السلام *** (بي تابي و اشك و عطش و ناله و زاري
تنهائي و شرمندگي و سوز و حرارت *** آورده بر آن اختر تابان چه فشاري

167

اندر طلب دوست چنان واله و شيدا *** انگار نمانده است در او صبر و قراري
او در پي ميعاد الهي است روانه *** تاريخ پرستان همه مست و در خماري
شمشير جفائي كوفه خيز برداشت *** آلاله دل به گريه آمد باري

ناگاه بیفتاد سرماه منیرش *** بر دشت بلا، کوی جفا، خاک صحاری
عالم به عزا نشست و جان‌ها همه در غم *** بشکسته ستون عرش آری آری
ز هرا و فرشتگان حق آمده بودند *** تا بوسه بگیرند از آن جسم بهاری
سینای دل شاعر نالان شده خونی *** از قصه جانکاه شه حضرت باری
(رحیم کارگر پارس)

* * *

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گاه حق و حقیقت سر تست *** معنی مکتب تفویض، علی اکبر تست
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدای *** این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست
درس آزدگی عباس به عالم آموخت *** ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر تست

168

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟! *** آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر تست
ای که در کربوبلا بی کس و یاور گشتی *** چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تست
خواهر غمزده ات دیده سرت بر نی و گفت: *** آن که باید به اسیری برود خواهر تست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو به پاست *** عاشقان را نظری در دم جانپور تست
خواست مهران بزند بوسه سراپای تو را *** دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست
(احمد مهران)

* * *

بازار شهادت

عاشق صادق به بازار فنا سر می فروشد *** ترک هستی کرده خنجر زیر خنجر می فروشد
با گلو صد بوسه از جان می دهد بر تیغ کاری *** آن که خود را در منای عشق داور می فروشد
هر سری پرشورتر باشد چو مهر عالم آرا *** ذره ذره جنس را در عالم ذر می فروشد
از کمان عشق پیکان می خورد تا پر ولیکن *** عشق پیکانش به نرخ جان مکرر می فروشد
انبیا در پیشگاه قرب حق لاجول گویان *** کاز عرض بگذشته است این شاه، جوهر می فروشد

169

گاه عون و جعفر و عباس مي سازد فدائيي *** گاه روي دست خود شش ماهه اصغر مي فروشد
گاه مسلم مي فرستد کوفه گه اکبر به ميدان *** جنس خود را هر کجا باشد مقدر مي فروشد
مي دهد انگشت و انگشتر به راه دوست آري *** هر چه دارد را يگان در راه داور مي فروشد
در گلستان ولايت بلبل گلزار معني *** هر گلي از تشنگي گرديد پرپر مي فروشد
اهل بيت موپريشان را به بازار اسيري *** از دل و جان برده با جمع مکسر مي فروشد
چون شريح آن کس که شد ظاهر صلاح خلق حداد *** آن بهيمه بر خلائق هيمه تر مي فروشد
(حاج عباس حداد)

* * *

ماجرای غم

نه دل ز داغ تو همچون کباب مي سوزد *** ز آتش لب خشک تو آب مي سوزد
قسم به بيگر در آفتاب مانده تو *** که تا به روز جزا آفتاب مي سوزد
بگو به دل که چو مي پرسد ماجرای غمت؟ *** که در جواب سؤالش جواب مي سوزد
ز مهد خالي اصغر چو ياد مي آرد *** خدا گواست چگونه رباب مي سوزد

170

چگونه شرح غمت را نويسم و خوانم *** که هم قلم به کف و هم کتاب مي سوزد
شراره اي به سرشکم زدي که حتي شب *** به ديده خواب نيابد که خواب مي سوزد
ز جسم روي تراش مگوي هاروني *** که پای تا به سر بوتراب مي سوزد
(هاروني)

* * *

چشمه فریاد

سِرّ ني در نينوا مي ماند، اگر زينب نبود *** کربلا در کربلا مي ماند، اگر زينب نبود
چهره سرخ حقيقت بعد از آن طوفان رنگ *** پشت ابري از ريا مي ماند، اگر زينب نبود
چشمه فریاد مظلوميت لب تشنگان *** در کویر تفته جامي ماند، اگر زينب نبود
زخمه زخمي ترين فریاد در جنگ سکوت *** از طراز نغمه وامي ماند، اگر زينب نبود
ذوالجناح دادخواهي، بي سوار و بي لگام *** در بيابان ها رها مي ماند، اگر زينب نبود

در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب *** پشت کوه فتنه ها می ماند، اگر زینب نبود

(قادر طهماسبی فرید)

خورشید را...

دشت می بلعید کم کم پیکر خورشید را *** بر فراز نیزه می دیدم سر خورشید را

آسمان گو تا بشوید با گلاب اشکها *** گیسوان خفته در خاکستر خورشید را

بوریا بی نیست در این دشت تا پنهان کند *** پیکر از بوریا عریان تر خورشید را

چشم های خفته در خون شفق را وا کنید *** تا ببیند کهکشان پرپر خورشید را

نیمی از خورشید در سیلاب خون افتاده بود *** کاروان می برد نیم دیگر خورشید را

کاروان بود و گلوی زخمی زنگوله ها *** ساریان دزدیده بود انگستر خورشید را

خورشید در شام غریبان

(1)

نازم به خورشیدی که در شام غریبان *** بر نیزه ها قرآن به لب با ماه می رفت

حتی سر بی پیکر غرقاب خورش... *** یک نیزه بالاتر ز دشمن راه می رفت

(2)

درد حسین(علیه السلام) از جنس فریاد(علی) علیه السلام (بود) *** تکرار شد ظمی که بر شیر خدا رفت

آه علی از چاه غربت سر بر آورد *** پیچیده شده در نی، نوا، تا نینوا رفت

(3)

از مجتبی این درد را میراث بردیم *** این تشنگی تکرار آن خون جگر بود

روزی که بر ما تیغها را تشنه کردید *** ماخونمان از دشنه هاتان، تشنه تر بود

(4)

چشم فرات از دیدن ما موج می زد *** روزی که جولان در کنار آب کردیم

ماكي فغان از تشنگي كرديم، هيهات *** تيغ شما را ما زخون سيراب كرديم

* * *

حماسه پرپر

تيغي پليد در شد و حنجر به خون نشست *** خون، جوش عاشقي زد و پيكر به خون نشست

برخواست آتش از دل گلهها و غنچهها *** وقتي كه آن حماسه پرپر به خون نشست

باور نكرد زينب(عليها السلام) و همشانه دلش *** ايمان به درد آمد و باور به خون نشست

كم كم در امتداد افق مثل يك شهيد *** خورشيد لحظههاي مقدر به خون نشست

و آنگاه در غروب غريبي، سر حسين(عليه السلام) *** (يك ارتفاع نيزه فراتر به خون نشست

* * *

حسين مظهر آزادگي

تا كه از كف پسري تازه جوان داد حسين *** عالمي را ز غم خويش تكان داد حسين

173

تا كه گلبوسه ز لبهاي پسر چيد لبش *** قدرت عاطفه خويش نشان داد حسين

تا كه خاموش شد از زمزمه يا و آدي *** عشق فرياد برآورد كه جان داد حسين

جذبه عشق بنازم كه پس از داغ جوان *** حكمت صبر نشان بر همگان داد حسين

گفت بر هاشميون نعل علي را ببرند *** كز غم داغ پسر تاب و توان داد حسين

نقد جان داد و به حق جان جهان را بخريد *** در كف خلق جهان خط امان داد حسين

* * *

سيدالشهدا(عليه السلام)

اي كه دلها همه از داغ غمت غمگين است *** وي كه از خون تو صحراي بلا رنگين است

نرود ياد لب تشنه ات از خاطرهها *** هر كه را مي نگرم از غم تو غمگين است

زان فداكاري و جانبازي مردانه تو *** به لب خلق جهان تا به ابد تحسین است

نازم آن همت والا كه تو را بود حسين *** كه قيامت سبب رشد و بقاي دين است

جان ز كف دادن و تسليم به ظالم نشدن *** آري آري به خدا همت عالي اين است

174

جاودان خاطرہ نہضت خونین تو شد *** چون کہ دین زنده از آن خاطرہ خونین است
جان به قربان تو ای کشته کہ خود فرمودی *** مرگ با نام به از زندگی ننگین است
زان جفایی کہ به جان تو روا داشت یزید *** تا ابد دیدہ تاریخ بر او بدبین است
میہمان کشتن و آنگاہ اسیری عیال *** این گناہی است کہ مستوجب صد نفرین است
ہر کہ از صدق و صفا دست بہ دامن تو زد *** عزت ہر دو جہانش بہ خدا تأمین است
چہ کنم گر نکم گریہ بہ مظلومی تو *** گریہ آبی است کہ بر آتش دل تسکین است
تا منظم بہ جہان گردش لیل است و نہار *** تا منور بہ فضا مہر و مہ و پروین است
بر تو و بر ہمہ یاران شہید تو درود *** کہ ز خون شہدا عزت دین تضمین است
غیر نام تو نباشد بہ زبان خسرو را *** کہ ز نام تو بود گر سخنش شیرین است
(* * * محمد خسرو نژاد)

کنار شط!

آن دم کہ ز غربت آشکارا دم زد *** طومار ستمگران دون، بر ہم زد

لب تشنہ، کنار شط مواج فرات *** پا بر سر زندگانی عالم زد

(* * * عباس براتی پور)

خنجر بگذاشت!

دشمن کہ بہ خنجر تو، خنجر بگذاشت *** خاموش، طنین نای تو می پنداشت

غافل! کہ بہ ہر کجا روان بود سرت *** بند ستم از پای جہان برمی داشت

(براتی پور)

* * *

فراوان می خورد!

آن نی، کہ بر آن خشک نیستان می خورد *** آب از لب جوی لب و دندان، می خورد

لب تشنہ، ز جویبار قرآن می خورد *** می خورد فراوان و، فراوان می خورد!

* * *

پرسش سوزان!

لب تشنه ام، از سپیده آیم بدهید *** جامی ز لال آفتابم، بدهید

من پرسش سوزان حسینم، یاران! *** با حنجره عشق، جوابم بدهید

* * *

در قحط وفا!

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد *** موج عطش، آبروی دریا را برد

زد نعره بشیر و، گفت: در قحط وفا *** عشق آمد و، لاله های زهرا را برد!

(* * * احد ده بزرگی)

کنار دریا جان داد

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد *** پرورده آسمان، به صحرا جان داد

176

اسرار شگفت عشق، معنا می شد *** وقتی که عطش کنار دریا، جان داد!

(مؤمنی)

* * *

تفسیر قرآن!

شوریده سری که شرح ایمان می کرد *** هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می کرد

با نای بریده نیز، بر منبر نی *** تفسیر خجسته ای ز قرآن می کرد!

(حسینی)

* * *

در کنارش جان داد!

آیینه احمدی، شکست و افتاد! *** بر دامن لاله آسمان، داغ نهاد

آن دم که نهاد چهره بر چهره او *** گفتند: حسین در کنارش، جان داد!

(* * * آشفته)

در مسلخ!

در مسلخ خویش، عشقبازی کردند *** با خون گلو، حماسه سازی کردند

هفتاد و دو خیمه عطشناک، آن روز *** با حلق بریده، سرفرازی کردند!

(اسرافيلي)

* * *

شرمسار

زان فاجعه، دیده اشکبارست هنوز *** دروازه کوفه، سوگوارست هنوز

از سوز لبان تشنه عاشورا *** دريای فرات، شرمسارست هنوز!

(* * * اسرافيلي)

با پای برهنه!

زان فتنه خونین که به بار آمده بود *** خورشید ولا، بر سر دار آمده بود

با پای برهنه، دشت ها را زینب *** دنبال حسین، سایهوار آمده بود

(اسرافيلي)

* * *

بمیرم!...

خروش و ناله، آوای حرم شد *** نگاه مهربانان، غرق غم شد

ز مرگ سرخت ای ماه عطشناک *** بمیرم، قامت خورشید خم شد!

(م. پاییز)

* * *

رسول آه!

آن سو نگران، نگاه پیغمبر بود *** خورشید، رسول آه پیغمبر بود

ای تیغ پلید! می شکستی ای کاش *** آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود!

(باقري)

* * *

بارقه

مه، بارقه ای ست در شبستان حسین *** شب، حادثه ای ز درد پنهان حسین

هر صبح، ز دامن افق، خون آلود *** خورشید برآید از گریبان حسین

(* * * مشفق)

اي كعبه دل!

اي كعبه دل! قلب سليم تو شكست * * * پيشاني تو، دست كريم تو، شكست!

زمزم، به نشانه عزا گريان بود * * * آن روز كه حرمت حريم تو، شكست

(* * * رحماني)

اي جاري روسياه!

در آتش تب، ز هاي هایت مي سوخت * * * هفتاد و دو حنجره، به پايت مي سوخت

اي جاري روسياه! اي شط فرات! * * * لب هاي حسين از برايت مي سوخت!

(سهرابي نژاد)

* * *

در كنج خرابه!

ز هراي حزين به اشك و آه آمده بود * * * جبريل پريشان به نگاه، آمده بود

در كنج خرابه، در ميان طبقي * * * خورشيد به مهماني ماه آمده بود!

(* * * م. پاييز)

بر محمل خاك و خون!

بر محمل خاك و خون، فتادند همه * * * جان بر سر ايثار، نهادند همه

هفتاد و دو افتخار همراه حسين * * * در روز شرف دوباره زادند همه

* * *

در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور مي ناميدند * * * رفتند و، به كوي دوست آراميدند

سيراب شدند، ز آن كه در اوج عطش * * * آن حادثه را به شوق، آشاميدند!

* * *

اي تيغ!

مهرست رُخَس، بر او سحر بوسه زده ست *** بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ست

اي تيغ! ازین خیال بد بیرون شو! *** بر حنجره اش، پیامبر بوسه زده ست

(سنجری)

* * *

قطعه سرخ!

آن روز که آهنگ سفر داشت حسین *** از راز شهادتش، خیر داشت حسین

از بهر سرودن یکی قطعه سرخ *** هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

(خدّامی)

* * *

هفتاد و دو لاله!

دل، غیر خدا ز هر چه برداشت، حسین *** بر قلّه عشق، پرچم افراشت حسین

تا حاصل انقلاب خود بردارد *** هفتاد و دو لاله در زمین کاشت حسین

(* * * همدانی)

در خیمه دل!

چون شمع که در شعله سرکش، می سوخت *** پروانه خسته دل، مشوّش می سوخت

180

سجّاده نشین عشق، چون لاله اشک *** در خیمه دل میان آتش می سوخت!

(* * * ده بزرگی)

با سر آمدی

بیا بابا بده نوشم که دل آزرده از نیشم *** مرا با خود ببر بابا که من بیگانه از خویشم

به جان مادرت زهرا پدر جان از تو ممنونم *** که من با پا تو را خواندم تو با سر آمدی پیشم

* * *

بی رقیه

ای صید به خون تپیده برخیز *** ای سر ز قفا بریده برخیز

زینب ز خرابه بی رقیه *** در خدمت تو رسیده برخیز

* * *

لب بر نداشت

گرچه آن طفل سه ساله تاب در پیکر نداشت *** تاب سیلی داشت تاب دیدن آن سر نداشت
تا سر بابا در آغوشش گرفت آن نازنین *** بر لب او لب نهاد و از لبش لب بر نداشت

* * *

یزید پست

من تن به زیر بار مذلت نمی دهم *** نورم عنان خویش به ظلمت نمی دهم

181

جان می دهم ز دست ولی با یزید پست *** دست از برای دادن بیعت نمی دهم

* * *

جان پدر

پسر از بهر جانبازی به میدان ظفر می رفت *** پدر را سیل اشک از دیده همراه پسر می رفت
پسر تنها نمی رفت از برای بذل جان زیرا *** پسر می رفت و دنبال سرش جان پدر می رفت

* * *

قدر زینب

خدا در مکتب صبر علی پرداخت زینب را *** برای کربلا با شیر زهرا ساخت زینب را
بسان لیلۃ القدری که پنهان است قدر او *** کسی غیر از حسین بن علی نشناخت زینب را

* * *

غم مخمور

من صغیرم ذات حق نام کبیرم می دهد *** سرخط جانبازی از میدان تیرم می دهد
گر تو را شیرینی به پستان نیست مادر غم مخور *** خصم از پستان تیر خویش شیرم می دهد

* * *

عباس

در لجه خون چرا نشست عباس *** بر یاری من برآر دستي عباس

182

دستي به كمر گرفته و مي گويم *** رفتي كمر مرا شكستي عباس

تشنه جان داد

آن حسيني كه خدا كرده دو صد تحسینش *** دو امير است و بود خلق جهان مسكينش

آب مهریه زهرا و لب آب فرات *** تشنه جان داد كه تا زنده بماند دينش

تير بلا

آن حسيني كه شرف يافته دين از شرفش *** سر و جان داد ز كف تا نرود دين ز كفش

هدف تير بلا ساخت علي اصغر خویش *** تا كه سر مشق بگيرد بشر از اين هدفش

فصل ۶:

از مدینه تا سامرا

مصیبت امام سجاد(علیه السلام)

دل سودازده ام ناله و فریاد کند *** هر زمان یاد غم سید سجاد(علیه السلام) کند

بي گمان اشک به رخساره بریزد از چشم *** هر كه يادي ز گرفتاري آن راد کند

بود در تاب تب و بسته به زنجیر ستم *** آن كه خلقي ز كرم از الم آزاد کند

به جز از شمر ستمگر نشنیدم دگري *** با تن خسته كسي اين همه بيداد کند

تن تب دار و اسيري و غم كوفه و شام *** واي اگر شيكوه اين قوم بر اجداد کند

خون ببارد ز غم مرگ پدر در همه عمر *** چون كه از واقعه كرب و بلا یاد کند

غير زينب كه بد آن قافله را قافله دار *** كس نبودي كه بر آن غمزده امداد کند

نتوان ماتم سجاد نوشتن خسرو *** دل اگر سنگ بود ناله و فریاد کند

(محمد خسرو نژاد)

يعقوب آل عصمت

اي تشنه اي که بر لب دريا گريستي *** از ديده خون ز مرگ احبًا گريستي
تنها نه بر تشنه لبان اشک ريختي *** ديدي چو کام تشنه سقا گريستي
بیمار و زار و خسته و بي يار و بي معين *** عمري درين مصيبت عظمًا گريستي
يعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست *** چون در فراق يوسف زهرا گريستي
آن جا پدر ز هجر پسر گريه کرد ليک *** اين جا تو در مصيبت بابا گريستي
چل سال بعد واقعه جانگداز طف *** در آتش فراق تو تنها گريستي
گاهي به ياد وقعه خونين کربلا *** گاهي به ياد شام غم افزا گريستي
بگذشت چون به پيش رخت سروقامتي *** بر قلب داغديده ليلا گريستي
در ماتم سه ساله بي ياور حسين *** بر سوز آه زينب کبري گريستي

185

بودي مدام صائم و قائم تمام عمر *** روز اشک غم فشاندني و شب ها گريستي
مرداني از مصيبت جانسوز عابدين *** تا باشدت ذخيره به فردا گريستي
(محمد علي مرداني)

* * *

غرق محن

مدینه من بسی درد و غم و رنج و محن دیدم *** نبیند هیچ کس این روزهایی که من دیدم
مدینه گو: حسینت کو که تا گویم به دشت خون *** تن صدچاک او بر خاک، بی غسل و کفن دیدم
مدینه شد بهار ما خزان در دامن صحرا *** کنار یکدیگر پژمرده یاس و یاسمن دیدم
مدینه گو: چرا عباس را همراه نیاوردی *** که تا گویم جدا دست علم گیرش ز تن دیدم
اگر گویی کجايند اکبر و اصغر، دهم پاسخ *** که من آن غنچه و گل، چیده در صحن چمن دیدم
مدینه شام رفته کوفه رفته کربلا رفته *** به هر جا رو نهادم بحر غم را موج زن دیدم
مدینه در کنار تربت گل هاي عاشورا *** هزاران بلبل خوش نغمه را غرق محن دیدم
مدینه با چراغ آه مي آيم به سوي تو *** که من در بزم خون، خاموش شمع انجمن دیدم

186

به طبع حافظي افروختم صد شعله سوزان *** چو او را سوز و شور و حال در ساز سخن دیدم

(محسن حافظي)

* * *

آتش غم

مدینه خاطر افسرده ما را تسلا کن *** براي از سفربرگشته گان آغوش خود وا کن
مدینه شد همه گل هاي ما پرپر به دشت خون *** تو هم مانند بلبل نغمه جانسوز برپا کن
مدینه با حسینم رفته بودم از دیار تو *** کنون زینب به سویت بی حسین آید تماشا کن
مدینه از غم مرگ ابوالفضل و علي اکبر *** تسلي خاطر ام البنین و ام لیلا کن
مدینه شد بهار ما خزان از کینه گلچین *** فغان از داغ پرپر گشتن گل هاي زهرا کن
مدینه خیز و استقبال کن از آل پیغمبر *** براي دل تسلايي ما خود را مهیا کن
مدینه لاله هاي بوستان عشق پرپر شد *** تو هم در سوگ آنها دیده خود را چو دریا کن
مدینه آب شد از آتش غم جسم و جان من *** تو هم از این غم جانسوز خود را شمع آسا کن
مدینه از سفر سوغات ها آورده ام با خود *** تو بهر دیدن هر یک از آن ها چشم خود وا کن

مدینه حافظي مرغ دلش پر مي زند سویت *** طلب او را براي خاک بوسیت در این جا کن

(محسن حافظي)

* * *

زخم دل ها

اي زمین و آسمانها، سوگوار غربتت *** آفتاب صبحدم، سنگ مزار غربتت
بر جبین فصلها، هر یک نشان داغ توست *** اي گریبان خزان چاک، از بهار غربتت
یک بقیع اندوه و ماتم، یک مدینه اشک و خون *** سینه هامان یک به یک، آینه دار غربتت
پاک شد آینه از زنگ، اي تماشایی ترین! *** شستشو دادیم دل را، با غبار غربتت
شب سیه پوش، از غم و اندوه بی پایان توست *** شرمگین خورشید، از شبهای تار غربتت
اي بقیعت عاشقان را کعبه عشق و امید *** سینه چاکیم از غم تو، بی قرار غربتت
شهر یثرب، داغدار خاطرات رنج توست *** خم شده پشت مدینه، زیر بار غربتت

مي تپد دلهاي عاشق، در هواي نام تو *** يا غمي خو کرده هر يك، در کنار غربتت
كاش مي شد، روشناي تربت پاک تو بود *** چلچراغ اشک ما، در شام تار غربتت

دايره در دايره پژواكي از اندوه توست *** هيچ داغي نيست بيرون، از مدار غربتت
دامن اشكي فراهم داشتم، يك سینه آه *** ريختم در پاي تو كردم نثار غربتت
آشناي زخم دلها، غربت معصوم توست *** من دلي دارم پريشان، از تبار غربتت
* * *

در مراثيت حضرت امام باقر(عليه السلام)

زمين و آسمان اي شيعه در حزن و غمست امشب *** همه اوضاع عالم زين مصيبت در همست امشب
امام پنجمين شد كشته از زهر هشام دون *** مدينه، غم سرا از اين غم و اين ماتمست امشب
يقيم و بي پدر گرديد اكنون حضرت صادق *** به بر او را ز مرگ باب، زانوي غمست امشب
ولي راحت شد از رنج و مشقت حضرت باقر *** به جنت ميهمان نزد رسول اكرمست امشب
عزيزانش چو بلبل زين مصيبت وا آباگويان *** به اندوه و غم و محنت سراسر عالمست امشب
هر آن چه اشك ريزي اين زمان ازديدگان تابع *** ز بهر حجت حق، گرچه خون باري، كمست امشب
(* * * محمد علي تابع تابع)

سخني با هفتمين معصوم

اي فروزان گهر پاک بقیع *** گل پرپر شده در خاک بقیع

با سلامت كنم آغاز كلام *** اي ترا! ختم رسل گفته سلام
پنجمين حجت و هفتم معصوم *** بابي ائت كه گشتي مسموم
اي فدائي حق و قرباني دين! *** کرده يك عمر نكهباني دين!
تنت از درد و الم كاسته شد *** تا كه دين قامتش آراسته شد
اي ز آغاز طفوليت خویش *** بوده در رنج و غم و درد، پريش
از عدو ظلم و شرارت ديده *** چون پدر رنج اسارت ديده
خار در پا و رسن در بازو *** رفته اي با اسرا در هر سو

کرده خون خاطر ت ای شمع ولا *** محنت واقعه کربویلا
کربلا دیده ای و کوفه و شام *** ای شهید از اثر ظلم هشام
آتش غم پر و بال ت را سوخت *** زهر کین، شعله به جان ت افروخت
اثر زهر به زین آلوده *** کرده اعضا ی ت را فرسوده
نزد حق یافته فیض دیدار *** جسم ت خفته و روحت بیدار
خود ت مظلومی و قبر ت خراب *** دیده دهر ازین غصه پر آب
شیعه را دل ز عزایت شده داغ *** که بود قبر ت بی شمع و چراغ
ظلم این امت دور از ادراک *** کرده یکسان حرمت را با خاک
با چنین ظلم و ستم از اعدا *** بهتر اینست که قبر زهرا
مخفی از دیده دشمن گردد *** تا زهر حادثه ایمن گردد
(سید رضا مؤید)

* * *

مسموم جفا

آسمان اشک غم از دیده ما بیرون کرد *** دل ما را ز غم و غصه لبالب خون کرد

190

هر دلی رسته ز غم بود، به غم کرد دچار *** هر سری لاف زد از عقل و خرد مجنون کرد
هر که در دایره عشق و وفا گام نهاد *** چرخش از دایره عشق و وفا بیرون کرد
پنجمین حجت حق حضرت باقر که خدا *** بهر او خلقت این دایره گردون کرد
گشت مسموم جفا از اثر زهر ولید *** شیعیان را به جهان غمزده و محزون کرد
چه دهم شرح غمش را که ندانم به خدا *** با دل خسته او زهر هلاهل چون کرد
گویم آن قدر که تا بر سر زین جایی گرفت *** آسمان زین فلک از غم او وارون کرد
قدر این گوهر یکدانه ندانست فلک *** که غریبانه به زیر لحدش مدفون کرد
می رود اشک غم از چشم ملایک خسرو *** شعر جانسوز تو چون چشم ملک جیحون کرد
(محمد خسرو نژاد)

* * *

تا آن زمان که در تو نباشد امید کار *** بهبود کار خویش ز گردون طمع مدار
دستی بزن به دامن همت ز جای خیز *** تا کی به گوشه ای بنشینی امیدوار

191

یکدم فلک به کام دل اهل دل نگشت *** داری دگر چه از فلک سفله انتظار
کی در نهاد چرخ وفا بوده از نخست *** دنیا کجا به قدر جوی دارد اعتبار
دنیا بهشت کافر و زندان مؤمن است *** نبود برای هیچ یک از این دو پایدار
بر مال و جاه و قدرت دنیا میند دل *** دائم به یک قرار نمانده است روزگار
دوران زندگانی ما امتحان ماست *** کس را از این معاینه نبود ره فرار
صادق رئیس مذهب ما آن که در جهان *** هر کس گرفت دامن او گشت رستگار
خورشید آسمان امامت ولی حق *** بخشنده و کریم و بزرگ و بزرگوار
در زندگی به غیر بلا در جهان ندید *** با آن که بود گردش چرخش در اختیار
شیخ الانمه حجت حق آن که در جهان *** پیوسته از جفای فلک بود دل فکار
هرگز روا نبود به عالم که تا رود *** این گونه ظلم با ولی خاص کردگار
شد عاقبت ز کینه منصور دون شهید *** موسی بن جعفر از غم او گشت بی قرار
این غم به جان شیعه ما می زند شرر *** کو را در آفتاب بود تربت و مزار

192

ای رهبر بزرگ تشیع که تا ابد *** ماییم و دیده ای به عزای تو اشگیار
جان های دوستان تو از غم بود کباب *** دل های شیعیان تو گردیده داغدار
شرح غم شکسته دلان مختصر خوش است *** شیرین بود حکایت خسرو به اختصار
(* * * محمد خسرو نژاد)

داغی گران

بسته بر شادی و عشرت غصه و غم راه را *** عقده از غم بر رخ دل بسته راه آه را
بر دلم داغی گران باشد که جانم سوخته *** مانم آیا با که گویم این غم جانکاه را؟
شد رئیس مذهب ما از جفا خونین جگر *** این مصیبت کرده دلخون مردم آگاه را

آن که با خون جگر بر شیعیان هموار کرد *** در خط سرخ ولایت تا قیامت راه را
زهر کین نوشید اما با عدو سازش نکرد *** کرد تا رسوای عالم دشمن بدخواه را
(محمد موحدیان امید)

* * *

در شهادت صادق آل محمد علیه السلام)

زین ماتی که چشم ملایک ز خون، ترست *** گویا عزای صادق آل پیمبرست

193

یا رب چه روی داده، کزین سوگ جانگداز *** خلقی پریش خاطر و دل ها پر آذرت
مُلک و مَلک به ناله و افغان و اشک و آه *** چون داغدار، حضرت موسی بن جعفرست
خون می رود ز فرط غم از چشم شیعیان *** زیرا که قلب عالم امکان مکدرست
منصور، شاد گشت ز قتل خدیو دین *** اما به خُلد، غمزده زهرای اطهرست
او گرچه کشت خسرو دین را ولی به دهر *** نامش به ننگ تا به ابد ثبت دفترست
تن در نداد بر ستم و این کلام نغز *** بر پیروان حق و عدالت مقررست:
آزادمرد، تن به زبونی نمی دهد *** مرگ از حیات در نظر مرد خوشترست
تنها نه اشکبار چشم صف زین عزا بود *** دل های شیعیان همه از غم مکدرست
(علی سهرابی تویسرکانی صف)

* * *

چلچراغ حضرت صادق علیه السلام)

لبالب شد ز خون دل ایغ حضرت صادق *** دلم چون لاله می سوزد ز داغ حضرت صادق
چو در خاک مدینه زائرش منزل کند از جان *** به هر جا اشک می گیرد سراغ حضرت صادق

194

در این شب ها بود روشن مزار بی رواق او *** که باشد اشک مهدی چلچراغ حضرت صادق
خزان هرگز نمی گردد بهار دانش و بینش *** از آن گل ها که بشکفته به باغ حضرت صادق
معطر می کند بوی دل آویزش فضای جان *** همان گل های علم باغ و راغ حضرت صادق
نشسته در عزا موسی بن جعفر با دلی سوزان *** زند آتش به جانس سوز داغ حضرت صادق

ز شعر جانگدازت شعله خیزد حافظی زیرا *** شد از خون جگر لبریز ایغ حضرت صادق
(محسن حافظی)

* * *

مناجات موسی بن جعفر (علیهما السلام)

دیشب درون محبس بیداد هارون *** می گفت موسی با رضایش قصه خون
دیشب پدر را سر به دامن پسر بود *** چشم پسر محو تماشای پدر بود
دیشب پدر سوز دلش را ساز می کرد *** بهر پسر افشا هزاران راز می کرد
لعل لبش لب تشنگان را نوش می داد *** او راز می گفت و رضایش گوش می داد
می گفت: ای نور دل شمع شب تار *** یک لحظه ای از گردنم زنجیر بردار

195

از بس که با گند ستم من آشنایم *** کوبیده گشته گوشت های ساق پایم
بینی اگر گلبرگ رویم گشته نیلی *** نبود عجب زیرا ز دشمن خورده سیلی
دیشب که می زد از ره کین و حشیانه *** سندی شاهک بر تن من تازیانه
(ژولیده نیشابوری)

* * *

مصیبت موسی بن جعفر (علیهما السلام)

گوشه زندان مکان موسی جعفر چرا *** این همه ظلم و ستم با آل پیغمبر چرا
گر سر خصمی ندارد با نکویان روزگار *** (می کند آیینه را محتاج خاکستر چرا)
جای هارون ستمگر بر سریر عزّ و ناز *** کنج زندان جایگاه موسی جعفر چرا
آن که نظم عالم امکان بود در دست او *** گند و زنجیر ستم بر پای آن سرور چرا
گفته اش جز گفته قرآن و پیغمبر نبود *** بسته در بند جفا آن حجت داور چرا
حجت یزدان بود در بند نامردان اسیر *** آسمان زین غم نمی پاشد ز یکدیگر چرا
می رسد از بعد پیغمبر خداوندا چنین *** بر مسلمانان ستم از فرقه کافر چرا

196

در شگفتم این معما را، نمی گیرد هنوز؟ *** آتش قهر خدا از کافران، کیفر چرا

آن که جان عالم هستی طفیل هست اوست *** در غریبی جان دهد بی مونس و یاور چرا
تا ابد خسرو مرا این مشکل لاینحل است *** شیعیان را گوشه زندان بود رهبر چرا
(محمد خسرو نژاد)

* * *

معراج عشق

چاه زندان قتلگاه یوسف زهرا شده *** چشم یعقوب زمان در ماتمش دریا شده
اختران اشک جاری ز آسمان دیده گشت *** چون نهان ماه رخس در هاله غم ها شده
بس که جانسوز است داغ آن امام عاشقان *** در عزایش غرق ماتم خانه دل ها شده
ای طرفداران قرآن و شریعت بنگرید *** موسی جعفر شهید مکتب تقوا شده
او نه تنها تازیانه خورده از دست ستم *** صورتش نیلی ز سیلی چون زهرا شده
نالہ جانسوز معصومه ز دل برخواسته *** در مدینه دختری امروز بی بابا شده
این عزای کیست که این گونه جهان ماتم سراسر است *** گوئیا برپا دوباره شور عاشورا شده

این عزای حجت حق موسی جعفر بود *** کز غم جانسوز او افسرده قلب ما شده
حافظی شد ژرف زندان بهر او معراج عشق *** عاشق صادق سوی معشوق رهپیمان شده
(* * * محسن حافظی)

عاشق صادق

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست *** دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست
گرچه او پروانه حق بود اما همچو شمع *** در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست
ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود *** عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست
گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید *** گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست
دیده عشاق از داغ امام عاشقان *** در دل صحرائی غم یک آسمان اختر گریست
حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید *** در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست
در عزای ناخدای فلک تسلیم و رضا *** پور دلبنده رضا در موج غم گوهر گریست
حافظی شمع وجودت آب شد از این الم *** آتشین طبعت ز نوک خامه بر دفتر گریست

امام موسي بن جعفر(عليهما السلام)

این سان که چشم اهل دل از خون دل تر است *** بهر عزای حضرت موسی ابن جعفر است
خاک زمین شهر مدینه ز داغ او *** چون آسمان سینه ما لاله پرور است
از یاد زهر و سینه سوزان آن امام *** چشم موالیان حزینش ز خون تر است
پور امام صادق رهبر به مسلمین *** نور دو چشم فاطمه و جان حیدر است
با آن که بود قدرت او قدرت علی *** با آن که علم و دانش او چون پیمبر است
اما صلاح و مصلحت روزگار بود *** تسلیم محض در بر خلاق اکبر است
عمرش اگرچه گوشه زندان به سر رسید *** اما عنایتش به جهان سایه گستر است
او عاشق لقای خدا بود و در جهان *** زندان و قصر در نظر او برابر است
یک روز با صبوری و یک روز با جهاد *** ترویج دین برای امامان مقدر است
زندان ز شأن و منزلتش هیچ کم نکرد *** یک موی او ز جمله آفاق برتر است
ما ذره ایم در بر نور جمال او *** او مهر آسمان بود و ذره پرور است

فردا که هر کسی به شفيعي برد پناه *** چشم تمام خلق به موسی بن جعفر است
خسرو چه غم ز کثرت عصیان ترا بود *** او شافع گناه تو در روز محشر است
(محمد خسرو نژاد)

* * *

در انتظار پسر

گرچه از زهر جفا دل پرشرر دارد رضا *** آتشی در دل ز هجران پسر دارد رضا
در میان حجره در بسته می پیچد به خود *** دیدگان بی فروغش را پدر دارد رضا
تا بیاید از مدینه نور چشمانش تقي *** انتظار دیدن نور بصر دارد رضا
در غریبی می دهد جان و در آن حالت هنوز *** انتظار خواهر خود را مگر دارد رضا
دوری از اهل و عیال و دوستان، خود بس نبود *** کز جفای خصم دون خون در جگر دارد رضا

دست ما خسرو به دامانش که در روز جزا *** آبرو پیش خدای دادگر دارد رضا

(* * * محمد خسرو نژاد)

پاره قلب پیمبر(صلي الله عليه وآله)

خراسان، در عزای میهمانت سوگواری کن *** تو هم مثل مدینه، در غم او بی قراری کن

200

خراسان، لاله دامان زهرا در تو پرپر شد *** به داغ لاله ها سوگند، بر او سوگواری کن

خراسان، پاره قلب پیمبر پاره شد قلبش *** بنال و در غمش، خون دل از هر دیده جاری کن

خراسان، تا نگوید کس رضا را نیست غمخواری *** به جای خواهرش معصومه بر این کشته، زاری کن

خراسان، زهر کاری، خانه خلوت، میهمان تنها *** تو او را در کنار حجره در بسته، یاری کن

خراسان، خوب از مهمان خود کردی پذیرایی *** از این مهمان نوازی پیش زهرا شرمساری کن

خراسان، در کنار جسم پاک یوسف زهرا *** ز صورت پاک تو اشک جواد و آه و زاری کن

خراسان، تا برآید ناله از باغ و گل و بلبل *** فغان بر باغبان، در فصل گلهای بهاری کن

خراسان، تا امید ناامیدان در جهان باشی *** چو میثم بر در این آستان، امیدواری کن

(سازگار میثم)

* * *

جگر گوشه نبود؟

دید چون نیست، به جز غصه انیس دگرش *** زهر یارش شد و بنشست، کنار جگرش

نه به غیر از دل او غمخور او بود کسی *** نه به دامان کسی جز به سر خاک، سرش

201

گفت بر عترت خود از پی من گریه کنید *** خود خبر داد که برگشت ندارد، سفرش

بارها تا به در حجره نشست و برخاست *** اولش بود ولی داد ز آخر، خیرش

دست مولا به دل و دست غلامش بر سر *** چشم او بر وی و او چشم به راه پسرش

جگر پاره به جا بود و جگر گوشه نبود *** حجره در بسته، ولی باز به در چشم ترش

* * *

شهادت امام جواد(علیه السلام)

نه تنها این دل ما بر جواد ابن رضا سوزد *** که بر احوال او جان تمام ماسوا سوزد
از آن آتش که زد زهر ستم بر جان آن مولا *** فلک نالد ملک گزید زمین لرزد سما سوزد
شهید از کینه همسر چو شد آن نوگل زهرا *** به جنت زین غم عظاما دل خیرالنسا سوزد
چو دید از او به جز خوبی؟ که آخر کرد مسمومش *** دل اهل ستم بر حال مظلومان کجا سوزد
به جان سبط خیر المرسلین زد آن چنان آتش *** که از داغش به رضوان جان ختم الانبیا سوزد
نترسید از خدا و پیکرش را روی بام افکند *** چنان کز بهر آن مولا دل مرغ هوا سوزد

خدا لعنت کند آن همسر نامهربانش را *** به دوزخ پیکرش در آتش قهر خدا سوزد
ز یاد شیعیان هرگز نخواهد رفت این ماتم *** دل از یاد غریبش به هر صبح و مسا سوزد
نسوزد هر که را دل بر جواد ابن الرضا خسرو *** تنش در آتش قهر خدا روز جزا سوزد
(* * * محمد خسرو نژاد)

شمع عشق

ایام سوگوار ی ابن الرضا بود *** ای اهل دل عزای عزیز خدا بود
جاری کنم ز دیده خود سیل اشک را *** در ماتمی که فاطمه صاحب عزا بود
از جور امّ فضل غریبانه جان سپرد *** آن کو امام و رهبر اهل ولا بود
همچون حسین با لب عطشان شهید شد *** کز ماتمش جهان همه ماتمسرا بود
فریاد آب آب ز حجره رسد به گوش *** چون تشنه لب ز آتش زهر جفا بود
بر گرد شمع عشق چو پروانه شد فدا *** آن عاشقی که مظهر عشق و وفا بود
امشب بگیر دامن او را تو حافظی *** کو مظهر عنایت و لطف خدا بود
(* * * محسن حافظی)

سوز درد

دست ستم بنای عدالت خراب کرد *** وز آتش الم دل ما را کباب کرد
ای وای امّ فضل امام جواد را *** مسموم از عناد به فصل شباب کرد
با این ستم که کرد به فرزند فاطمه *** افسرده قلب حضرت ختمی مآب کرد

مانند شمع ز آتش زهر جفای خویش *** جسم عزیز فاطمه را نیز آب کرد
چون دید آن کنیز امام غریب را *** لب تشنه جان دهد، به سوی او شتاب کرد
با ظرف آب رفت سوی حجره امام *** آن گاه دید رو به جنان آن جناب کرد
بگرفت ظرف آب و به روی زمین بریخت *** آن دشمنی که ظلم و ستم بی حساب کرد
(* * * محسن حافظی)

شمع بر فروخته

دل را شراره غم تو پُر شرار کرد *** داغ تو قلب خسته دلان داغدار کرد
ای سرو بوستان ولا از غم تو چرخ *** جاری ز دیده اشک چو ابر بهار کرد
با کشتن تو قاتلت ای هادی امم *** خود را به نزد ختم رسل شرمسار کرد

204

هرگز ندیده دیده تاریخ تاکنون *** چون قاتل تو کو ستم بی شمار کرد
دشمن فکند گوشه زندان ز راه کین *** هر کس ز مهر، دوستیت اختیار کرد
رویش سیاه باد که آن خصم بدمنش *** روز زمانه تیره تر از شام تار کرد
در ماتم تو چاک گریبان خویش را *** فرزند داغدار تو با حال زار کرد
بر تربت تو مادر پهلو شکسته ات *** اشک از بصر چو گوهر غلطان نثار کرد
ای شمع بر فروخته عشق، اهل دل *** طوف حریم پاک تو پروانهوار کرد
باشد گدای خاک نشینت کسی که او *** خود را مقیم درگهت ای شهریار کرد
هر کس غلام کوی تو گردید بی گمان *** بر صاحبان تاج و نگین افتخار کرد
از لطف خویش حافظی دل شکسته را *** یزدان به سفره کرمت ریزه خوار کرد
(محسن حافظی)

* * *

در رثای امام هادی (علیه السلام)

به روی خاک غربت سر نهادم یا رسول الله *** ز دست دشمنان از پا فتادم یا رسول الله

205

ز آه آتشین و آب چشم و ناله جانسوز *** بساط ظلم را بر باد دادم یا رسول الله

به زندان از غم موسی ابن جعفر جدّ مظلوم *** برآمد آه سوزان از نهادم یا رسول الله
علی را نور عینم من، گل باغ حسینم من *** ببین قرزند دلبنده جوادم یا رسول الله
فراز قلّه کوهی مرا برد از پی تهدید *** همان کو داشت اندر دل عنادم یا رسول الله
ز سوز زهر خصم دون شدم مسموم در غربت *** ز کف جان در ره جانانه دادم یا رسول الله
نگردد محو در تاریخ، شعر حافظی هرگز *** چو با سوز درونش کرده یادم یا رسول الله
(محسن حافظی)

* * *

در رثای امام حسن عسکری (علیه السلام)

امروز عسکری ز جهان دیده بسته است *** قلب جهان و قطب زمان، دل شکسته است
آن حجت خدای ز بیداد معتصم *** پیوند زندگانش از هم گسسته است
صاحب عزاست صاحب عصر، اندرین عزا *** روحش به چارسالگی از کینه خسته است
بر چهره امام زمان، آن در یتیم *** از باد ظلم گرد یتیمی نشسته است

206

در خانه ای که مرکز اندوه و ماتم است *** دشمن کمر به غارت آن خانه بسته است
از لطف آن که ناز کند برد بر خلیل *** صاحب زمان ز آتش بیداد رسته است
اندر بقیع و سامره و کربلا و طوس *** گل های فاطمه بنگر دسته دسته است
(سید رضا مؤید)

* * *

گلاب اشک

می زند آتش به قلبم سوز داغ عسکری *** گیرد امشب اشک من هر دم سراغ عسکری
شد به سن کودکی فرزند دلبندهش یتیم *** گشت در اشک مهدی چلچراغ عسکری
در دل صحرای غم ها و به دشت سرخ عشق *** لاله سان شد قلب ما خونین ز داغ عسکری
بس که اندوه فراوان دید از جور خسان *** شد لبالب از می غم ها ایام عسکری
با گلاب اشک و با سوز درون گوید سخن *** حافظی آن بلبل خوش خوان باغ عسکری
(* * * محسن حافظی)

ای نخل ریاض علوی برگ و برت سوخت *** از آتش بیداد ز پا تا به سرت سوخت

ای یازدهم اختر پر نور ولایت *** خورشید ز هجر رخ همچون قمرت سوخت
ای پاره قلب نبی و زاده زهرا *** از آتش زهر ستم و کین جگرت سوخت
از داغ جهان سوز تو در دشت محبت *** چون لاله سوزان دل مهدی پسرت سوخت
چون مشعل افروخته در سوگ و عزایت *** ای وای دل مهدی نیکوسیرت سوخت
در فصل شباب از ستم و کینه دشمن *** چون شمع شب افروز ز پا تا به سرت سوخت
ای جان جهان حافظی سوخته دل گفت *** قلب همه از داغ دل پرشررت سوخت
(محسن حافظی)

فصل ۷:

در هجران امام زمان (عج)

ای غایب از نظر!

عمری به آرزوی وصال تو سوختیم *** با یاد آفتاب جمال تو سوختیم
ما را اگرچه چشم تماشا نداده اند *** ای غایب از نظر! به خیال تو سوختیم
ای شام هجر! کی سپری می شوی؟ که ما *** در آرزوی صبح زوال تو سوختیم
ما را چو مرغکان هوس آب و دانه نیست *** اما ز حسرت لب و خال تو سوختیم
چندی به گفتگوی فراق تو، ساختیم *** عمری به آرزوی وصال تو، سوختیم
(عباس خوش عمل)

کتاب مبین

در سری نیست که سودای سر کوی تو نیست *** دل سودازده را جز هوس روی تو نیست

سینه غمزده ای نیست که بی روی و ریا *** هدف تیر کمانخانه ابروی تو نیست
جگری نیست که از سوز غمت نیست کباب *** یا دلی تشنه لعل لب دلجوی تو نیست
عارفان را ز کمند تو گریزی نبود *** دام این سلسله جز حلقه گیسوی تو نیست
نسخه دفتر حُسن تو، کتابی ست مبین *** و ر بُود نکته سر بسته، به جز موی تو نیست
ماه تابنده بود، بنده آن نور جبین *** مهر رخشنده به جز غرّه نیکوی تو نیست
خضر عمری ست که سرگشته کوی تو بود *** چشمه نوش، به جز قطره ای از جوی تو نیست
نیست شهری که ز آشوب تو، غوغایی نیست *** محفلی نیست که شوری ز هیاهوی تو نیست
(* * * غروی اصفهانی مقتدر)

ای آشکار پنهان!

خورشید رخ مپوشان در ابر زلف، یارا! *** چون شب، سیه مگردان روز سپید ما را
ما را ز تاب زلفت، افتاد عقده بر دل *** بر زلف خَم به خَم زن، دست گره گشا را

209

فخر جهانیان شد، ننگ صنم پرستی *** جانا ز پرده بنماید، روی خدانما را
ای آشکار پنهان! بُرُقع ز رخ برافکن *** تا جلوه ات ببینم، پنهان و آشکارا
بی جلوه ات ندارد، ارض و سما فروغی *** ای آفتاب تابان، هم ارض و هم سما را
باز آ که از قیامت، برپا شود قیامت *** تا نیک و بد ببیند در فعل خود، جزا را
ای پرده دار عالم! در پرده چند مانی؟! *** آخر ز پرده بنگر، یاران آشنا را
باز آ! که بی وجودت، عالم سکون ندارد *** هجر تو، در تزلزل افگند ماسوا را
حاجت به تست ما را، ای حجت الهی! *** آری به سوی سلطان، حاجت بود گدا را
عمری گذشت و ماندیم، از ذکر دوست غافل *** از کف به هیچ دادیم، سرمایه بقا را!
ما را فکنده غفلت، در بستر هلاکت *** درمان کن ای مسیحا! این درد بی دوا را
ای پرده دار عالم! در پرده چند پنهان؟! *** باز آ و روشنی بخش، دل های باصفا را
(* * * فؤاد کرمانی)

هدیه ناقابل

ای که عشق تو بود مونس جان و دل ما *** وی که مهر تو عجین گشته در آب و گل ما

دل ما گشته زدوري تو کاشانه غم *** تا نيایي بر ما غم نرود از دل ما
 مشکلي گشته به ما هجر تو و طعن رقیب *** جز به وصلت به خدا حل نشود مشکل ما
 شوق دیدار تو ما را دهد امید حیات *** ترسم آخر غم هجر تو شود قاتل ما
 تو شبی محفل ما را زرخت روشن کن *** ای که نام تو بود روشنی محفل ما
 ما که در بحر جهان کشتی سرگردانیم *** ای نجی الله ثانی بنما ساحل ما
 ما نکشتم که تا جان به فدای تو کنیم *** بپذیر از کرم این هدیه ناقابل ما
 نظر از خسرو دلخسته خود باز مگیر *** ای که لطف تو بود صبح و مسا شامل ما
 (محمد خسرو نژاد خسرو)

* * *

صید حرم

آن که در پرده، دل خلق جهانی بر باید *** چه قیامت شود آن لحظه که از پرده بر آید؟!
 بر فلک آن نه هلال ست، که انگشت تماشا *** مه بر آورده، که ابروی تو بر خلق نماید!
 گر چنین طره پریشان گذری جانب بستان *** تا قیامت نفس باد صبا غایه ساید

بگشا ناوک مژگان و به خون کش پر و بالم *** تا نگویند که بر صید حرم تیغ نشاید
 (یغمای جندقی)

* * *

صدبار اگر بینم تو را!

من کیستم تا هر زمان، پیش نظر بینم تو را؟! *** گاهی گذر کن سوي من، تا در گذر بینم تو را
 افتاده بر خاک درت، خوش آن که آبی بر سرم *** تو زیر پا بینی و من، بالای سر بینم تو را
 یک بار بینم روی تو، دل را چه سان تسکین دهم؟! *** تسکین نیابد جان من، صدبار اگر بینم تو را
 از دیدنت بی خود شدم، بنشین به بالینم دمی *** تا چشم خود بگشایم و، بار دگر بینم تو را
 گفتمی که: هر کس یک نظر بیند مرا، جان می دهد *** من هم به جان در خدمتم، گر یک نظر بینم تو را
 تا کی هلالی را چنین زین ماه می داری جدا؟! *** یا رب که ای چرخ فلک! زیر و زبر بینم تو را

(* * * هلالي جغتايي)

پناه دو جهان

مي نشينم چو گدا بر سر راهت اي دوست *** شايد آفتد به من خسته نگاهت اي دوست
به اميدي كه ببينم رخ زيباي ترا *** مي نشينم همه شب بر سر راهت اي دوست

212

گاهگاهي به من زار نگاهي بنما *** دل خوشم با نگه گاه به گاهت اي دوست
تا شب تيره ما روز دل افروز شود *** پرده بردار از آن چهره ماهت اي دوست
تو پناه دو جهاني چه شود اين دل ما *** دمي آرام بگيرد به پناهت اي دوست
به درازاي زمان است و چنان طالع من *** شب يلداي غم و زلف سپاهت اي دوست
چشم دنيا شده چون ديده يعقوب سفيد *** همچو يوسف كه فكنده است به چاهت اي دوست
خيز و بر مسند اجلال و شرف تكيه بزن *** تا ببينند همه عزت و جاهت اي دوست
آسمان را شكند طرف كلاهم از شوق *** گر مرا نيز بخواني ز سپاهت اي دوست
خسرو روسيه و بنده دربار توام *** نظري كن تو بر اين عبد سپاهت اي دوست
(محمد خسرو نژاد خسرو)

* * *

ناله، ناله هجران

عالمي ز هجرانت عاشقانه مي سوزد *** شهر انتظار ما، خانه خانه مي سوزد
آتشي به پا گشته، زين فراق طولاني *** قلب لاله گون ما، اين ميانه مي سوزد

213

مهر پر فروغ صلح، رخت بسته از عالم *** بي تو آرزو هامان، دانه دانه مي سوزد
اي منادي رحمت بانگ آمدن سر ده *** گل ستان عدل و داد، بي نشانه مي سوزد
از شراره ظلمت، طفل عشق ما نالان *** نغمه هاي حق خواهي، اين زمانه مي سوزد
رونقي فزون دارد، کاخ بت پرستي ها *** كعبه و حرم اينك، مخفيانه مي سوزد
ملك دين حق تاراج گشته از تباهي ها *** سرو قامت ياران، بي بهانه مي سوزد
گشته همچو افسانه، خال دلرباي تو *** چشم خونفشان ما، زين فسانه مي سوزد

نالہ، نالہ ہجران، خلق جملگی حیران *** آفتاب شوق ما، غمگنانہ می سوزد
تشنہ وصال تو، عاشق جمال تو *** پیر اشتیاق ما، عارفانہ می سوزد
کن ترحمی بر ما دلیرا نظر فرما *** کھکشان شعر ما، بی کرانہ می سوزد
سوز پارسا را بین، درد جانگزا را بین *** مرغک نشاط او، بی ترانہ می سوزد
(رحیم کارگر پارس)

* * *

214

ہمہ ہست آرزویم!...

ہمہ ہست آرزویم کہ ببینم از تو رویی *** چہ زیان تو را کہ من ہم برسہ بہ آرزویی؟!
بہ کسی جمال خود را ننمودہ یی و بینم *** ہمہ جا بہ ہر زبانی، بود از تو گفتگوی!
غم و درد و رنج و محنت، ہمہ مستعد قلم *** تو بپر سر از تن من بپر از میانہ، گویی!
بہ رہ تو بس کہ نالم، ز غم تو بس کہ مویم *** شدہ ام ز نالہ، نالی شدہ ام ز مویہ، مویی
ہمہ خوشدل این کہ مطرب بزند بہ تار، چنگی *** من از آن خوشم کہ چنگی بزدم بہ تار مویی!
چہ شود کہ راہ یابد سوی آب، تشنہ کامی؟ *** چہ شود کہ کام جوید ز لب تو، کامجویی؟
شود این کہ از ترحم، دمی ای سحاب رحمت! *** من خشک لب ہم آخر ز تو تر کنم گویی؟!
بشکست اگر دل من، بہ فدای چشم مستت! *** سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی
ہمہ موسم تفریح، بہ چمن روند و صحرا *** تو قدم بہ چشم من نہ، بنشین کنار جویی!
نہ بہ باغ رہ دہندم، کہ گلی بہ کام بویم *** نہ دماغ این کہ از گل شنوم بہ کام، بویی
ز چہ شیخ پاکدامن، سوی مسجدم بخواند؟! *** رخ شیخ و سجدہ گاہی، سر ما و خاک کویی

215

بنمودہ تیرہ روزم، ستم سیاہ چشمی! *** بنمودہ موسیڈم، صنم سپیدرویی!
نظری بہ سوی رضوانی دردمند مسکین *** کہ بہ جز درت، امیدش نبود بہ ہیچ سویی
(فصیح الزمان شیرازی رضوانی)

* * *

برق شو!

تا به کي در پرده ماني ماه من! روشنگري کن *** تا کني هر دلبري را عاشق خود، دلبري کن
جلوه اي کن! زهره را چون ذره محو خویش گردان *** رخ نما و مشتري را بر رخ خود مشتري کن
تا به کي از دوري ماه رخت کوکب شمارم؟ *** چرخ دين را مهر شو، در آسمان روشنگري کن
شاهباز دين ز هر سو مي خورد تيري، خدا را *** طاير بشکسته بال دين حق را شهپري کن
قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم اي حجّت حق *** تکیه زن بر مسند عدل الهي، داوري کن
موج بحر کفر، پهلو مي زند بر ساحل دين *** نوح شو، توفان به پا کن! فلک دين را لنگري کن
تا نداده حق پرستي جاي خود بر بت پرستي *** بت شکن شو چون خليل و دفع خوي آزي کن
تا به کي چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟ *** تا کند اندر مدار عدل گردش، محوري کن!

کفر را از ریشه برکن، ظلم را از بن برافکن *** برق شو! از دشمنان خرمن بسوزان، نُنَدري کن
تا به کي اي گوهر دين! از صدف بيرون نيابي؟ *** ناخدا شو! کشتي دين خدا را رهبري کن
تيغ برکش از نيام و قصد جان دشمنان کن *** پاي برزن بر رکاب و حمله هاي حيدري کن
اي همه جان ها به لب از هجر رویت، چهره بگشا! *** وي همه آثار هستي از تو مشتق، مصدري کن
(محمد علي مجاهد پروانه)

* * *

گوهر یکدانه

اي نهان ساخته از دیده ما صورت خویش *** بدر از پرده غیب آي و نما طلعت خویش
طاق شد، طاقت ياران بگشا پرده ز رخ *** اي نهان ساخته از دیده ما صورت خویش
نه همين چشم به راه تو مسلمانانند *** عالمي را نگران کرده اي از غيبت خویش
آمد از غيبت تو، جان به لب منتظران *** همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش
بي رُخت بسته به روي همه، درهاي اميد *** بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش
گرچه غرقيم به درياي گناهان، ليکن *** شرمساريم و خجالت زده از غفلت خویش

روي دل سوي تو داريم به صد عجز و نیاز *** جز تو ابزار نداريم به کس حاجت خویش
جز تو ما را نبود ملجأی اي حجّت حق *** باد سوگند تو را بر شرف و عصمت خویش

دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت *** بگشا مشکل ما را به یدِ همّت خویش
 روزگاری ست که از جهل و نفاق و نخوت *** هر کس از رنج کسان می طلبد راحت خویش!
 تا که بر کار خلاق سر و سامان بخشی *** گیر با دست خدایی علم نهضت خویش
 تویی آن گوهر یکدانه دریای شرف *** که خداوند جهان خواند ترا حجت خویش
 ساخت حق، آینه غیب نما روی تو را *** نگرد خواست در آن آینه تا طلعت خویش
 روز میلاد همایون تو، عیدی ست که حق *** در چنین روز عیان ساخت مهین آیت خویش
 یافت ز آن روی شرف، نیمه شعبان کامروز *** شامل حال جهان کرد خدا، رحمت خویش
 قرب حق یافت به تحقیق، کسی کو به صفا *** با تو پیوست و گسست از دگران الفت خویش
 (محمد علی فقی تبریزی)

* * *

چشم به راه

به تماشای طلوع تو، جهان چشم به راه *** به امید قدمت، کون و مکان چشم به راه
 به تماشای تو ای نور دل هستی، هست *** آسمان، کاهکشان کاهکشان چشم به راه
 رخ زیبای تو را، یاسمن آینه به دست *** قد رعناي تو را سرو جوان چشم به راه
 در شبستان شهود اشک فشان دوخته اند *** همه شب تا به سحر خلوتیان چشم به راه
 دیدمش فرشی از ابریشم خون می گسترده *** در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه!
 نازنینا! نفسی اسب تجلی زین کن *** که زمین، گوش به زنگ ست و زمان، چشم به راه
 آفتابا! دمی از ابر برون آ، که بود *** بی تو منظومه امکان، نگران، چشم به راه
 (* * * زکریّا اخلاقی)

شوق تماشا

ای آن که بود منزل و مأوای تو چشمم *** باز! که نباشد به جز از جای تو چشمم
 در راه تو، با دیده حسرت نگرانم *** دارد همه دم شوق تماشای تو چشمم
 گر قابل دیدار جمال تو نباشد *** ای کاش که افتد به کف پای تو چشمم

تا چند دهی و عده دیدار به فردا *** شد تا، در اندیشه فردای تو چشم
تا کور شود دیده بدخواه تو، بگذار *** یک لحظه فتد بر قد رعناي تو چشم
تا عکس تو، در آینه دیده ام افتد *** بازست هماره به تمنای تو چشم
بازای و قدم نه به سر دیده، که شاید *** روشن شود از پرتو سیمای تو چشم
چون دیده نرگس که شد از روی تو روشن *** دارد هوس نرگس شهلای تو چشم
(محمد خسرو نژاد)

* * *

کاش!...

کاشکی آه شب اثر می داشت *** شب تنهایی ام، سحر می داشت
کاش تا شهر آرزو، یک چند *** مرغ جان رخصت سفر می داشت
ققسم را، به جانب صحرا *** روزنی بود، یا که در می داشت
سوختم، زانفعال بی ثمری! *** این شجر کاش بار و بر می داشت
جان ز هجران به لب رسید، ای کاش! *** یار از چهره پرده برمی داشت

220

نقد جانی که بود، آوردیم *** با یکی جلوه، کاش برمی داشت!
کاش بر این بضاعت مزجات *** یوسف مصر جان، نظر می داشت
واصل از بهر دوست می افشاند *** جان و دل، صد هزار اگر می داشت
بوی گل خیزد از گلش، که به دل *** مهر موعود منتظر می داشت
(محمد آزادگان واصل)

* * *

ماه دل افروز

ای روشنی دیده احرار کجایی؟ *** وی ماه دل افروز شب تار کجایی؟
ای دسته گل سرسبد باغ رسالت *** وی وارث پیغمبر مختار کجایی؟
جان ها ز فراق مه رویت به لب آمد *** هستیم همه طالب دیدار کجایی؟
ای منتقم خون شهیدان فضیلت *** وی رهبر مردان فداکار کجایی؟

اي مظهر جانان تو بيا تا كه به پايَت *** ساژيم سر و جان خود ايثار كجايي؟
گلشن شود از مقدم تو ساحت گيتي *** اي باغ طرب را گل بي خار كجايي؟

بر حافظي سوخته دل كن نظر از لطف *** اي بر همگان سيد و سالار كجايي؟
(محسن حافظي)

* * *

زنده مسيحا به دمت

اي كه باشد ز شرف عرش الهي، حرمت *** قاف تا قاف جهان، سايه نشين علمت
ريزه خوارند همه خلق ز خوان كرمَت *** اي شه كشور جان! جان به لب آمد ز غمت
چه شود بر سر ما رنجه نمايي قدمت؟
اي سلاطين جهان پيش تو كمتر ز خدَم *** بر درت از بي خدمت همه قد كرده علم
چه سليمان و چه دارا و چه كاووس و چه جم *** هست در سايه لطف تو عرب تا به عجم
آفتاب عربت خوانم و ماه عجمت
يوسف از نور تو شد صاحب رخسار صَبِيح *** بود موسي ز تو، سرگرم مناجات فصيح
فارغ از كشته شدن، شد به وجود تو ذبيح *** زنده مي كرد اگر مرده ز اعجاز، مسيح
تو هماني كه بود زنده مسيحا به دمت
تا به كي در عقب ابر، نهان باشد مهر؟ *** تا كه روشن كني آفاق، گشا پرده ز چهر

عالمي ريزه خور خوان عطاي تو ز مهر *** سفره جود تو گسترده شب و روز، سپهر
ماه و خورشيد، دو فُرصند به خوان نِعَمَت
روز محشر كه بود خم، قد شمشادي خلق *** نيست غير از تو و اجداد تو كس هادي خلق
نظر لطف تو گردد سبب شادي خلق *** چون نويسي تو، ز آتش خط آزادي خلق
دارم اميد كه شوقي نفتد از قلمت!

* * *

(ميرزا جواد اصفهاني)

ز کعبه عزم سفر کن، به این دیار بیا! *** چو عطر غنچه نهان تا کی؟ آشکار بیا!
حریم دامن نرجس شد از تو رشگ بهار *** گل یگانه گلزار روزگار، بیا!
تویی، تو نور محمد، تو جلوه ای ز علی *** تو سیف منتقمی، عدل پایدار بیا!
زاشک و خون دل، این خانه شستشو دادیم *** بیا به مشهد عشاق بی قرار! بیا!
زمان، گذرگه پژواک نام نامی تست *** زمین ز رأی تو گیرد مگر قرار، بیا!
میان شعله غم سوخت هجرتنامه ما *** بیا که گویمت آن رنج بی شمار، بیا!

زالال چشمه تویی، روح سبزه، رمز بهار *** بیا که با تو شود فصل ها، بهار بیا!
برای آن که نشانی تو ای مبشر نور *** درخت خشک عدالت به برگ و بار، بیا!
برای آمدنت، گرچه زود هم دیرست! *** شتاب کن که بر آری ز شب دمار، بیا!
بیا که دشت شقایق به داغ، آذین گشت *** تو ای تسلی صحرائی سوگوار، بیا!
حریق فاجعه، گل های عشق می سوزد *** فرو نشان به قدوم خود این شرار، بیا!
بتاب از پس دندانان های قصر سحر *** بزن حجاب به یک سو، سپیدهوار بیا!
نگاه منتظرانت فسرده و می ترسم *** که پژمرد همه گل های انتظار، بیا!
(سپیده کاشانی)

* * *

ای حجت خدا

ای سروری که بر سر ما افسری بیا *** ای دلبری که از کف ما دلبری بیا!
دلهای شیعیان ز غمت گشته غرق خون *** ای حجت خدا پسر عسکری بیا!
* * *

درد فراق

سوز هجران تو داریم کجایی ای دوست! *** جمله بی صبر و قراریم کجایی ای دوست!
شمع میقات بیفروز به تنگ آمده ایم *** در شب تیره و تاریک کجایی ای دوست!

زمزم دیده ما چشمه خوناب شده *** بی تو دل خسته و زاریم کجایی ای دوست!
شفق چهره تو آینه صلح و صفاست *** واله خال عذاریم کجایی ای دوست!
سال ها منتظر روی دل آرای توایم *** حسرت وصل تو داریم کجایی ای دوست!
بهر دیدار تو و رایت زهرایی تو *** جملگی لحظه شماریم کجایی ای دوست!
گلشن شادی ما رو به خزان است خزان *** طالب فیض بهاریم کجایی ای دوست!
آتش درد فراق تو جهانسوز شده *** بانگ و فریاد برآریم: کجایی ای دوست!

(رحیم کارگر پارس)

فصل ۱:

میلادیه ها

محمد(صلي الله عليه وآله) امام المتقين

السلام ای سایه ات خورشید ربّ العالمین *** آسمان عزّ و تمکین، آفتاب داد و دین
مُظهر تنزیل بلغ، مَظهر اسرار غیب *** مطلع یتلوه شاهد مقطع حبل المتین
معنی هر چار دفتر، خواجه هر هشت خلد *** داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین
صورت معنی فطرت باعث ایجاد خلق *** بهترین نسل آدم، نفس خیر المرسلین
صاحب یوفون بالنذر آفتاب ائما *** قرّة العین لعمرک نازش روح الامین
در جهان از روی حشمت چون جهانی در جهان *** در زمین از روی رفعت، آسمانی بر زمین
مثل تو چون شبه ایزد در همه عالم محال *** و بود ممکن نه الا رحمة للعالمین

کاتب دیوان امرت، موسی دریاشکاف *** پرده دار بام قصرت، عیسی گردون نشین
از عطای دست فیاض تو دریا مستفیض *** وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین
عالم علم لدنی، رازدار لو کشف *** ناصر دین نفس پیغمبر امام المتقین
ناشنیده از زمان مهد تا پایان عمر *** بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکتابین
(مولانا حسن کاشانی)

ميلاد خاتم الانبياء

سحر از عالم غيبي سروش دلنشين آمد *** که غم را ز دل ها برد، با شادي قرين آمد
 بباريد از سحاب رحمت حق، مشک بر کعبه *** شميم روح افزا از بهشت عنبرين آمد
 تجلي کرد انوار الهي باز در بطحا *** جهان از پرتوش برتر ز فردوس برين آمد
 به حکم ذوالمنن از آسمان ها رانده شد ابليس *** چو با خيل ملک از عرش جبريل امين آمد
 فضاي مکه پر شد از ملائک بهر مولودي *** که بالاتر ز خلق اولين و آخرين آمد
 چنان شوري به پا شد بهر او در کشور هستي *** تو گفني انقلابي همچو روز واپسين آمد

همه قنوسيان در صف همه کروبيان برپا *** که طاووس جلال کبريا آن نازنين آمد
 به صبح هفده شهر ربیع از مطلع عزت *** عيان شد طالع مسعود و ختم مرسلين آمد
 چو خورشيد جلال احمدي تابيد در عالم *** ز ايزد بر جمال او هزاران آفرين آمد
 چو مولودي که فرموده خدا در شأن او لولاک *** تمام آفرينش سايه، او رکن رکن آمد
 بود نامش محمد(صلي الله عليه وآله) (کنيه ابوالقاسم لقب طه *** همای رحمت حق رحمة للعالمين آمد
 شکست ايوان کسري و سلاطين محو، آن روزي *** که شاهنشاه اقليم بقاي ملک دين آمد
 (* * * محمد تقی مقدم)

ميلاد پيغمبر اکرم(صلي الله عليه وآله)

جهان سرسبز و خرم گشت از ميلاد پيغمبر *** منور قلب عالم گشت از ميلاد پيغمبر
 بده ساقی مي باقي که غرق عشرت و شادي *** دل اولاد آدم گشت از ميلاد پيغمبر
 تعالي الله از اين نعمت کز او اسباب آسایش *** براي ما فراهم گشت از ميلاد پيغمبر
 ز لطف و رحمت ايزد ز يمن مقدم احمد *** ظهور حق مسلم گشت از ميلاد پيغمبر

به شام هفده ماه ربیع و سال عام الفيل *** رسالت ختم خاتم گشت از ميلاد پيغمبر
 بشارت ده به مشتاقان که ز امر قادر مئان *** دل ما عاري از غم گشت از ميلاد پيغمبر
 ز ناموس قدر بشنو تو گلبانگ خطر زيرا *** سر نابخردان خم گشت از ميلاد پيغمبر

بنای جهل ویران شد ز یمن منجی ات تارک *** جهان از علم اعلی گشت از میلاد پیغمبر
دو صد اعجاز شد ظاهر که در عرش علی حیران *** دو صد عیسی بن مریم گشت از میلاد پیغمبر
بشد دریاچه ساوه تهی از آب و بر عکسش *** سماوه همچنان یم گشت از میلاد پیغمبر
بشد این فارس چون شمعی، بشد آتشکده خاموش *** جهان حق مجسم گشت از میلاد پیغمبر
ز یمن مقدمش منشق جدار طاق کسری شد *** که حیران خسرو جم گشت از میلاد پیغمبر
بنای ظلم شد ویران ولی در سایه ایمان *** بنای عدل محکم گشت از میلاد پیغمبر
قدم در ملک هستی زد چو ختم الانبیاء احمد *** مقام ما مقدم گشت از میلاد پیغمبر
نوای بانگ جاء الحق به باطل چیره شد ای دل *** نظام دین منظم گشت از میلاد پیغمبر

231

ز حسن پرتو رویش خجل در مغرب و مشرق *** مه و خورشید اعظم گشت از میلاد پیغمبر

231

من ژولیده می گویم بگو بر دوستارانش *** که شر دشمنان کم گشت از میلاد پیغمبر
(ژولیده نیشابوری)

سرود میلاد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

مژده که میلاد شه خاتم است *** عید سعید نبی اکرم است
مژده که مسروری عالم رسید *** خرمی عالم و آدم رسید
هادی کل سید خاتم رسید *** منجی عالم نبی اکرم رسید
خرم از او خاطره عالم است *** عید سعید نبی اکرم است
عالم ایجاد از او خرم است *** عید سعید نبی اکرم است
زان که ظهور نبی اعظم است *** عید سعید نبی اکرم است
اهل و لاء خرمی عالم است *** عید سعید نبی اکرم است
مژده که پیر فلک آمد جوان *** گشت منور همه کون و مکان
از رخ دلجوی شه انس و جان *** فخر بشر خاتم پیغمبران
آن که از او فخر بنی آدم است *** عید سعید نبی اکرم است

فروغ لایزال

(در تقارن میلاد مسعود حضرت رسول اکرم (صلي الله عليه وآله) و امام جعفر صادق (عليه السلام))

اي به ذکر روي تو، تسبیح گردان ماه و مهر *** وي به روز و شب جمالت را ثناخوان ماه و مهر

232

با خیالت رو به ذکر یاجمیل آورده اند *** بیش ازین در آتش حسرت مسوزان ماه و مهر
 آسمان با صد هزاران دیده می جوید تو را *** رونما، تا رونما آرد به دامان ماه و مهر
 در حجاب نور مستوری، ولی با این همه *** با نگاهی دل ز کف دادند آسان ماه و مهر
 از فروغ روي تو هفت آسمان روشن شده ست *** اي رخت را روز و شب آینه گردان ماه و مهر
 چشمشان در خواب هم هرگز نبیند خواب را *** در رخ تو مات و حیرانند اینسان ماه و مهر
 مدعا را با دو شاهد آسمان اثبات کرد: *** از سحرخیزان و از شب زنده داران، ماه و مهر
 در گذرگاه تجلی اي فروغ لایزال *** با دو جلوه از تو شد اینسان فروزان ماه و مهر
 با تو رونق نیست بازار مه و خورشید را *** به که تا نگشوده بر بندند دگان ماه و مهر
 رزق نور کهکشان ها در فروغ حسن تست *** اي دو قرص نان تو را بر خوان احسان، ماه و مهر
 دور باش چشم بد را نیست حاجت، تا که هست *** مجمره گردان فلک، اسپندریزان ماه و مهر
 کهکشان در کهکشان گسترده طیف نور او *** ذره اویند در گردون فراوان ماه و مهر

233

چون رُخش را گاه مه خوانند و، گاهی آفتاب *** زین شرف ساید سر خود را به کیوان ماه و مهر
 چشم من مات جمال مصطفی بادا، که هست *** اندرین آینه سرگردان و حیران، ماه و مهر
 اي شبستان تجلی از تو روشن همچو روز *** وي به یمن جلوه ات این گونه رخشان ماه و مهر
 کرده میلاد تو را با حضرت صادق قرین *** تا خدا امشب کند با هم نمایان ماه و مهر
 شایگان آورده، گنج شایگانم آرزوست! *** اي به چرخ جود تو رخشان هزاران ماه و مهر
 اي به درگاه جلالت چار ارکان خاکبوس *** هفت اختر مشعل افروز و، دو دربان: ماه و مهر
 از سر پروانه خود سایه رحمت مگیر *** هست تا در سایه مهتر خرامان ماه و مهر

(* * * محمد علی مجاهدی پروانه)

ميلاد حضرت رسول(ص) و امام جعفر صادق(ع)

ميلاد حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) و امام جعفر صادق(عليه السلام)
به روزي در جهان ظاهر دو شمس عالم آرا شد *** به فردوس برين رقصان شجر مانند حورا شد
زه هازه حبّذا اين روز، روز وجد كبري شد *** سحرگه معني نور علي نور آشكارا شد
چو خوش باشد دو مولودي كنم اعلام عالم را

234

شدم از عشق هر يك زان دو سرور واله و مجنون *** دل آشفته ام باشد به حبّ هر يكي مرهون
يكي كنز الله مكنون يكي سرالله مخزون *** دو فيروزي دو دلشادي بشارت مي دهم اكنون
ظهور صادق و عيد محمد فخر عالم را
پي تشريف ميلاد نبي داني كه چون گرديد *** سرير خسروان دهر آندم واژگون گرديد
ز رود خشك و بي آب سماوه نم برون گرديد *** محمد چون ولادت يافت بت ها سرنگون گرديد
دو مولود درخشان كرد نوراني دو عالم را
منور گشت از نورش تمام كوچه و برزن *** مصفا كرد گيتي را رخس چون صحنه گلشن
تولايش به حفظ جان نكوتر باشد از جوشن *** جهان شد از قدوم صادق آل نبي(صلي الله عليه وآله) روشن
به بام شادمانی ها بزن اي شيعه پرچم را
مه برج امامت سرور ما نجل پيغمبر(صلي الله عليه وآله) *** (دُرّ درج ولايت، ياور ما، حجّت داور
بلي دريائي رحمت، پرورد مانند اين گوهر *** رئيس مذهب شيعه، پناه مسلمين يكسر
ملك تبريك گويد بر فلک اين جشن درهم را
(قاضي زاهدي)

235

خلوتي راز

(در تقارن ميلاد حضرت نبي اکرم(صلي الله عليه وآله) و امام صادق(عليه السلام))
گاه سُرور است و گاه شادي بي حد *** دولت عيش و سرور باد مخد
مي رسد آنک صلاکه تا كي و تا چند *** پاي دل اهل دل به بند، مقيد؟

تا به سرانگشتِ طبعِ نادره مضمون *** زلفِ عروسِ سخنِ کنیم مجعد
مژده که آمد خبر ز خلوتی راز *** پرده ز رخ برگشود شاهدِ سرمد
آینه ذات، در تجلی و اشراق *** نورِ احدِ جلوه گر ز طلعت احمد
خاتم خیلِ رسل، رسولِ خداوند *** احمد و محمود و مصطفی و محمد
روح لطیفی که در دو کون نگنجد *** بهر تماشا کنون شده ست مُجسّد
آن که تنِ خاکی اش لطیف تر آمد *** در نظرِ اهلِ دل ز روحِ مجرد
آن که نهد پیش بارگاهِ جلالش *** از سرِ تعظیم، جبرئیلِ امین، خذ
گشته دوجندان شکوه شوکتِ امروز *** از فرِ میلادِ جعفر بن محمد
آن که قوامِ جهان ازوست مسلم *** و آن که اساسِ مکان ازوست مشید
آن که بود مستنیرِ مهرِ منیرش *** روزِ و شبان، ماهومهر و زهره و فرقد
سیره احمد ازوست ساری و جاری *** دینِ خدا را ازو جلالت و سؤدد
پیرو او ناجی ست و صالح و مؤمن *** منکر او، طاغی ست و طالح و مرتد
پیش رخس مهر چرخ، ذره ناچیز *** نزد دو گیسوش، شب بیاضِ مُسود
می برم اینک سخن به نقطه پایان *** تا نکشد دوست بر چکامه خطِ رد
حجتِ ثانی عشر! به گاه نیایش *** مسألت ما بود ز درگه ایزد
کز تو جدا، شیعه راه خویش مپویاد! *** بی تو محال است ره بریم به مقصد
شوکتِ اسلام باد بیشتر از پیش *** عمر تو ای خضر راه! باد مؤید
(* * * سید رضا مؤید)

مولود کعبه

مادری باردار و اشک افشان *** دیده گریان و لعل لب خندان
تن او خسته از گرانباری *** بار او بود کوهی از ایمان
پای او مانده بود از رفتار *** نای او پر ز ناله و افغان
تکیه بر خانه خدا داده *** دست او سوی خالق سبحان
کعبه را سعی او صفا می داد *** ناله اش می گشود قفلِ زبان

کای خداوند قادر و دانا *** ای ز تو گردش زمین و زمان
ای فنا از تو یافت راز بقا *** ای همه فانی و تو جاویدان
گشته امشب به تو پناهنده *** دردمندی حقیر و سرگردان
تو طبیبی و ذکر توست شفا *** دردمندم من و تویی درمان
آدم تا کنی به رحمت خویش *** درد زاییدن مرا آسان
بی پناهم مرا پناهی ده *** که مرا نیست جز تو پشتیبان
این بگفت و شد از سخن خاموش *** کآمدش این ندا ز عالم جان
کای مقام تو برتر از مریم *** خادم درگهت دوصد غلمان
ایستاده به خدمتت هاجر *** دست بر سینه گوش بر فرمان
ساره و آسیه کمر محکم *** بسته از بهر خدمتت به میان
خانه را بهر تو غرق کردم *** که منم میزبان تویی مهمان
متجلی چو گشت نور علی *** هستی آمد به وجد دست افشان
جبرئیل امین به احمد گفت *** این بود پاسدار حصن امان
این بود چون تو بانی خلقت *** بعد تو هست بهترین انسان
از زبور و صحف بود آگه *** چون بود رمز و راز علم بیان
گر ز تورات طالبی خواندن *** کو بود اصل قسط را میزان
بهرت انجیل را کند تفسیر *** ز آن که او هست ناطق قرآن

می کند حق به شأن او نازل *** سوره هل آتی علی الانسان
دین تو می شود از او کامل *** می دهد او به شرع تو سامان
آدم از او گرفت خط برات *** نوح را ناجی او شد از طوفان
بر خلیل خدا به خاطر او *** باغ گل گشت آتش سوزان
تا که موسی به او توسل جست *** گشت در دست او عصا تعبان
نه قدم در حرم که آمدنت *** انتظار مرا بود پایان
در حرم تا که دیده باز کنی *** آن چه نادیدنی است بینی آن

مریم آمد رهش ندادم من *** راندمش گرچه بود اهل جنان
این سعادت از آن توست بیا *** چون برای تو شد بنای مکان
این شنید و جدار خانه شکافت *** کز تعجب زمانه شد حیران
داخل خانه گشت و شد مُحرم *** راز آن ماند در حرم پنهان
بود مهمان حق سه شب چون بود *** محرم راز حضرت سبحان
سیزده روزه شد رجب که جدار *** همچنان پسته ای گشود دهان
مادری رفت و با پسر برگشت *** که شود جان عالمش قربان
قبله دل برون ز کعبه گل *** آمد از امر خالق مَنان
با دوصد جلوه گر گردید *** آن که خوانده خدای الرّحمان

(* * * ژولیده نیشابوری)

حضرت علی(علیه السلام)

از افق سر را برون خورشید تابان کرده امشب *** ماه خود را زیر ابر از شرم پنهان کرده امشب
کوی و برزن را معطر کرده از گل های رنگین *** کوه و صحرا را دوباره حق گلستان کرده امشب

نطق خاموش مرا گویا مثال عندلیبان *** بهر توصیف صفات شاه مردان کرده امشب
هاتفی بر من بشارت داد و گفت از فرط شادی *** لطف خود را شامل ما حیّ سبحان کرده امشب
خانه خود را قرق بنموده از اغیار و آن گه *** مگه را با پرتو خود نور باران کرده امشب
بهر استقبال و تجلیل از شه ملک ولایت *** ملک هستی را به سان باغ رضوان کرده امشب
سفره احسان خود آراست از بهر احسان *** فاطمه بنت اسد را باز مهمان کرده امشب
دسته دسته حور و غلمان را خدا آماده خدمت *** از دل و جان بهر مام شاه مردان کرده امشب
از وصال ساقی کوثر علی ذرات عالم *** ذات خود را حق نمایان وه چه آسان کرده امشب
خواست تا ثابت کند حق علی را ذات مطلق *** عین و لام و یای خود را بهرش عنوان کرده امشب
آمد آن شاهی که روشن از جمال کبریایی *** از سمک چون ماه تابان تا به کیوان کرده امشب
فاطمه بنت اسد شد فارغ و جبرئیل گفتا *** شاهکار خلقتش را حق نمایان کرده امشب
بس که زیبا خلق کرده صورت محبوب خود را *** عالمی را در شگفت و مات و حیران کرده امشب

با آن که روز و شب ز فراق ت گریستم *** نقش رخت نرفته ز چشم ترم هنوز
 ز هرای من! که سوخت سراپای تو چو شمع *** می سوزد از فراق تو، پا تا سرم هنوز!
 شمع می که در عزای تو افروختم ز آه *** باشد چراغ محفل خزن آورم هنوز
 یاد تو بس که مونس جان و دلم بود *** احساس می کنم که تویی در برم هنوز!
 شب ها که بی تو جانب محراب می روم *** گیرد بهانه ات، دل غمپرورم هنوز!
 ز آن غم، که وقت غسل تو بر جان من نشست *** گل های داغ، سر زند از پیکرم هنوز!
 از پهلوی شکسته تو، دلشکسته ام *** وز قبر بی نشان تو، تنهاترم هنوز!
 بی اختیار، می فکند موقع نماز *** سجاده نماز تو را، دخترم هنوز!
 این شعر جانگداز، مؤید سرود و گفت: *** باشد گواه داغ تو، چشم ترم هنوز
 (سید رضا مؤید)

* * *

یا زهرا (علیها السلام)

داغت آتش زده بر جان و تنم یا زهرا *** شعله ها سرکشند از پیرهنم یا زهرا

از غم مرگ تو داغی که مرا گشته نصیب *** آتش افروخته در جان و تنم یا زهرا
 بعد فقدان تو ای نوگل گلزار وجود *** سیر از گردش باغ و چمنم یا زهرا
 شامگاهان به سر قبر تو با حال پریش *** بی تو خاموش شده انجمنم یا زهرا
 یک طرف ناله زینب ز دلم برده قرار *** یک طرف اشک حسین و حسنم یا زهرا
 یاد آن پهلوی بشکسته و رخسار کبود *** به نظر آورم و دم نزنم یا زهرا
 رفتی و بی تو شدم یگه و تنها و غریب *** چه کنم بی تو غریب وطنم یا زهرا
 همدم ناله من چاه بیابان شده است *** محرمی نیست که گویم سخنم یا زهرا
 در غمت با دل بشکسته براتی گوید *** داغت آتش زده بر جان و تنم یا زهرا
 (عباس براتی پور)

* * *

من آن عصاره عشق و عقیده را دیدم *** جهاد ظلمت و صبح سپیده را دیدم
چو بر جمال دل آرای او نظر کردم *** در او صفات خدای ندیده را دیدم

به گاه یورش باد خزان به گلشن دین *** بهار و عصمت و صدها جریده را دیدم
در آستانه در تا کمک ز من طلبید *** دویدم و گل از شاخه چیده را دیدم
کنار آن گل پرپر ز کینه گلچین *** فتاده غنچه در خون تپیده را دیدم
صدای خنده ظلمت شنیدم و گفتم *** که اشک چشم فروغ دو دیده را دیدم
ز ضرب میخ در خانه یا رسول الله *** به لوح سینه زهرا قصیده را دیدم
چو دست بسته علی را ز خانه اش بردند *** دفاع بانوی قامت خمیده را دیدم
(ژولیده نیشابوری)

* * *

غم زهرا (علیها السلام)

آمد به یادم از غم زهرا و ماتمش *** آن محنت بیایمی و رنج دمامش
آن دیده پرآتش و آن آه آتشین *** آن قلب پر ز حسرت و آن حال در همش
آن دست پر ز آبله و آن شانۀ کیود *** آن پهلوی شکسته و آن قامت خمش
در وی که بود داغ پدر آخرالدّوآش *** ز خمی که تازیانه همی بود مرهمش

از دیده سرشک فشان در غم پدر *** وز دیده نظاره به حال پسر عمش
یک سو سریر و تخت سلیمان دین تهی *** یک سو به دست اهرمن افتاده خاتمش
توحید را بدید خراب است کشورش *** اسلام را بدید نگون است پرچمش
امّ الکتاب محو و امام مبین غریب *** منسوخ نصّ واضح و آیات محکمش
گه یاد کردی از حسن و هفتم صفر *** گه از حسین و عاشر ماه محرمش
آتش زدی به جان سماعیل و هاجرش *** خون ریختی ز دیده عیسی و مریمش
از گریه اش ملایک گردون گریستند *** کروبیان به ماتم او خون گریستند

(اديب الممالک فراهاني)

* * *

چرا سوخت؟

در سوگ و عزا نشسته حيدر، يا رب! *** مي گفت غمين و افسرده مکرر، يا رب!

پروانه مصطفي چرا سوخت؟ چرا؟ *** در آتش پرشراره در، يا رب!

* * *

آن روز

آن روز که در شراره، سنبل مي سوخت *** بيش از همه در ميانه، بلبل مي سوخت

آن دم که ز باغ، باغبان را بردند *** در شعله هنوز غنچه و گل، مي سوخت!

* * *

طاير قدس

تو مظهر ذات لايذالي، زهرا! *** مجموعه اوصاف کمايي، زهرا!

با اين همه اعتبار، اي طاير قدس *** پرسوخته و شکسته بالي زهرا!

* * *

کشتي اهل ولا

کيست يا رب آن که پشت در ز پا افتاده است *** از غمش شور و نوا در ماسوا افتاده است

کيست يا رب تا بگويد آن زپافتاده کيست *** گر ز پا افتاده در آتش چرا افتاده است

گر ببارد خون ز چشم چرخ گردون ني عجب *** زين شرر کاندل دل ارض و سما افتاده است

* * *

اي مرگ بيا!

غرقاب غم دگر مرا ساحل نيست *** جز اشک فراق، ديگرم حاصل نيست

اي مرگ بيا! که زندگي کردن من *** بي فاطمه، جز خوردن خون دل نيست!

آه!

مي رفت عليّ و مي کشيد از دل آه *** وز همسر خویش برنمي داشت نگاه

ديدند که با خویش، علي مي گوید: *** لا حول و لا قوّة الا بالله

* * *

دست تو مگر؟!

اي دست خدا! به پاي تو شير نبود *** شمشير اگر نبود، تکبير نبود

آن روز که تازيانه بود و زهرا *** دست تو مگر به دست شمشير نبود؟!

* * *

ماه گرفت!

گويند که: چون خصم بر او، راه گرفت *** بر فاطمه راه، خصم گمراه گرفت

برخاست خروش از همه عالم که: بلال! *** برخيز و برو اذان بگو، ماه گرفت!

* * *

پيدا بود!

شب بود و کفن پوش تن زهرا بود *** تاريخ، جهان در نظر مولا بود

دردي که نهان داشت به زحمت زهرا *** از چهر شکسته علي پيدا بود

دو شاهد صادق!

خون ريخت ز سينه اش، ز مسمار بپرس *** بازوش کبود شد، ز اغيار بپرس

دو شاهد صادق از من مي طلبي *** برخيز و برو از در و ديوار بپرس!

* * *

تمام هستيم بود همين!

آن شب که ابوتراب با قلب حزين *** بسپرد تن امّ ابیها به زمين

داني که چرا خاک ز دستش افشانند؟ *** يعني که: تمام هستيم بود همين!

* * *

يا علي مي گفتم!

مي زد چو بلا صلا، بلي مي گفتم *** اندوه نبي را به ولي مي گفتم

در لحظه برخاستن از بستر درد *** تا بم که نبود، یا علی می گفتم!

* * *

مرتضی تنها بود!

شب بود و بقیع و مرتضی تنها بود *** بگداخته چون شمع، ز سر تا پا بود

می سوختو قطره قطره آبش می کرد *** آن آتش غم که قاتل زهرا بود!

* * *

پنهان مانده ست!

قدر تو چو تربت تو، پنهان مانده ست *** از دیده شب، سپیده پنهان مانده ست

دانی که جدا از تو دل ما چو نیست؟! *** مانند تنی که دور از جان مانده ست!

* * *

دیدار خدا

گفتم به پدر مادر مظلومه کجا رفت *** در پاسخ من گفت به دیدار خدا رفت

گفتم که پدر مادر ما بود مریضه *** گفتا که مخور غصه به دنبال دوا رفت

* * *

در ماتم سحر

امشب علی زسوز جگر گریه می کند *** در ماتم سپیده سحر گریه می کند

مادر ز خانه رفته و دختر بسان ابر *** تنها نشسته بهر پدر گریه می کند

* * *

گل محمد

سرچشمه فیض حی سرمد زهرا *** مادر به نیی و آل احمد زهرا

در گلشن هستی گل بی خار یکی است *** آن هم گل گلزار محمد زهرا

* * *

پهلوشکسته

من آن گلم که دیده ز گلزار بسته ام *** از بس که دیده ام ستم از خار خسته ام

بنشسته گر بخوانم از این پس نماز خویش *** یا ربّ مرا ببخش که پهلو شکسته ام

پس از محسن

یا فاطمه چیدند گل یاسمنت را *** تراج نمودند عقیق یمنت را

آن فرقه که پهلوئی تو از کینه شکستند *** کشتند پس از کشتن محسن حسنت را

امانتی گران

این که نزد تو آرمش ای خاک *** به ز جان دوست دارمش ای خاک

این که بینی امانتی است گران *** که به تو می سپارمش ای خاک

گل بهشتی

با غنچه گلی به پای خس افتاده *** از ضربت میخ از نفس افتاده

مولای غم گل بهشتی بویش *** چون بلبل خسته در قفس افتاده

در دل ژولیده نبود جز ولای شاه مردان *** زین سبب خود را به مدح او غزلخوان کرده امشب

(ژولیده نیشابوری)

علی شاهکار خلقت

ای شاهکار خلقت خامه صنع خدا علی *** از خلقت تو گفته خدا مرحبا علی

ای خانه زاد خانه خلاق بی زوال *** ای از تو محترم حرم کبریا علی

لایق تر از تو نیست که گردد در این جهان *** بعد از نبی به خلق خدا رهنما علی

گویم چه از صفات تو ای مظهر صفات *** جایی که کرده وصف تو را هل اتی علی

آدم به وقت توبه تو را کرد واسطه *** تا شد خدا به توبه آدم رضا علی

لطف تو شد به نوح نبی ساحل نجات *** ای ناخدای کشتی لطف خدا علی
بر تخت گل نشست در آتش خلیل و گفت *** آتش کند ز نام تو شرم و حیا علی
موسی عصا فکند و عصا گشت ازدها *** تا زد صدا ز نای محبت تو را علی
مادر نزاده است و نزاید نظیر تو *** زیرا تویی سوای همه ماسوا علی

240

کفو بتول و عدل رسول خدا تویی *** هستی پدر بر حسن مجتبی علی
دست خداست دست تو ای دستگیر حق *** دستم بگیر تا نیفتم زبای علی
(ژولیده نیشابوری)

* * *

241

مالک ملک وجود شمع شبستان جود *** شاهد بزم شهود پرده گرفت از عذار
از افق لامکان عین عیان شد عیان *** قطب زمین و زمان کون و مکان را مدار
روح نفوس و عقول اصل اصیل اصول *** نفس نفیس رسول خسرو والاتبار
دافع هر شک و ریب پاک ز هر نقص و عیب *** فالق اصباح غیب از پس شب های تار
ناظم سر و علن بت فکن و بت شکن *** غره وجه الزمّ دُرّه رأس الفخار
شاخه طویی مثال در چمن اعتدال *** ماه فروزان جمال در فلک اقتدار
قبّه خرگاه او قبله اهل کمال *** پایه درگاه او ملتزم و مستجار
طفل دبستان اوست حامل وحی اله *** بلبل بستان اوست پیک خداوندگار
قاسم ارزاق کیست ریزه خور خوان او *** قابض ارواح کیست بنده فرمانگذار
صاحب تیغ دوسر از دم او مفتخر *** روح قدس فیض بر از در او بی شمار
مظهر و مجلای حق طور تجلای حق *** برد به یک جلوه از سینه سینا قرار

242

نیر انجم خدم تافت ز اوج حرم *** شد ز حسیض عدم نور وجود آشکار
گوهر بحر قدم از صدف آمد برون *** فلک محیط کرم در حرم آمد کنار
کعبه پر از نور شد جلوه گه طور شد *** سرّ انا الله ز نور گشت عیان نی ز نار

مگه شد از بوي او رشک ختا و ختن *** وز چمن روي او گلشن دارالقرار

(غروي اصفهاني)

* * *

اعجاز خداوند

آن شب زمين و آسمان غرق شعف بود *** گل بانگ جاء الحق بلند از هر طرف بود

ابليس را طوقی به گردن از آسف بود *** خيل ملائک عازم بيت الشرف بود

بيت الشرف آيينه دار لا تحف بود *** چون از بناي آن خدا را یک هدف بود

زيرا هدف تفسير آیات جلي بود *** ميلاد استثنائي مولا علي بود

آن شب حرم را برگ حرمت ساز مي شد *** در رتبه و قدر و شرف ممتاز مي شد

مهمان نواز يکه تاز ناز مي شد *** سعي و صفا و مروه مهد راز مي شد

243

رکن و مقامش را صفا آغاز مي شد *** صدها گره از کار هستي باز مي شد

زيرا هدف تفسير آیات جلي بود *** ميلاد استثنائي مولا علي بود

آن شب اسد را حامله بنت اسد بود *** در پيچ و تاب از بهر آن زيبا ولد بود

آهش ز فرط درد بيرون از عدد بود *** تبت يد را همچو حبل من مسد بود

آتشفشان خرمن هر ديو و دد بود *** از سوز دل راز دل او با احد بود

زيرا هدف تفسير آیات جلي بود *** ميلاد استثنائي مولا علي بود

لب را گشود و گفت يا رب بار دارم *** از بارداري همچو ابري اشک بارم

از تن تو انم رفت و از کف هم قرارم *** غير از تو من يار و هواداري ندارم

آمد ندا کاي بنده نيکو شعارم *** پروا مکن از غم تو را من غمگسارم

زيرا هدف تفسير آیات جلي بود *** ميلاد استثنائي مولا علي بود

آمد ندا اين جا تو را حصن امان است *** عالي ترين جا از براي زايمان است

244

تنها تو را ذات خدايت ميزبان است *** اين ميزبان را فخر بر تو ميهمان است

بر تو عيان است اين چه حاجت بر بيان است *** زين مژدگاني اين سخن ورد زبان است

زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود
ناگه جدار خانه حق گشت مُشَق *** بنت اسد شد میهمان خانه حق
بر هم دوباره شد جدار خانه ملحق *** بودی سه شب مهمان ذات پاک مطلق
آوازه آن زد به قاف عرش بیرق *** از معجز حق ملک هستی یافت رونق
زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود
بعد از سه روز از خانه حق جلوه گر شد *** تنها نه بلکه جلوه گر با یک پسر شد
در کام هستی زان پسر شهد شکر شد *** از نور او روشن تمام بحر و بر شد
شرمنده از نور رُخش شمس و قمر شد *** دین خدا آماده فتح و ظفر شد
زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود

245

تا دیده بر روی پیمیر باز کردی *** با چشم مستش رازها ابراز کردی
ساز سخن را بهر احمد ساز کردی *** با خواندن نص کتب اعجاز کردی
احمد به گوش او اذان آغاز کردی *** لب های او بوسید و غرق ناز کردی
زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود
مُشَق ز نام ذات حق نام علی شد *** شیرین ز شهد حبّ حق کام علی شد
در کام هستی حظّ انعام علی شد *** روح الامین دُرّدی کش جام علی شد
دین نبی کامل ز اکرام علی شد *** نعمت تمام از رحمت تام علی شد
زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود
در وقت توبه ذکر آدم یا علی بود *** ناجی نوح از ورطه یم یا علی بود
ورد خلیل بت شکن هم یا علی بود *** ذکر کلیم و پور مریم یا علی بود
سرخط خلقت هم به عالم یا علی بود *** مقصود حق از خلق خاتم یا علی بود
زیرا هدف تفسیر آیات جلی بود *** میلاد استثنایی مولا علی بود
(* * * ژولیده نیشابوری)

246

ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

امشب شب ولادت ساقی کوثر است *** کون و مکان ز جلوه نورش منور است
 امشب قدم به عالم ایجاد می زند *** طفلی که خانه زاد خداوند اکبر است
 این کودکی که بهتر از او مادری نژاد *** طفلی که با تمامی عالم برابر است
 امشب به بزم خاص خدا میهمان بود *** بنت اسد که جان جهانش در بر است
 در خانه خدا به جهان می زند قدم *** دست خدا که از همه دستي فراتر است
 آمد علی عالی اعلا که در جهان *** بر مصطفی نصیر و معین است و یاور است
 هستند انبیا همه خشنود و بیشتر *** از جمله انبیا دل و جان پیمبر است
 این است آن که از پی احیای دین حق *** پیوسته در مبارزه با قوم کافر است
 از خط مرتضی نگذارم قدم برون *** تا آن زمان که روح و روانم به پیکر است
 چشم خدا، علی، اسدالله بت شکن *** جان نبی و دشمن جان ستمگر است
 فرمانروای مقتدر و بی نظیر روز *** نان آور شبانه اطفال مضطر است

خسرو کسی که دامن مهر علی گرفت *** ایمن ز آفتاب قیامت به محشر است
 (* * * محمد خسرو نژاد)

دریای عصمت

عالم شد از مولود زهرا جمله گلشن *** یا حضرت خیرالورا چشم تو روشن
 حق بر سر خلق جهان بنهاده منت *** درّی پدید آورده از دریای عصمت
 مانند او کس را نباشد جاه و رتبت *** کز طلعت او مهر و مه گردیده روشن
 این دختر اشرف ز اولین و آخرین شد *** در منزلت مصداق آیات مبین شد
 او باعث خلق سماوات و زمین شد *** چون گشت او محبوبه خلاق ذوالمن
 مانند این بانو ندیده چشم گردون *** بر ماسوی الله امتیازش داده بی چون
 اوصاف او باشد ز حدّ و وصف بیرون *** ما را نشاید مدح او با نطق الکن
 یا رب به حق جاه این مولود اطهر *** خورشید طاها فاطمه دخت پیمبر
 بگذر ز جرم شیعیان در روز محشر *** قلب رج را هم در آن هنگامه مشکن
 (* * * رجاء خراسانی)

محور آل کسا

دنیاست چو قطره ای و دریا زهرا *** کی فرصت جلوه دارد اینجا، زهرا
خالق چو کتاب خلقت انشا فرمود *** عالم، چو الفبا شد و معنا، زهرا
او سرّ خدا و لیلۃ القدر نبیّ است *** خیر دو سرا درخت طوبی، زهرا
تنها نه همین مادر سبطین است او *** فرمود نبی: اُمّ أبیها، زهرا
حرمت بنگر که در صفوف محشر *** یک زن نبود سواره، الا، زهرا
هنگام شفاعت چو رسد، روز جزا *** کافی است برای شیعه، تنها، زهرا
* * *

(حسان)

مادر بی نظیر

او دختر نبی است، بر این دختر آفرین *** او همسر علی است، بر این همسر آفرین
او مادر حسین و حسن هست و زینب *** هم اُمّ ابّ بُود، به چنین مادر آفرین
مهدی، امید مردم دنیا، ز نسل اوست *** بر مادری که زاده چنین رهبر آفرین
* * *

یا فاطمة الزهرا علیها السلام

از نور جمال توست، نور مهدی *** میلاد تو عید پرسرور مهدی

با شور و شعف، ز جان و دل می گویم *** تبریک ولادتت، حضور مهدی
یا فاطمه، از لطف، دعا کن امشب *** درباره تعجیل ظهور مهدی
* * *

مشرق انوار

مژده یاران که گل سرخ به گلزار آمد *** طوطیان را شکر از شوق به منقار آمد
نغمه زن بلبل غمیده پس از مدت هجر *** شاد و خرم سوی معشوق دگر بار آمد
حوریان رقص کنان جمله به جنت گفتند *** آن که منظور دل ماست پدیدار آمد

باز گردید ز حق چون در رحمت بر خلق *** علت غایی کونین در این دار آمد
کرد از مشرق انوار چو خورشید طلوع *** فاطمه، آن که دلش مخزن اسرار آمد
کی تواند چو منی مدح و ثنایش گوید *** آن که در منزلتش آیت بسیار آمد
ذکر یافاطمه را کرد رج ورد زبان *** زین سبب گفته اش این گونه شکر بار آمد
(رجاء خراسانی)

* * *

250

در مدیحت حضرت زهرا (علیها السلام)

ای فلک عصمت، ای شفیعه محشر *** مهر جهانتاب و نور چشم پیمبر
گُفو علی، مادر ائمه اطهار *** دختر پیغمبر و حبیبه داور
مَفخر حوا و افتخار خدیجه *** مفتخر از خدمت تو مریم و هاجر
با تو شناسند حق چار گهر را: *** احمد و سبطین را و ساقی کوثر
نور تو از نور کبریا شده مشتق *** زهره زهرات خوانده خالق اکبر
همچو نبی و علی، دمی که در آبی *** با شرف و شوکت و جلال به محشر:
چشم شفاعت همه به لطف تو دوزند *** جمله سفید و سیاه و کهتر و مهتر
نور تو رخشان شدی سه دفعه به هر روز *** چون به مصلا شدی به حسب مقرر
صبح، چو مهتاب بود و ظهر چو خورشید *** رخشنده همچو زُهره احمر
مقصد خلاق، ز آفرینش عالم *** ذات شریف تو بود و احمد و حیدر
ذات علی گر نبود، هیچ نبودی *** گُفو کریمی، تو را برابر و همسر

251

نور علی شد قرین نور تو، گفتند *** فاطمه را شاه لافتی ست برابر
مهر جلی را علی ست منبع و منشأ *** کلمه توحید را تو مخزنی و تو مظهر
او در خیبر بکند و خیبریان را *** شد به طریق صواب، هادی و رهبر
مقتعه عصمت تو نیز همان کرد *** نور هُدی یافت یک گروه، سراسر
سوره انسان به شأن او شده نازل *** آمده درباره تو، سوره کوثر

نطق تو و، حجت تو کرد به دوران *** آن چه همی کرد تیغ حیدر صفدر
از در دار الشرافه تو همی رفت *** عزم سفر هر دمی که داشت پیمبر
نیز به برگشتن از سفر، بفرودی *** زینت آن خانه، با قدم مُعَبَّر
رفت رسول از جهان و وحی برافتاد *** گشت ندیمت امین وحی، به محضر
پاره قلب پیمبری، که بفرمود *** رنجه او هست، رنجه من و داور

252

سوی ضیایی کن و، نامش *** جزو محبان خود نویس به دفتر
زان که سراپا غریق بحر گناه ست *** نیست امید نجاتش، از در دیگر
(ضیایی)

همای بخت

مرغ سعادت از وفا نشسته روی بام ما *** ریخته جام می ملک شیر و عسل به جام ما
همای بخت را نگر چگونه گشته رام ما *** غزال وادی شرف شده اسیر دام ما
ز سوی عشق پخته شد خمیر فکر خام ما *** آب شود دل شکر ز شکرین کلام ما
که شد کلام ما همه مدح و ثنای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
طوطی طبع من اگر لب به لب آشنا کند *** ز وصف همسر علی شور و نوا به پا کند
عروس فکر بکر من غنچه لب چو وا کند *** ز ناز و غمزه و ادا حق سخن ادا کند
بگو به ماه آسمان شرم کند حیا کند *** که دختری خدا عطا به ختم الانبیا کند
هزار مهر و مه زند بوسه به پای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

253

گر از ولادت نبی کاخ بتان خراب شد *** ز نور روی دخترش قمر به پیچ و تاب شد
ز جلوه جمال او جهان پرانقلاب شد *** به روی خلق ماسوا دوباره فتح باب شد
ز پشت پرده جلوه گر همسر بوترا ب شد *** که غرق شادی و شمع ز یمن او تراب شد
عقد علی و فاطمه بسته خدای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

به جز جلال حق بود فوق همه جلال او *** جمال حق عیان بود زآینه جمال او
کمال دین عقل کل مکمل از کمال او *** کُمیت عقل گشته پس ز جذبہ خصال او
محور این جهان علی نکته اوست خال او *** به حق حق که مادری نیلورد مثال او
تکیه نمی زند کسی دگر به جای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
چادر عصمتش بود مایه افتخار زن *** گوهر عفتش بود سکه اعتبار زن
حجاب اوست در جهان باعث اقتدار زن *** اوست به روز واپسین مونس و غمگسار زن
به یک اشاره واکند دوصد گره ز کار زن *** به دست فضا اش بود عنان اختیار زن

254

خوش آن زنی که می کند جلب رضای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
اوست که یازده پسر هدیه به ماسوا کند *** پرچم صلح را علم ز صلح مجتبی کند
نماز را حسین او زنده به کربلا کند *** بنای زهد را بنا عابدش از وفا کند
به نور علم قلب ما باقرش آشنا کند *** مدرسه اصول را صادق او به پا کند
موسی جعفرش دهد به ما ولای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
اوست که می دهد به ما امیر ارض طوس را *** ز جود او جواد او زنده کند نفوس را
خجل کند ز حُسن خود هادی او شمس را *** به دست عسکری دهد عصای آبنوس را
به نام او زنده ملک به بام عرش کوس را *** مزین ز فرط غم دگر به هم کف فسوس را
که مهدیش نشان دهد به ما سرای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
مهدی فاطمه عیان رخ از پس نقاب کن *** سپس تو پای خویش را به حلقه رکاب کن
بنای کاخ ظالمان ز بیخ و بُن خراب کن *** ز حُسن روی خویشتن خجل تو آفتاب کن

255

به پهلوی شکسته مادر خود شتاب کن *** چو قاتلش برون کنی ز قبر این خطاب کن
بگو چرا کمان بود قدّ رسای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه
بنده منم که کرده ام ورد زبان ثنای تو *** این همه رنج می کشم در طلب لقای تو
بیا بیا که منتظر نشستہ ام برای تو *** اگر رسم به خدمتت ز رحمت خدای تو
به جای سر مه می کشم به دیده خاک پای تو *** تو پادشاهی و بود ژولیده گدای تو

که ورد اوست روز و شب مدح و ثنای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

(ژولیده نیشابوری)

* * *

خورشید عصمت

امشب به بزم مصطفی مه پرتوافشان آمده *** یا بهر ختم الانبیا از عرش مهمان آمده
روح القدس تسبیح گو با حور و غلمان آمده *** با عیسی گردون نشین موسی بن عمران آمده
در جلوه نور احمدی از فرّ یزدان آمده *** رضوان پی دربانیش از باغ رضوان آمده
حوران جنّت بسته صف بر گرد آن بیت الشرف *** جنّ و ملک از هر طرف بهر نثارش جان به کف

256

هر دم به گوش آید صدا از پیک ربّ العالمین *** بر مقتدای اهل دین بر منجی خلق زمین
آورده پیغام و سلام از نزد خلاق مبین *** یکسو به گرد همسرش حوا و جمع حور عین
با مریم و با آسیه ساینند بر پایش جبین *** سارا و هاجر یک طرف با احترام و آفرین
پر کرده بانگ شادباش یکسر سما را تا سمک *** از کرسی و لوح و قلم تا هفت بام و نه فلک
امشب جهان روشن شود از طلعت زیبای او *** در جلوه آید نور حق از پرتو سیمای او
بنیان دین محکم شود از عترت والای او *** آری ز یمن همّت فرزندی بی همتای او
جاوید قرآن می شود چون نام روح افزای او *** در کربلا سایید فلک از فخر سر بر پای او
چون پرچم اسلام را با خون مصفا می کند *** دین خدا را تا ابد جاوید و احیا می کند
امشب دل اهل صفا چون ماه تابان روشن است *** از شام مظلم تیره تر جان و دل اهریمن است
از شادی آل نبی شادان دل مرد و زن است *** ما را بود جشنی حسن آری حسن در احسن است
مدّاح زهرا از ازل یکتا خدای ذوالمن است *** مردانی از مدحش اگر تیغ زبانت الکن است

257

اما دل احباب را از نور زهرا منجلی *** کردی و اینک این تو و همتای یکتای علی
امشب امین وحی حق نزد پیمبر می رسد *** بر اشرف خلق جهان انوار داور می رسد
کای آفتاب سرمدی، زهرای اطهر می رسد *** مرآت ذات ایزدی، معنای کوثر می رسد
أمّ الائمة مادر شبّیر و شبّر می رسد *** محبوبه ذات احد با شوکت و فر می رسد

با مژده میلاد او عالم منور می شود *** نخل برومند نیی از او تناور می شود
با مصطفی باشد مرا نور مسلم فاطمه *** تاج شرف باشد به حق بر فرق آدم فاطمه
باشد ز ابواب کرم باب مکرم فاطمه *** زبید بخوانی بر ترش از خلق عالم فاطمه
از بدو خلقت بوده از آدم مقدم فاطمه *** آری بود بر ماسوا اعلا و اعلم فاطمه
امشب عیان آن مظهر خلاق سرمد می شود *** روشن ز روی فاطمه جان محمد می شود
(محمد علی مردانی)

* * *

عالمی منور شد

از ولادت زهرا عالمی منور شد *** جشن همسر حیدر دختر پیمبر شد

258

از شمیم خوشبویش جان و دل معطر شد *** چشم مصطفی روشن از جمال دختر شد
از ولادت زهرا عالمی منور شد
قدسیان همه مسرور زین بشارت عظمی *** غرق عشرت و شادی این جهان و مافیها
از شرف به خود بالید خاک یثرب و بطحا *** مکه از قدوم وی به ز عرش اکبر شد
از ولادت زهرا عالمی منور شد
حوریان شده نازل بر خدیجه کبری *** خادمه بود مریم، قابله شده حوا
خانه رسول حق به ز جنة المأوی *** از فروغ روی او آسمان پر ز اختر شد
از ولادت زهرا عالمی منور شد
نور حق تجلی کرد، فاطمه هویدا شد *** بر شهادت باری، لب گشود و گویا شد
زان کلام جان افزا، برتر از مسیحا شد *** گلشن جهان از وی پر ز مشک و عنبر شد
از ولادت زهرا عالمی منور شد
از ولای مهر او قلب شیعیان روشن *** زین نسیم رحمت حق چهره زمین گلشن
از تجلیات وی، کاخ دین بود متفن *** طی شده خزان وادی نوبهار دیگر شد
از ولادت زهرا عالمی منور شد
(* * * محمد تقی مقدم)

نور چشم مصطفی

آسمان امشب ز شادي غرق در زيور بود *** ديده بگشا آسمان را جلوه ديگر بود
 هاله کرده ماه خرمن کرده از فرط نشاط *** زهره را صهبا و پروين را به کف ساغر بود
 از زمين تا آسمان خيل ملايک موج زن *** همچو دريائي که پر از لؤلؤ و گوهر بود
 بيستم ماه جمادي ثاني از الطاف رب *** شد منور خانه اي کز آن پيغمبر بود
 گشت طالع زهره زهراي اطهر از افق *** آن که بر فرق همايونش نبي(صلي الله عليه وآله) افسر بود
 از خديجه(عليها السلام) شد تولد دختری کز پرتوش *** مهر از ارزش فتاد و ماه بي منظر بود
 حضرت صديقه کبري جناب فاطمه *** آن که راضي بر رضاي خالق اکبر بود
 زد قدم بر عرصه گيتي و گيتي مفتخر *** بر وجود اقدسش زان روز تا آخر بود
 شد تولد همسر بي مثل و مانند علي(عليه السلام) *** (رحمة للعالمين) صلي الله عليه وآله (را بهترين دختر بود
 شد تولد دختری در خانه ختم رسل *** آن که سادات معظم را مهين مادر بود
 گوهر دريائي عصمت اختر برج شرف *** نور چشم مصطفی(صلي الله عليه وآله) (محبوبه داور بود

حضرت حوا و ساره حاجب درگاه او *** پاسبان آستانش مريم و هاجر بود
 اولين آل محمد(صلي الله عليه وآله) دخت ام المؤمنين *** همسر او شاه مردان ساقی کوثر بود
 ام پاک مجتبي(عليه السلام) (و شاه مظلومان حسين) عليه السلام *** (مام زينب) عليها السلام (، مادر
 کلثوم) عليها السلام (غم پرور بود
 ذات پاک اوست علياحضرت دنيا و دين *** بانوان عالم اسلام را سرور بود
 با همه عزّ و وقار و حشمت و جاه و جلال *** از جفای گردش چرخ و فلک مضطر بود
 باري اين عيد همايون بر تمام شيعيان *** فرخ از الطاف اين بانوي والا فر بود
 پيروي از پرسش محشر ندارد وحشتي *** چون شفيعش حضرت صديقه اطهر بود
 (حاج علي اکبر پيروي)

* * *

ميلاد حضرت زهرا(س)

به ساقی ای صبا بگو حاجت ما برآورد *** ساغری از برای ما ز آب کوثر آورد
به ساغر لطیفه گو بگو لطیفه ای بگو *** که مطرب از ره وفا چنگ به مضمهر آورد
بگو به ماه آسمان به خود نبالد این قدر *** که ماه بی قرین من سر از افق درآورد

261

ماه جمادی آمده موقع شادی آمده *** باز منادی آمده که نخل دل برآورد
دوباره گشته این جهان به رتبه برتر از جنان *** که حق به خیل بانوان هادی و رهبر آورد
دوش شنیدم این ندا که امشب از ره وفا *** برای ختم الانبیاء خدیجه دختر آورد
چه دختری که مظهر شرم حیا و عفت است *** چه عفتی که عصمتش صفای دیگر آورد
نیافریده ذات حق به جز خدیجه مادری *** که دختری چو فاطمه پاک و مطهر آورد
به بحر رحمتش خدا بیافریده یک صدف *** که یازده گهر از او ز صُلب حیدر آورد
خدا برای عقل کل، دختری همچو برگ گل *** به کوری دو دیده مردم ابتر آورد
بهر نثار مقدمش ز فرّ و شادی و شمع *** لعل و گهر طبق طبق مریم و هاجر آورد
به شأن دخت مصطفی جبریل امشب از سما *** چو برگ گل ورقورق آیه ز داور آورد
ساره و کلثوم از جنان به امر خالق جهان *** مشک و گلاب و عنبر و عطر معطر آورد
حور و پری گه از یمین، گه از یسار در زمین *** حضور فاطمه ببین عود به مجمر آورد

262

ندیده مهر مادری چو خاتم پیغمبران *** فاطمه را خدای او به جای مادر آورد
قدم نهاد در جهان مایه فخر بانوان *** آن که چو مجتبی حسن به سرو آن سرآورد
مهین حبیبه خدا دیده گشود از وفا *** که چون حسین آیتی خصم ستمگر آورد
عین عیون عابدین مام امام پنجمین *** آمده بهر مؤمنین مذهب جعفر آورد
به سان کاظم و رضا همچو تقی شیر خدا *** برای رهبری ما رهبر و سرور آورد
همچو تقی عسکری هادی میر و رهبری *** ز بهر حفظ دین حق ماه منور آورد

(ژولیده نیشابوری)

* * *

آسمان مگه

امشب در آستان رضا جشن دیگر است *** بزمی که چون بهشت برین روح پرور است

از آسمان مگه برآمد ستاره ای *** کآفاق از فروغ جلالش منور است

بر خاکیان رسید بشارت ز آسمان *** میلاد باسعادت ز هرای اطهر است

از ره رسید موکب بانوی بانوان *** کاینه تمام نمای پیمبر است

263

در زهد و پاکدامنی و عصمت و وقار *** آموزگار مریم و سارا و هاجر است

فرض است پاس حرمت ناموس کبریا *** کاو مظهر عفاف خداوند اکبر است

خرم ز نخل قامت او باغ مصطفی است *** روشن ز نور چهره او چشم حیدر است

سرلوحه فضیلت و سرمایه عفاف *** گنجینه لئالی و دریای گوهر است

آزار فاطمه، بود آزار مصطفی *** همچون رضای او که رضای پیمبر است

در بوستان فضل سراینده بلبلای *** بر آسمان شرم فروزنده اختر است

پرورده خدیجه کبری که کاینات *** از مژده ولادت او غرق زیور است

در مولودیه حضرت زهرا(علیها السلام)

باده بریز ساقیا به جام می گسارها *** از آن می ای که داده حق وعده به بی قرارها

که دیده ها شود برون ز قید انتظارها *** از پس پرده شد عیان چهره پرده دارها

شکوه دیگری خدا داده به روزگارها *** به گوش جان رسد ندا ز طرف جویبارها

264

که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی

بیا بیا به جمع ما می طهور می دهند *** خدمت پیر پیروان اذن حضور می دهند

خط امان ما ازین جشن و سرور می دهند *** به سوی روضه جنان برگ عبور می دهند

برگ عبور ظلمت از جلوه نور می دهند *** به شعر عارفانه ام حدّ شعور می دهند

که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی

گفت خدا به آسیه عود به مجمر آورد *** می طهور از جنان ساره به ساغر آورد

قماط مریم آورد، گلاب هاجر آورد *** حامل وحی سرمدی سوره کوثر آورد

که بهر ختم الانبیا خدیجه دختر آورد *** چه دختری که مرغ دل نغمه ز دل برآورد
که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی
مژده بده به عاشقان روح مجسم آمده *** سوره کوثر از خدا برای خاتم آمده
به نزد ختم الانبیا ز خلد آدم آمده *** نوح نبی به خدمت نیر اعظم آمده

265

خلیل با کلیم حق همدل و همدم آمده *** برای عرض تهنیت مسیح مریم آمده
که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی
اوست که ز امر کبریا فاطمه هست نام او *** اوست که شهد بندگی ریخته حق به جام او
عرض سلام می کند نبی به احترام او *** علی قیام می کند مقابل قیام او
شرم و حیا، حیا کند ز عفت کلام او *** خوش آن زنی که می کند پیروی از مرام او
که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی
فاطمه ای که هستی جهان بود ز هست او *** عالمه ای که داده حق کلک قضا به دست او
چرخ بود مدور از گردش چشم مست او *** هر آن زنی که می خورد ز ساغر الست او
بهشت را به او دهد خدا به ناز شست او *** مشی و مرام ما بود ایده حق پرست او
که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی
اگر نبود فاطمه حدوث را قدم نبود *** اگر نبود فاطمه حیات را عدم نبود

266

اگر نبود فاطمه رسول محترم نبود *** اگر نبود فاطمه اتم هر نعم نبود
اگر نبود فاطمه سوره و القلم نبود *** اگر نبود فاطمه کتیبه ای رقم نبود
که از نسیم رحمت و عطای ذات سرمدی *** مشام دهر مشک بو شد از گل محمدی
(ژولیده نیشابوری)

* * *

معنی کوثر

ای نادره جهان هستی *** وی جلوه جاودان هستی
ای ذات تو، اصل آفرینش *** وی از تو به پا جهان هستی

اي گلبن گلشن رسالت *** وي ميوه بوستان هستي
اي ماه منير برج عصمت *** تابنده به آسمان هستي
تو جان محمدی و، باشد *** آن نور يگانه، جان هستي
در آينه رخ تو پيدااست *** آن صورت بي نشان هستي
اي دست خدا در آستينت *** خاک درت، آستان هستي
اي فاطمه! اي عزيز داور! *** اي معني جاودان كوثر!

* * *

اي اسوه بانوان عالم *** شد زن به وجود تو، مُكْرَم
انسان به كمال تو، مُباهي *** نسوان ز جلال تو، معظم
گر خاتم انبياست، احمد *** هستي تو نگين دست خاتم
جان تو، كرامت مصوّر *** جسم تو، حقيقت مجسم

267

بردي بي پاس حق، بسي رنج *** خوردي بي حفظ دين، بسا غم!

(محمود شاهرخي جذبه)

* * *

مولوديه امام حسن عليه السلام)

ده مژده كه دل، واله و شيدا شده امشب *** مست از مي گلرنگ ظهورا شده امشب
چون خلد برين توده غبرا شده امشب *** در محفل ما غلغله برپا شده امشب
صدها گره از مشكل ما واشده امشب *** از لطف خدا شاد دل ما شده امشب
خوش باش كه آن گم شده پيدا شده امشب *** از پرده برون يوسف زهرا شده امشب
ساقی بده مي تا بگشم نفس دني را *** بيرون كنم از خانه دل ما و مني را
برخيز و خبر كن تو اويس قرني را *** تا آن كه كند دام غزال خنتي را
جبرئيل ندا داد رسول مدني را *** برخيز و ببين جلوه حُسن حسني را
كز حُسن حسن عرش مصفا شده امشب *** از پرده برون يوسف زهرا شده امشب

268

برخیز که آن دلبر سیمین بدن آید *** خوش باش که استاد اساتید حسن آمد
بلبل به صف آرای صحن چمن آمد *** آهوی ختایی ز دیار خُنن آمد
در نیمه ماه رمضان ماه من آمد *** یعنی که حسن نور دل بوالحسن آمد
کز شوق رخس دیده چو دریا شده امشب *** از پرده برون یوسف زهرا شده امشب
او آمده بیدار کند فکر بشر را *** با تیشه عدلش بگند ریشه شر را
آرد به صدا یک تنه ناقوس قدر را *** با صلح و صفا رام کند فتح و ظفر را
(ژولیده نیشابوری)

* * *

میلاذ امام حسن (علیه السلام)

آن شب مدینه تشنه شهد سخن بود *** در جوهر شهد سخن وصف حسن بود
آن شب مدینه بود و عطر جانفزایش *** فریاد شادی بود و رقص کوچه هایش
آن شب ملایک دسته دسته افشان *** می آمدند از عرش در بزم بهاران
آن شب طلوع مطلع الفجر ظفر بود *** آینه دار سفره فتح سحر بود

آن شب خلیل بت شکن از شوق دیدار *** دامن کشان آمد به گلزار از دل نار
آن شب گل از شاخ هدایت چید موسی *** بی لُن ترانی روی حق را دید موسی
آن شب مسیحا مست و شیدای حسن بود *** سر تا قدم محو تماشای حسن بود
آن شب نبی از کوثرش تفسیر می گفت *** از خنده زهرا علی تکبیر می گفت
آن شب گلی از باغ عصمت چید زهرا *** حُسن خداداد حسن را دید زهرا
آن شب خدا از دوش زهرا بار برداشت *** یعنی نقاب از چهره دلدار برداشت
آن شب علی مست می قالوا بل بود *** شب زنده دار رحمت ماه خدا بود
شمس ولایت را دلیل راه آمد *** ماه خدا را در حقیقت ماه آمد
یوسف اگر در خواب ببند روی ماهش *** تا روز محشر می شود محو نگاهش
از مقدم او ملک هستی فر گرفته *** یعنی همای رحمت حق پر گرفته
او مصطفی و مرتضی را نور عین است *** آینه دار سنگر خون حسین است

از صلح او عالم سراپا ناز گردید *** عاشوریان را باب نهضت باز گردید
 نام حسن را بر زبان راندند با هم *** آیات شام قدر را خواندند با هم
 در سخن در وصف آن نوزاد سفتند *** میلاد او را بر نی تبریک گفتند
 درباره اش این بس که گفته حیّ ذوالمنّ *** از خلقت زیبایی اش بر خویش احسن
 او مظهر الحسناي ذات کردگار است *** پرورده پرورده پروردگار است
 او را به قرآن ذات حق تقدیر کرده *** توصیف او را آیه تطهیر کرده
 شد نام او سرلوحه آیین احمد *** از صبر او پاینده شد دین محمد(صلي الله عليه وآله)
 (ژولیده نیشابوري)

* * *

صلح دشمن شکن

رمضان آمده با مژده میلاد حسن *** بهترین کار، درین ماه بُود یاد حسن
 الحق این ماه صفا بخش و دل افروز خداست *** بهترین آینه حُسن خداداد حسن
 وسط سفره که ممتازترین جای بُود *** شد به خوان رمضان، مطلع و میلاد حسن

ای که در شدت و غم نادِ علی می گویی *** خوش بُود، در شب میلاد حسن، ناد حسن
 صلح دشمن شکن و صابری و پیروزی *** اولین رمز قیام است به ارشاد حسن
 یازده سال، حسین بن علی صبر نمود *** طبق آن صلح حکیمانه، به انشاد حسن
 نقشه نهضت خونین حسینی از اوست *** جاودان، کاخ حسین است، ز بنیاد حسن
 لحظه ای در ره پیکار، نمی کرد درنگ *** گر که هفتاد و دو تن بود، به امداد حسن
 هرکجا بانگ حسین بن علی هست بلند *** می توان گوش فراداد، به فریاد حسن
 فارغ از غصّه، ثناگوی حسن باش حسان *** که تویی در دو سرا بنده آزاد حسن
 (چایچیان حسان)

* * *

در وصف ولادت امام حسن مجتبی(علیه السلام)

گویند بر دلدادگان دلداز ما باز آمده *** از بهر دلجویی ما آن یار طنّاز آمده

اسرار دل با کس مگو چون محرم راز آمده *** گو بر مسیحیون مسیح از بهر اعجاز آمده

بر موسویان مژده ده موسی سرافراز آمده *** بهر تماشای حسن یوسف به صد ناز آمده

272

تا جلوه گر شد از افق روی دل آرای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

برگو به ساقی ساغری از آب کوثر آورد *** بر خادم مجلس بگو تا عود و عنبر آورد

کامشب ولی عهدی خدا از بهر حیدر آورد *** بهر علی زیباگلی زهرای اطهر آورد

جبریل بهر مقدمش صدها طبق زر آورد *** صدها طبق لعل و گهر میکائیل از در آورد

تا که کنند از جان و دل زیب قدم های حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

چشم حقیقت باز کن روی دل آرایش ببین *** با دیده حق بین نگر رخسار زیبایش ببین

نور خدایی جلوه گر از فرق تا پایش ببین *** صد یوسف زیباچین محو تماشایش ببین

سرو روان را در شگفت از قد رعنائش ببین *** خلق جهان را سربه سر غرق تمنایش ببین

کاین سان دل دلدادگان، گردیده شیدای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

او آمده با صلح خود اسلام را احیا کند *** نخل و لا را بر دهد مُشتِ عدو را و اکتد

رونق به دین حق دهد فرمان حق اجرا کند *** کانون عدل و داد را جاوید و پابرجا کند

273

کاخ ستم را زیرورو با آن ید بیضا کند *** با صلح خود پرونده عاشور را امضا کند

دین خدا پاینده شد از فکر بازت ای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

امشب ید قدرت نما از آستین آید برون *** از چشمه چشم فلک دُرّ ثمین آید برون

زیرا که از جیب افق ماهی مهین آید برون *** کز شرم روی ماه او مه شرمگین آید برون

امشب گلی از گلشن حبل المتین آید برون *** از دامن دخت نبی سلطان دین آید برون

کاین سان زبانم روز و شب گردیده گویای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

تا پرده از رخسار خود آن یاسمین در برگرفت *** مه از نظر پنهان شد و خورشید در خاور گرفت

دست نیایش سوی حق داماد پیغمبر گرفت *** عالم ز یمن مقدمش هم زیب و هم زیور گرفت

کاین سان زبان روز و شب گردیده گویای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

تا پیش حق وصفش حَسَن خُلُقش حَسَن خُویش حَسَن *** قَدَرش حَسَن صیرش حَسَن القاب دلجویش حَسَن
فکرش حسن ذکرش حسن طاق دو ابرویش حسن *** لطفش حسن جودش حسن رنگش حسن بویش حسن

274

صلحش حسن عدلش حسن دادش حسن رویش حسن *** دستش حسن حُسنش حسن قدش حسن مویش حسن
ژولیده شد از جان و دل خاک ره پای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
(ژولیده نیشابوری)

* * *

جامع حُسن خدایی

شب عید است یثرب همچو طور ایمن است امشب *** فروزان خانه زهرا ز نور ذوالمن است امشب
گشوده دیده حق بین حسن در دامن زهرا *** که زهرا را تجلی خدا در دامن است امشب
کند ورد زبان ختم رسولان قل هو الله را *** که چشم او به این نوباه خود روشن است امشب
نهان گلشن توحید بخشیده ثمر آری *** که ذکر لب ملائک را نوای احسن است امشب
پیمبر شاد و حیدر شاد و زهرا شاد از این مولود *** ولیکن از حسادت کور چشم دشمن است امشب
گلستان بیت زهرا را نگر از روی نیکویش *** سرای وحی از روی حسن چون گلشن است امشب
از این زیباپسر دور است آری چشم بدخواهان *** که چون اِنّا فتحنایش به تن پیراهن است امشب
مگر باغ ارم از خر می شد دامن زهرا *** که از روی حسن پر لاله و پرسوسن است امشب

275

پیمبر عارض او را ببوسد هر دم از شادی *** بلی آن چهر زیبا را گه بوسیدن است امشب
حسن آن جامع حُسن خدایی در وجود آمد *** که حُسنش حُسن یوسف را به خوبی رهن است امشب
ببر ثابت تو اندر پیشگاه خواجه عالم *** بگو این شعر نزدت عرض تبریک من است امشب
(گلزار ثابت)

* * *

در منقبت امام حسن بن علی(علیهما السلام)

ای علوی ذات و خدایی صفات *** صدر نشین همه کاینات
سید و سالار شباب بهشت *** دست قضا و قلم سرنوشت

زاده طوبی و بهشت برین *** نور خدا در ظلمات زمین
نور دل و دیده ختمی مآب *** سایه ای از پرتو تو آفتاب
علت غایبی همه ممکنات *** عمر ابد داد به آب حیات
پاک ترین گوهر نسل بشر *** جن و ملک بر قدمش سوده سر
صاحب عنوان بشیر و نذیر *** بر فلک وحی سراج منیر
آینه پاک که نور خدا *** تابد از این آینه بر ما سوا
باب تو سر سلسله اولیاست *** چشم پر از نور خدا مرتضی است
مادر تو دخت پیمبر بود *** آیه ای از سوره کوثر بود
پرده نشین حرم کبریا *** فاطمه آن زهره زهرای ما
عاشق کل حضرت سلطان عشق *** خون خدا، شاه شهیدان عشق
با تو ز یک گوهر و یک مادر است *** ظلّ خدایی تواس بر سر است
آیه تطهیر به شأن شماس است *** حکم شما امر اولوالامر ماست

سینه سینای شما طور وحی *** نور شما شاخه ای از نور وحی
در رمضان ماه نشاط و سرور *** ماه دعا ماه خدا ماه نور
نورفشان شد ز دو سو آسمان *** در دو افق تافت دو خورشید جان
وحی خدا از افق ایزدی *** نور حسن از افق احمدی
مشک و گلابی به هم آمیختند *** در قدح اهل ولا ریختند
ای رمضان از تو شرف یافته *** نور تو بر جبهه او تافته
نیمه ماه رمضان عزیز *** گیسوی مشکین تو شد مشک بیز
نور خدا تافت از آن روی ماه *** خاصه از آن چشم درشت سیاه
سرخي گل عکس گل روی توست *** طلعت شب سایه گیسوی توست
روز که خورشید درخشان صبح *** سرزند از چاک گریبان صبح
سرخي آن نور و پگاه سپید *** روی افق نقش تو آید پدید
ای رخ تو در رمضان بدر ما *** هر سر موی تو شب قدر ما

دیده که بی نور تو شد، کور به *** سر که نه در پای تو، در گور به

بعد علی شاخص عترت تویی *** وارث میراث نبوت تویی

مصلحت ملت اسلام و دین *** کرد تو را گوشه عزلت نشین

(ریاضی یزدی ریاضی)

* * *

تولد امام حسن(علیه السلام)

مژده که پیک سرمدی در بر دلبر آمده *** برای عرض تهنیت نزد پیمبر آمده

حضرت آدم از جنان دست به ساغر آمده *** نوح نبی به صد شعف به صید گوهر آمده

277

خلیل بت شکن ببین جلوه گر از در آمده *** دست به سینه با عصا کلیم داور آمده

مسیح حق مفسر سوره کوثر آمده *** ز آن که شب ولادت سبط پیمبر آمده

ملک ز عرش می زند بانگ به امر سرمدی *** طعنه به مشک می زند عطر گل محمدی

باز طبیعت از سفر مژده رحمت آورد *** که حق ز بحر رحمتش گوهر عصمت آورد

خلقت جاودانه ای بهر طبیعت آورد *** به جام لاله یاسمن می محبت آورد

بنفشه بهر نسترن جامه وحدت آورد *** به ماه رحمت خدا فاطمه عزت آورد

یاس به پاس بندگی نفخه نشأت آورد *** واژه عشق طبع من به شکر نعمت آورد

ملک ز عرش می زند بانگ به امر سرمدی *** طعنه به مشک می زند عطر گل محمدی

خدا به خاطر حسین دعوت عام می کند *** به خاطر حسن خدا باده به جام می کند

سفره فیض عام را پر از طعام می کند *** حرمت شام قدر را به ما تمام می کند

ثبت به دفتر قضا صلح و قیام می کند *** به لوح سینه قدر نقش کلام می کند

278

باز در بهشت را ماه صیام می کند *** طلوع فجر عشق را خدا سلام می کند

ملک ز عرش می زند بانگ به امر سرمدی *** طعنه به مشک می زند عطر گل محمدی

گفت نبی به مرتضی داده خدا پسر تو را *** خلعت جاودانه ای نموده حق به بر تو را

شمس ولایتی تو خود داده خدا قمر تو را *** خیل کثیر می دهد ز نسل این پسر تو را

هست حسن وديعه اي ز حي دادگر تو را *** به پا شود ز صلح او زمينه ظفر تو را
بوسه بزن به لعل او که تا دهد شکر تو را *** هديه نموده ذات حق گران ترين گهر تو را
ملک ز عرش مي زند بانگ به امر سرمدي *** طعنه به مشک مي زند عطر گل محمدي
داده خدا به فاطمه دلبر و دلربا حسن *** که هست ز امر سرمدي ز فرق تا به پا حسن
دست حسن عطا حسن جود حسن سخا حسن *** صبر حسن ثمر حسن صلح حسن صفا حسن
مهر حسن وفا حسن نسخه حسن دوا حسن *** حجت کبريا حسن وصي مرتضي حسن
ميوه قلب فاطمه شهره به مجتبي حسن *** زمينه ساز نهضت قيام کربلا حسن

279

ملک ز عرش مي زند بانگ به امر سرمدي *** طعنه به مشک مي زند عطر گل محمدي
يوسف مصر مي زند بوسه به خاک پاي او *** دل از بهار مي برد نکهت جانفزي او
نشئت جان دهد به ما جان جهان فدائي او *** به روز حشر مي خرد ناز و را خدائي او
عفو گناه مي کند حضرت حق براي او *** دوستي خدا بود دوستي و ولاي او
مرضي ذات حق بود در دو جهان رضاي او *** بهشت جانفزا صفا گرفته از صفاي او
ملک ز عرش مي زند بانگ به امر سرمدي *** طعنه به مشک مي زند عطر گل محمدي
ز جلوه جمال او تجلي خدا ببين *** چشمه چشم مست او مسبب بقا ببين
نقش به غنچه لبش اجابت دعا ببين *** مست ز شهد بوسه اش خاتم الانبيا ببين
خنده فاطمه نگر شادي مرتضي ببين *** ز فرق تا به پاي او صفات کبريا ببين
غرق شعف مدينه را به يمن مجتبي ببين *** نزول رحمت خدا به پاس ناخدا ببين
ملک ز عرش مي زند بانگ به امر سرمدي *** طعنه به مشک مي زند عطر گل محمدي

280

آمده او قيام را به صلح خود رقم کند *** به صلح واقعي خود نخل ستم قلم کند
که از کرامت حسن سفره پس از نعم کند *** حاتم طي ز جود او قامت خویش خم کند
مدينه را ز مقدمش چو روضه ارم کند *** ز شادي ولادتش زهر به جام جم کند
ملک ز عرش مي زند بانگ به امر سرمدي *** طعنه به مشک مي زند عطر گل محمدي

(* * * ژولیده نیشابوري)

ميلاد حضرت سيدالشهدا عليه السلام

مژده اي دل كز ره امشب جان جانان آمده *** جان جانان در جهان از راه احسان آمده
خلق عالم را صفا بخش دل و جان آمده *** اي محبان بار ديگر ماه شعبان آمده
ملك هستي غرق رحمت گشته از اين فيض عام
ساقيا برخيز و ما را باز مي در جام كن *** شعلهور جان مرا از آب آتش خام كن
در ميان مردم دنيا مرا گمنام كن *** يا چو مجنونم اسير عشق بي فرجام كن
بيش از اين داري مرا حيران چرا هر صبح و شام
تا سحر مي سوخت جانم دوش از داغ فراق *** بود سرتاپاي من گويي همه در احتراق

281

ناگهان زد هاتف غييم نداي اشتياق *** كز چه بنشستي چنين مغموم در كنج و ثاق
خيز از جا كآمد از ره خسرو شيرين كلام
سرو باغ دين گل گلزار پيغمبر حسين *** سبط خير المرسلين سلطان بحر و بر حسين
زيب آغوش و ضيائي ديده حيدر حسين *** ميوه قلب بتول و حجت داور حسين
شد رخ ماهش ضيا بخش دل خير الانام
چون ز رنج عصمت آن دُر دانه آمد در وجود *** گشت روشن از فروغش عالم غيب و شهود
باب لطفش را خدا بر عالم امكان گشود *** جبرئيل آمد به سوي خانه زهرا فرود
گوييا بهر نبي دارد ز سوي حق پيام
اي حسين اي شهر يار ملك دين و سروري *** اي درخشان آفتاب چرخ حسن و دلبري
اي كه در عالم زدي از عشق كوس بر تري *** كرده اي در راه خود عشاق را از خود بري
دست ماه و دامن لطف تو اي والامقام
اي كه مركب تاختي هر سوي در ميدان عشق *** اي كه سر انداختي چون گوي در چوگان عشق
اي كه بودي روز و شب سرگشته و حيران عشق *** روح عشق و قلب عشق و جسم عشق و جان عشق
ريخت ساقاي از ازل آري مي عشقت به جام

282

اي قرار جان زهرا زينت عرش برين *** نور چشم مصطفي اي خسرو دنيا و دين

باعث ایجاد خلق اولین و آخرین *** بنده عشقت نجومی سوده بر خاکت جبین

از کرم دریاب او را ای ولی ذوالکریم

(* * * نجومی خراسانی)

میلاذ امام حسین) علیه السلام)

شکر لله که جهان بار دگر احیا شد *** در رحمت به رخ خلق دو عالم و اشد

دل ما از نعم رحمت حق شیدا شد *** همچو فردوس برین روی زمین زیبا شد

مژدگانی بده ای دل که به شادی و خوشی *** جشن میلاذ حسین بن علی برپا شد

در شب سوم شعبان به دو صد جلوه گری *** صاحب یک پسر خوش سیری زهرا شد

جلوه گر شد ز افق کوکب بخت بشری *** که مقام بشریت ز حسین پیدا شد

شد نبی شاد و علی خرم و زهرا مسرور *** که گل سرسبد گلشن طاها و اشد

روز روشن به بر چشم عدو گشت سیاه *** تا که خورشید شب افروز جهان آرا شد

پیش از این واقعه آزادی از بهر بشر *** قطره ای بود ز یمن قدمش دریا شد

آمد آن مظهر آزادی و آزادی *** که رژیم ستم از قدرت او ملغی شد

آمد آن شیر شجاعت که به هنگام نبرد *** زهره شیر زیان آب از آن مولا شد

آمد آن پاک سرشتی که جناب موسی *** از ید قدرت حق مات ید بیضا شد

آمد آن منبع لطف و کرم و جود و سخا *** که ز خوان نِعْمَش نفس بشر احیا شد

مجمع پنج تن از آمدنش شد کامل *** حکم توشیح قوانین خدا اجرا شد

بوسه زد بر لب و رخسار وی و گفت نبی *** سند چوب به دندان زدنت امضا شد

نقشه قتل تو در کربُ بلا ریخته شد *** سبط آزادگیت زیب و فر دنیا شد

حکم ببردن انگشت و سرت شد تصویب *** سرگذشت سر تو همچو سر یحیی شد

سرگذشت تو گذشته است ز توصیف بلا *** با گذشت تو بپا مکتب دین ما شد

(ژولیده نیشابوری)

* * *

در مدح حضرت سید سجّاد امام زین العابدین) علیه السلام)

ارغوان سرماییه بگرفته است از کان بدخش *** یاسمین پیرایه بگرفته است از درّ ثمین
بانگ چنگ رامتین (1) آید همی از نای مرغ *** دارد اندر نای گویی مرغ، چنگ رامتین
نیستند ار بلبل و صلّصل (2) چو من عاشق چراست *** بانگ صلصل صبر سوز و ناله بلبل حزین
بگذری چندان که در هامون بنفشه است و سمن *** بنگری چندان که در بستان گل است و یاسمین
مرغ اشعار فرزدق کرده پنداری ز بر *** در تنای خواجه سجّاد زین العابدین
وارث پیغمبر و حیدر، علی بن الحسین *** چیست میراثش علوم اولین و آخرین
معنی رکن و مقام و صورت خیرالانام *** (3) زاده شُبّیر (4) فرزند امیرالمؤمنین
همچو عمّ خود حلیم و همچو باب خود صبور *** مرتضی آسا جواد و مصطفی آسا امین
چون به محراب اندرون بگریستی از بیم حق *** آمدی رضوان و بستردی سرشکس زآستین

1- چنگ رامتین: رامتین را نام شخصی دانسته اند که واضع چنگ بوده است.

2- صلّصل: (بر وزن بلبل) به معنی فاخته (غیاث اللغات).

3- خیرالانام: بهترین مردم. در حقیقت لقبی است برای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سوس) اولاد طاهرین و معصومین (علیه السلام) (آن حضرت).

4- شُبّیر: منظور حضرت امام حسین (علیه السلام) است.

پیشوای چارمین است و به محراب اندرون *** تاقتی رویش چو خورشید از سپهر چارمین
این شنیدستی که در محراب طاعت خویش را *** ازدها آسا بدو بنمود ابلیس لعین
خواجه نندیشید و روی از قبله طاعت نتافت *** کش ندا از غیب آمد انت زین العابدین
کرد داود پیمبر نرم آهن را به دست *** او به پند و موعظه دل های سخت آهنین
گر بگویم برترست از موسی عمران رواست *** کاین نترسید و بترسید او ز ثعبان مبین
حبّ او حصن حصین است و ز خشم کردگار *** گشت ایمن آن که آمد اندرین حصن حصین
بس که زانو با جبین در سجده پیش حق بسود *** سوده شد مانند زانوی هیونانش جبین

اي فروغ دیده پیغمبر و حیدر که هست *** بغض تو نار جحیم و حبّ تو ماء معین
با محبّان تو رضوان گوید اندر روز حشر *** هذه جناتُ عدن فادخلوها خالدين
نازش شُبَّیریان بر دوده شَبَّر ز توست *** ورنه شُبَّیر و شَبَّر هر دو همالند و قرین
شهریاران عجم را زین سپس تا رستخیز *** از تولّای تو باشد شوکت اسلام و دین...
(* * * سروش اصفهانی)

سید ساجدان

چو خورشید جمالش مشرق از برج کمال آمد *** خدا را شد جلوه گر بر خلق اشراق جمال آمد
شد از برج عبودیت عیان شمس ربوبیت *** تجلّی جمال آن جا تجلّی جلال آمد
ز مشرق تافت بدری مشرق اندر لیلۃ القدری *** که شمس طلعتش تمثال وجه بی مثال آمد
عیان بر ممکنات از نور واجب شد یکی ممکن *** که چون او ممکنی در بینش ممکن محال آمد
ز بستان امامت خاست سروی معتدل قامت *** که ظلّش عقول انبیا را اعتدال آمد
به سیمای حُسن دهر از حسین آورد فرزندی *** که احسن احسن از جان آفرینش بر خصال آمد
توان در صبر و حلمش یافت علمش را که در عالم *** کمال علم آن دارد که حلمش را کمال آمد
روا باشد گرش در رتبه شمس الاولیا خوانم *** که در چرخ عبودیت جمالش بی همال آمد
نبی را رفراف آمد توسن معراج و این شر را *** به سیر ناقه تا معراج احمد انتقال آمد
چو معراج محمّد(صلی الله علیه وآله) نیستی بود از تعیین ها *** به معراج این علی را با محمّد(صلی الله
علیه وآله) اتصال آمد
چنان در نیستی معراج کرد آن شاه لاهوتی *** که این خرگاه هستی همچو گردش از پغال آمد

از آن روز سید آمد ساجدین را نزد مشتاقان *** که در لیل و نهارش سجده کردن اشتغال آمد
اگر خواهی ز حالش بو بری بنگر در آثارش *** که اهل حال را بویی ز حالش از مقال آمد
بنوش از جام توحید کلامش گر عطش داری *** که جان تشنه کامان زنده زین آب زلال آمد
هر آن کو عبد حق گشت مرآت جمال حق *** خدا را اندر او بنگر که مرآت جمال آمد
مرا دیدار یزدان تا ابد دیدار او باشد *** که این چهره از ازل مرآت حسن لایزال آمد

فواد اندر دو عالم از تو دیدار تو می خواهد *** که از فضل توانش هم این لسان و این سؤال آمد

(فواد کرمانی)

* * *

جشن آسمانی

جشن میلاد امام چارمین آمد پدید *** روز وجد مؤمنات و مؤمنین آمد پدید

درهٔ التاج فضیلت جوهر علم لدن *** حضرت سجّاد زین العابدین آمد پدید

یک فلک مجد و کرامت یک جهان اجلال و فر *** در رخ انسان به چهری دلنشین آمد پدید

یک جهان تسلیم یک عالم رضا یک دهر فضل *** آسمانی آفتابی بر زمین آمد پدید

288

فلک دریای ولایت موج اقیانوس فضل *** خازن علم الهی، قطب دین آمد پدید

نور چشم خامس آل عبا زین العباد *** شافع عصیان به روز واپسین آمد پدید

عرشیان انگشت عبرت بر دهان دارند از آن *** کاین چنین گوهر چه سان از ماء و طین آمد پدید

عابدین را گاه رنج آرام جان آمد زره *** ساجدین را روز غم یار و معین آمد پدید

آن چه را می جست دل در آسمان ها قرن ها *** در زمین آن مقتدای آن و این آمد پدید

چرخ هستی را چنان شمس الضحی آمد عیان *** بحر ایمان را چنین در ثمین آمد پدید

مجمع البحرین دانش، مخزن الاسرار حقّ *** فیض سرمد، متن قرآن مبین آمد پدید

کاخ ایمان را از او رکنی رکین شد آشکار *** ملک هستی را از او حصنی حصین آمد پدید

وارث تخت سلونی تاجدار هل اتي *** حضرت طاها جناب یا و سین آمد پدید

از پی آوردن تبریک میلادش ز عرش *** باز گویا در زمین روح الامین آمد پدید

بازگو طایبی برای میمنت بر شیعیان *** روز میلاد امام چارمین آمد پدید

(* * * طایبی)

289

در مدح امام باقر (علیه السلام)

بهار آمد هوا چون زلف یارم باز مشکین شد *** زمین چون رویش از گل های رنگارنگ رنگین شد

نگارستان چینی شد زمین از نقش گوناگون *** چمن رشک ختن از یاسمین وز بوی نسرين شد

دل آشفته شد مو گلي از گلشن طاها *** اسير سنبلې از بوستان آل ياسين شد
 چه گويم از گل رویش؟ مپرس از سنبل مویش *** ز فيض لعل دلجویش مذاق دهر شیرين شد
 به ميزان تعادل با گل رویش چه باشد گل *** که با آن خرمن سنبل کم از یک خوشه پروين شد
 جمال جانفزاي او ظهور غيب مکنون بود *** دو زلف مشک ساي او حجاب عزّ و تمکين شد
 به باغ استقامت اولين سرو آن قد و قامت *** به ميدان کرامت شهسوار ملک تکوين شد
 سليل پاک احمد، زيب و زين مسند سرمد *** ابوجعفر محمد، باقر علم نبیین شد
 محيط علم ربّاني، مدار فيض سبحاني *** که در ذات و معاني ثاني عقل نخستين شد
 حقايق گو، دقايق جو، رقايق جو، شقايق بو *** سراج راه حق، کز او رواج دين و آيين شد
 مرارت ها چشيد آن شاه خوبان از بني مروان *** مگر آن تلخ کامي بهر زهر کين به تمرين شد

عجب نبود گر از آن اخگر سوزان سراپا سوخت *** چه او را شاهد بزم حقيقت شمع بالين شد
 براي يگه تاز عرصه ميدان جانبازان *** ز جور کينه مروانپان اسب اجل زين شد
 (غروي اصفهاني)

* * *

سرور ساقی کوثر

امشب ز لطف کبريا عالم همه پرنور شد *** شمس عيان شد در جهان ظلمت دوباره دور شد
 خفاش سان خصم ولي از نور تابان کور شد *** نور دو چشم ساقی کوثر از آن مسرور شد
 ابليس دید اين نور را آزرد و رنجور شد *** دل هاي مردان خدا پر از نشاط و شور شد
 آمد امام پنجمين از فاطمه بنت حسن *** چشم علي بن الحسين روشن از اين فخر ز من
 بيت امام ساجدين روشن شد از نور خدا *** از اين تجلي در عجب سگان عرش کبريا
 سبّوح گو، قدوس گو کرويبيان اندر سما *** گويي عيان آمد ز نو انوار ختم الانبيا
 آمد به دنيا زاده دخت امام مجتبي *** رویش حسن بويش حسين از نسل پاک مرتضي
 به به از اين زيبا پسر کز دامن عصمت بود *** از علم و حلم و فضل او دين نبی محکم بود

هم نام جدش مصطفي آن رهبر عالم بود *** مانند شاه لافتي فرمانده اعظم بود

* * *

باقر العلوم) علیه السلام)

ساقیا می ده که دل از اضطراب آید برون *** کز افق جای مه امشب آفتاب آید برون
آن چنان مستم کن ای ساقی که از فرط شغف *** جای اشک از دیده ام در خوشاب آید برون
بزم شادی کن بیا امشب به صد جاه و جلال *** تا ز پشت پرده یارم بی حجاب آید برون
شد شب میلاد مسعود امام پنجمین *** آن که توصیف صفاتش از حساب آید برون
زد قدم در عرصه گیتی گل گلزار عشق *** تا ز شرم روی او از گل، گلاب آید برون
خشم حق بین باز کن کز بارگاه قرب حق *** موکب نوباوه ختمی مأب آید برون
از قدوم میمنت با در دریای علم *** بوی مشک و عود و عنبر از تراب آید برون
تا منور ملک هستی گردد از نور رُخس *** یوسف فرخ رخ ما بی نقاب آید برون
آمد آن شاهي که آدم از برای دیدنش *** از جنان هق هق زنان غرق خضاب آید برون

292

آمد آن شاهي که موسی با عصا از کوه طور *** بهر دیدار رُخس با صد شتاب آید برون
آمد آن شاهي که بهر کسب فیض از محضرش *** حضرت عیسی بن مریم با کتاب آید برون
آمد آن فرمانروای مکتب صدق و صفا *** کز صفایش نخل ایمان کامیاب آید برون
آمد آن آموزگاری کز کتاب ناطقش *** از برای حل هر مشکل جواب آید برون

* * *

ولادت حضرت امام محمد باقر) علیه السلام)

دلَم پَر می زند امشب برای حضرت باقر *** که گویم شرحی از وصف و ثنای حضرت باقر
ندیده دیده گیتی به علم و دانش و تقوا *** کسی را برتر و اعلم به جای حضرت باقر
ز بهر رفع حاجات و نیاز خویش گردیده *** سلاطین جهان یکسر گدای حضرت باقر
زبان از وصف او الکن قلم از مدح او عاجز *** که جز حق کس نمی داند بهای حضرت باقر
نزیاد مادر گیتی ز بهر خدمت مردم *** به جود و بخشش و لطف و سخای حضرت باقر
بود عقل بشر مات و به حیرت عارف و دانا *** ز صدق و پاکی و مهر و وفای حضرت باقر

293

به ذرات جهان یکسر بود او هادی رهبر *** که جان عالمی گردد فدای حضرت باقر
به زیر ابر پنهان شد مه و خورشید از حجلت *** ز شرم نورروی دلربای حضرت باقر
برو کسب فضیلت کن چو مردان خدا ای دل *** ز بحر دانش بی منتهای حضرت باقر
اگر گردد شفیع ما به نزد خالق یکتا *** به هر دردی شفا بخشد دعای حضرت باقر
خدا ایمن کند او را ز بیم آتش دوزخ *** هر آن کس پا گذارد جای پای حضرت باقر
ز اندوه و غم و محنت بود آسوده و راحت *** به زیر سایه و تحت لوای حضرت باقر
بود ژولیده را این بس که از لطف خداوندی *** زند صبح و مسام از ولای حضرت باقر
(ژولیده نیشابوری)

* * *

نور دیده پیامبر(صلي الله عليه وآله)

ای ز سرو قد رعنا بر صنوبر طعنه زن *** و ای ز ماه روی زیبا مهر را رونق شکن
همچو من هر کس رخ و قد تو بیند تا ابد *** فارغ است از دیدن خورشید و از سرو چمن
گر خرامی صبحدم در طرف باغ ای گل عذار *** غنچه از شرم دهانت هیچ نگشاید دهن

ای تو شمع انجمن از فرط حسن و دلبری *** هر کجا دارند خوبان دو عالم انجمن
نسبت حسن تو با یوسف نشاید داد از آنک *** صد هزاران یوسف افتاده در چاه ذقن
چشم جادویت نموده شرح بابل مختصر *** بوی گیسویت شکسته رونق مشک ختن
کی توانم کرد وصف و چون تو انم داد شرح *** ز آنچه عشقت می کند ای نازنین با جان من
بس بود طبعم پریشان از غم زلفت مگر *** با خیال قد رعنایت کنم موزون سخن
در مدیح صادر اول امام پنجمین(علیه السلام) *** (کش بود مداح ذات ذوالجلال ذوالمنن
شبل حیدر سبط پیغمبر خدیو انس و جان *** مخزن علم النبیین کاشف سرّ و علن
حضرت باقر ضیای دیده خیرالنسا *** حامی شرع رسول الله هوادار سنن
جلّ اجلاله توانایی که گر خواهد کنی *** روز، شب، خورشید، مه، افلاک، غبراء، مرد و زن
دی به یک ایماي او گردد بهار و خار، گل *** بلبل و قمری شوند از امر او زاغ و زغن
بیولای آن گل گلزار دین نبود، اگر *** لاله خیزد در چمن یا سبزه روید از دمن

کوي او چون خانه حق قبله اهل يقين *** اسم او چون اسم اعظم دافع رنج و محن
هم به آدم شد مغیث و هم به نوح آمد معین *** هم به عیسی گفت: کلم هم به موسی گفت: لن
من چه گویم وصف ذاتش جز که عجز آرم به پیش *** در دریای حقیقت را که می داند ثمن؟
(صغیر اصفهانی)

* * *

امام صادق(علیه السلام)

من کیستم حقیقت حق را خزانه ام *** بیرون ز مرز فکر و خیال و فسانه ام
بنیانگذار مذهب و مسندنشین علم *** فیض مدام فلسفه عارفانه ام
سبط نبی و پور علی، نجل فاطمه *** الگوي صبر و صلح حسن را نشانه ام
آئینه دار نهضت سرخ حسینی ام *** چون عابدین به نخل عبادت جوانه ام
بحر العلوم باب من است و سخا و جود *** یک قطره ای بود ز یم بیکرانه ام
استاد فقه و فلسفه و منطق و اصول *** پرچم فراز علم به قاف زمانه ام
با این همه جلال در این جو قیرگون *** محصور کرده خصم ستم پیشه خانه ام

از یورش شبانه ابن الرّبیع پست *** آید به ناله سنگ ز سوز شبانه ام
لرزد به سان بید تن اهل بیت من *** تا می کشد ز خانه برون وحشیانه ام
آن بی حیا سواره و من با تن ضعیف *** پای پیاده در پی اسبش روانه ام
تندی کند که تند برو در بر امیر *** کندي اگر کنم بزند تازیانه ام
آنان که سوخته اند در خانه علی *** آتش زدند از ره کین درب خانه ام
(ژولیده اصفهانی)

* * *

صبح صادق

چون از افق برآید انوار صبح صادق *** در پای سبزه بنشین با همدمی موافق
شد موسم بهاران پر لاله کوهساران *** بستان پر از ریاحین صحرا پر از شقایق

بلبل که در غم گل می کرد بی قراری *** شکر خدا که معشوق آمد به کام عاشق
یک سو نشسته خسرو در بزمگاه شیرین *** یک سو نهاده عذرا سر در کنار وامق
ابر بهار گسترد دیبای سبز در باغ *** باد از شکوفه افکند بر روی آب قایق

297

بر آستان معشوق تسلیم شو که آن جا *** صاحب‌دلان نهادند پا بر سر علایق
زد بلبل سحرخیز فریاد شورانگیز *** کای مست خواب غفلت و ای بنده منافق
شد وقت آن که خوانند حمد و ثنای معبود *** شد گاه آن که نالند در پیشگاه خالق
از بوستان احمد بگذر که بلبل آن جا *** بر شاخ گل سراپد وصف جمال صادق (علیه السلام)
نور جمال صادق چون از افق برآمد *** شد صبح عالم آراش بر شام تیره فایق
از شرق و غرب بگذشت نور فضایل او *** چون آفتاب علمش طالع شد از مشارق
تن پیکر فضایل، جان گوهر معانی *** دل منبع عنایات رخ مطلع شوارق
همچون صدف ز دریا ذره‌های حکمت اندوخت *** چون گوهر وجودش شایسته بود و لایق
بر پایه کمالش محکم اساس توحید *** از پرتو جمالش روشن دل خلائق
خورشید برج ایمان، شمشاد باغ امکان *** گنجینه کمالات، سرچشمه حقایق
هادی شوند یکسر گر لحظه ای بتابد *** نور هدایت او بر جسم های عایق

298

بر لوح سینه اوست آیات حق هویدا *** وه! وه! عجب سوادى است با اصل خود مطابق
افکار تابناکش روشن تر از کواکب *** اندیشه های پاکش خرم تر از حدایق
آیین جعفری را بگزین که دردمندان *** درمان خویش جویند از این طبیب حاذق
شاهارس ندارد جز اشتیاق رویت *** بنمائی رخ که خلقی است بر دیدن تو شایق
در عرصه قیامت دست از تو برداریم *** کاندر شفاعت توست ما را رجای واثق
(دکتر قاسم رسا)

تولد امام جعفر صادق (علیه السلام)

باز طرح دیگری گردونه گردان نهاد *** از بدایع جلوه های تازه ای کیهان نهاد

ریخت طرّحي نو جهان با مقدم باد صبا *** دشت و بستان هر طرف بینی گلی الوان نهاد
ابر رحمت باز گوهر ریز و گوهر پاش شد *** بر گل سوری ز شبنم لؤلؤ و مرجان نهاد
باد عنبر سایی گردید و نسیم عنبر فروش *** طبله را عطار بست و قفل بر دکان نهاد
بلبل هجران کشیده در فضای گلستان *** سرخوش از دیدار گل شد، پرده الحان نهاد

299

بوستان و کوه و صحرا رونقی دیگر گرفت *** تاجی از بیجاده بر سر، لاله نعمان نهاد
این همه آثار هست از یمن شاه دین، امام *** جعفر صادق که ز احسان، قادر مئان نهاد
هفده ماه ربیع الاول، اندر جمعه، بود *** کاو قدوم اقدسش در عالم امکان نهاد
با طلوع آفتاب آسمان معرفت *** حق تعالی بر خلائق مئنت و احسان نهاد
کرد بر کون و مکان خورشید حق تابندگی *** زین تالؤلؤ بر جهان انواری از یزدان نهاد
بهر هور از مکتب علم و صفای جدّ و باب *** گشت و تاج فخر را بر تارک ادیان نهاد
از مقام شامخ علمی او شد مستفیض *** آن که اندر محضرش سر بر خط فرمان نهاد
اعلم و اتقی و افضل عاملی صدیق بود *** افقه و اعرف که رکن و پایه ایمان نهاد
مستجاب الدعوه و برهان حق و مقتدا *** بود و آیین را بنا بر حجّت و برهان نهاد
یافته دین محمد (صلی الله علیه و آله) (از وجودش اعتبار *** شیعه را مذهب به رسم جعفری بنیان نهاد
مفتخر دانشوران بودند از شاگردی اش *** بهر ترویج شریعت پای در میدان نهاد

300

تربیت فرمود شاگردان عالم بی شمار *** پایه های علم شیمی جابر حیّان نهاد
مام گیتی مثل او هرگز نزاید در قرون *** برتری او را خدا بر همسر و اقرا ن نهاد
گر زبان خامه عاجز آمد از توصیف او *** قدر و الایش عنان فکر، سرگردان نهاد
نامید از آستان خویش فرزین رامساز *** لطف تو شاهها به دل مرهم پی درمان نهاد
(عبدالحسین فرزین)

ولادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد *** باده در ساغر به عشق یار سیمین بر بریزد

مي سزد گر آب زر امشب براي وصف دلبر *** جاي جوهر از قلم بر صفحه دفتر بريزد
مي سزد امشب اگر طوطي طبعم پرگشايد *** جاي شعر از سينه ام لعل و دُرّ و گوهر بريزد
مي سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت *** جاي باران بر زمين گه عطر و گه عنبر بريزد
مي سزد امشب اگر روح الامين از فرط شادي *** بر سر خلق جهان از عرش اعلا زَر بريزد
مي سزد امشب اگر از ديدن باب الحوائج *** شادي از رخسار و نور از روي پيغمبر بريزد

مي سزد امشب اگر از مقدم موسي بن جعفر *** اشک شوق از ديدگان ساقی کوثر بريزد
مي سزد، امشب اگر بهر نثار مقدم او *** آسمان از ديدگان خويشتن اختر بريزد
مي سزد امشب اگر از يمن اين مولود مريم *** بهر کوري حسودان عود در مجمر بريزد
مي سزد امشب اگر از آسمان و ابر ظلمت *** خاک غم بر فرق خصم موسي جعفر بريزد
زد قدم در ملک هستي آن که از يمن قدومش *** وجد از ديوار و شادي و سرور از در بريزد
زد قدم شاهي که از بهر نثار مقدم او *** ز آسمان روح القدس از شوق دل اختر بريزد
آمد آن فرمان روايي کز براي مدحت او *** جاي شعر از سينه ژولیده گان گوهر بريزد
(ژولیده نيشابوري)

* * *

تولد حضرت رضا(عليه السلام)

شب است و منادي ندا مي کند *** مريدان حق را صدا مي کند
که امشب در رحمت خويش را *** خدا بر رخ خلق وا مي کند
ز خمخانه شب شراباً طهوراً *** به پيمانه ائما مي کند

ز رحمت به موسي بن جعفر خدا *** گران هديه اي را عطا مي کند
به نجمه عطا کرده حق آيتي *** که حق را ز باطل جدا مي کند
قدم زد علي بن موسي به عالم *** که عالم بر او اقتدا مي کند
به شمس الضحي داده شمس الشموسي *** کز او شمس کسب ضيا مي کند
درخشيد رخشنده مهري که مهرش *** مس قلب ما را طلا مي کند

چو جدش ز رفعت برد گوي سبقت *** که صبر بلا در قضا مي کند
ز نام علي نام او گشته مشتق *** که توصيف او هل اتي مي کند
بود عصمت فاطمي را در ناب *** که شرم از رخ او حيا مي کند
بود او حسن را علمدار صلحي *** که پاينده دين خدا مي کند
بود وارث نهضت سرخ عاشور *** که کاخ ستم را فنا مي کند
بود در عبادت چو زين العباد *** که بر شيعيانش دعا مي کند

303

چو بحر العلوم است دريائي از علم *** که فکر بشر کيميا مي کند
ز فقه الرضا زنده شد فقه صادق *** که تضمين آن با ولا مي کند
اگر ازدها کرد موسي عصا را *** رضا اين عمل بي عصا مي کند
کند زنده در پرده تصوير شيران *** بين پور موسي چه ها مي کند
اگر آهويي را به دامي ببيند *** ز دام بلايش رها مي کند
بود او طبيبي که بي نسخه درمان *** ز ما دردها را دوا مي کند
چو بابش بود مظهر جود و بخشش *** که حاجات ما را روا مي کند
ز بس که رئوف است از ما خدا را *** ز فرط رضائش رضا مي کند
رسول خدا را بود پاره تن *** که وصفش رسول خدا مي کند
خدا را زيارت کند هر که او را *** زيارت به صدق و صفا مي کند
به دیدار قبرش رود هر که یک بار *** تلافی آن را سه جا مي کند

304

به ژولیده او داده قولی که فردا *** به قولی که داده وفا می کند
(ژولیده نیشابوری)

پسر دارد رضا) صلي الله عليه وآله)

در بغل امشب یکی قرص قمر دارد رضا *** بر زبان شکر خدای دادگر دارد رضا
بارگاه زاده موسی چراغان می شود *** در حریمش جشن میلاد پسر دارد رضا

اقتران مهر و مه گردیده امشب، یا مگر *** نور چشمانش محمد را به بر دارد رضا
بر امام هشتمین حق کرده فرزندی عطا *** زین پسر پیغام تبریک از پدر دارد رضا
آمد آن یکتا در عصمت که بر میلاد او *** تهنیت از حضرت خیرالبشر دارد رضا
بر عقیمی آن که بر فرزند موسی طعنه زد *** گو بیا امشب ببین نور بصر دارد رضا
در کنار مهد او بنشسته بیدار و به لب *** ذکر خواب از بهر طفلس تا سحر دارد رضا
ذکر خواب از بهر او می گوید و گریان بود *** من نمی دانم چرا چشمان تر دارد رضا
گاهی از این موهبت شاد است و گاهی دل غمین *** چون که از پایان کار او خبر دارد رضا

خسرو از مداحی او می کند بس افتخار *** گر بدین منصب مدامش مفتخر دارد رضا
(محمد خسرو نژاد)

* * *

در میلاد مسعود حضرت جواد الائمه علیه السلام

از شبستان ولایت قمری پیدا شد *** از گلستان هدایت ثمری پیدا شد
بحر مواج کرم آمده در جوش و خروش *** که ز دریای عنایت گهری پیدا شد
شب میلاد جواد است، ندا زد جبریل *** کز پی شام مبارک سحری پیدا شد
از افق ماه درخشان رجب داد نوید *** که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد
می رسد نکبت ریحان بهشتی به مشام *** که ز ریحانه رضا را پسری پیدا شد
سال ها بود پدر چشم به راه پسری *** که پسر آمد و نور بصری پیدا شد
نام نیکوش محمد، لقب اوست جواد *** در صفات ملکوتی بشری پیدا شد
دادخواهان جهان را ز پی دادرسی *** خسرو دادرس دادگری پیدا شد
مظهر زهد و فضیلت، که بدان گوهر پاک *** علم نازد که مرا تاج سری پیدا شد

مجلس آراسته مأمون ز بزرگان و رجال *** که ز در کودک صاحب نظری پیدا شد
پاسخ مجلسیان داد به هرگونه سؤال *** کز همه برتر و شایسته تری پیدا شد
سپر انداخته روباه صفت مدعیان *** زان که در بیشه دین شیر نری پیدا شد

اي که در وادي حيرت شده اي سرگردان *** غم مخور قافله را راهبري پيدا شد
خرم آن گل که ز هر سو به تماشايش رخس *** صد چو من بلبل خونين جگري پيدا شد
چو بدو رايحه جد گراميش رسيد *** در دل از شوق وصالش شرري پيدا شد
چون به بغداد دو سرچشمه رسيدند به هم *** خاک را لطف و صفاي دگري پيدا شد
اي رس شادي ميلاد همايون جواد) عليه السلام *** (طبع موجي زد و زيبااثيري پيدا شد
(دکتر قاسم رسا)

* * *

نزول برکات خدا

گشود ديده چو بر اين جهان امام جواد *** به روي خلق در مرحمت خدای گشاد
شکفت تا گل رویش ز بوستان رضا) عليه السلام *** (بداد مژده به اهل نیاز، پیک مراد

307

عيان تجلي حق شد ز روي اين مولود *** جهان پير جوان شد ز شوق اين ميلاد
نهم امام که روز دهم ز ماه رجب *** ز ديدن رخ او ثامن الحجج شد شاد
ز آسمان برکات خدای، نازل شد *** ز يمن مقدم او بر زمين چو گام نهاد
گرفت چنگ به چنگ وز اشتياق سرود *** ملک ز بام فلک نغمه مبارکباد
خدای، جود و کرم را به خلق کرد تمام *** چو ديده مظهر جود خدا به دهر گشاد
زهي مقام که جسته است علم از او ياري *** زهي شرف که گرفته است عقل از او ارشاد
اميد بسته به الطاف او سياه و سپيد *** پناه در کنفش جسته بنده و آزاد
ز فيض دانش او جان گرفت علم و خرد *** ز نور بينش او جلوه يافت استعداد
به يمن لطف عميمش کرم گرفت قوام *** به دست همت او شد جهان جود ايجاد
گدای بارگه جود اوست حاتم طی *** غلام درگه فرّ و شکوه اوست قباد
بود ز پرتو اندیشه اش خرد روشن *** کند ز فکرت او عقل پير استمداد

308

فکنده سایه ز مهرش هماره بر سر عدل *** زده است شعله ز قهرش به خرمن بيداد
زبان ناطقه لال است در مدیحت او *** که با کمالش ما ناقصيم همچو جماد

اگر به آتش دوزخ نظر ز لطف کند *** شراره از نگاهش سردتر شود ز رماد
اگر که نامه اعمالم از گنه سیه است *** شفاعت تو مرا بس بود به روز معاد
همیشه تا به عدد کمتر است الف از با *** هماره تا که فزون تر ز صاد باشد ضاد
بود عدوی تو دایم قرین محنت و غم *** بود محبّ تو پیوسته خرم و دلشاد
(غلام رضا قدسی)

* * *

محبوب معبود

امشب زمین و آسمان باید چراغانی شود *** سرتاسر روی زمین از گل، گل افشانی شود
بلبل به عشق روی گل مست غزلخوانی شود *** اکناف عالم سربه سر تزیین و نورانی شود
وآنکه ملک آماده پُست نگهبانی شود *** جبریل مأمور از پی گهواره جنبانی شود
چون حجت بر حقّ حقّ محبوب معبود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

در دهم ماه رجب ماهی ز یثرب سر زدی *** کز مقدمش روح الامین در عرش بال و پر زدی
وز پرده دل نعره الله اکبر بر زدی *** کامروز ذات حق شرر بر تار و پودش برزدی
بر تارک خلق جهان زین مژده حق افسر زدی *** ساقی کوثر زین خبر فریاد شادی برزدی
کز بهر یاری بشر سرمایه سود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
از یمن این زیباپسر وا شد گره از کار ما *** شد سایه لطف خدا شامل به حال زار ما
وز رحمت حق شد عیان از پشت پرده یار ما *** تا آن که گردد جود او سرمایه بازار ما
روشن شده از نور او چون روز شام تار ما *** با دلربایی دل برد از دست ما دلدار ما
برگو تو بر خلق جهان آن روز موعود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
او آمده احیا کند با جود خود موجود را *** پاینده سازد در جهان او پرچم محمود را
سازد مشخص بهر ما راه زیان و سود را *** راضی کند با طاعتش او خالق معبود را
خاموش سازد در جهان او آتش نمرود را *** گسترده سازد بهر ما او خوان لطف جود را

در کان هستی هرچه بود از جود موجود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

او آمده با علم خود مشتت عدو را وا کند *** يحيي اين اکثم را به یک ايمای خود رسوا کند
 اسلام را با منطقتش جاويد و پابرجا کند *** صدها هزاران راز را بهر بشر افشا کند
 کو مجري حکم خدا از نسل محمود آمده *** يعني جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
 مانند احمد خُلق او تا شهره آفاق شد *** در زهد و تقوا چون علي در ملک هستي طاق شد
 مانند زهرا عصمتش سرچشمه اشراق شد *** در بردباري چون حسن نزد همه مصداق شد
 همچون حسين بن علي فرمانده عشاق شد *** گاه عبادت بنده صد يوسف و اسحاق شد
 چون عابدین در بندگی مسجود معبود آمده *** يعني جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
 مانند باقر علم او زینت دهد اسلام را *** با شیوه صادق کند هوشیار خاص و عام را
 با فکر بکر خویشتن او پخته سازد خام را *** چون موسي جعفر کند اجرا همه احکام را
 همچون رضا بر هم زند دیباچه او هام را *** شیرین کند از بهر ما او تلخي ایام را

کز بهر ما ژولیده گان این عید مسعود آمده *** يعني جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
 (ژولیده نیشابوري)

* * *

در ولادت و مدح حضرت امام علي النقي عليه السلام

آفتاب عزّت از عرش جلال آمد پدید *** روز عید شادمانی را هلال آمد پدید
 آفتاب فضل، تابان گشت از کوه شکوه *** ظلمت شب های هجران را وصال آمد پدید
 روز، روز شادی و وقت نشاط آمد از آنک *** بهترین روزهای ماه و سال آمد پدید
 اختري گردید از برج ولایت جلوه گر *** کز جمالش آيتي فرخنده فال آمد پدید
 آسمان علم را تابنده ماه آمد عیان *** گلستان شرع را خرم نهال آمد پدید
 در سپهر عزّ و شوکت آفتاب آمد فراز *** بر همای دین و دانش پر و بال آمد پدید
 دشمنان را مایه درد و الم شد آشکار *** دوستان را دافع رنج و ملال آمد پدید
 ای مسلمان دیده ات روشن که از لطف خدا *** هادي الامّه (1) شه احمد خصال آمد پدید

عشق و دل را موجبات اتحاد آمد عیان *** جان و تن را موجبات اتصال آمد پدید
 رکن دین بحر سخا غیث (1) کرم، غوث (2) امام *** نور حق شمس الضحی، فضل الکرمال آمد پدید
 عالمی فضل و تعالی، قلمی علم و کمال *** بر سریر جاه و اورنگ جلال آمد پدید
 شوکت و جاه و سعادت را محیط (3) آمد عیان *** حکمت و علم و فضیلت را جمال آمد پدید
 جلوه دیگر به خود بگرفت عالم بهر آنک *** بر رخ زیبای خلقت خط و خال آمد پدید
 هر چه خواهی از خدا طایبی بخواه امروز چون *** بهر حاجت خواستن نیکو محال آمد پدید
 (* * * طایبی شمیرانی)

میلاد امام دهم حضرت هادی علیه السلام)

امشب جهان از خرمی مانند رضوان می شود *** نور خدا در طور جان امشب فروزان می شود
 از آسمان مکرمت تابنده گردد اختری *** روشنگر دنیا و دین زان روی تابان می شود
 امشب زمین و آسمان در عشرت و ساغر زنان *** چون ساقی کوثر علی خشنود و خندان می شود

1- غیث: باران که از ابر می بارد (غیث اللغات).

2- غوث: فریادرس.

3- محیط: احاطه کننده، دربرگیرنده، دریا که تمام زمین را احاطه کند.

از بوستان معرفت سر می زند زیباگلی *** کاین عالم خاکی از آن همچون گلستان می شود
 نوری به عالم جلوه گر گردد به هنگام سحر *** روشن زمین و آسمان زان نور رخشان می شود
 سرچشمه فیض خدا نور دوچشم مصطفی *** سرحلقه اهل ولا محبوب جانان می شود
 خورشید برج ارتضا آن یادگاری از رضا *** ابن رضا امشب پدر از لطف یزدان می شود
 در زهد و دانش مصطفی در زور بازو مرتضی *** حلمش چو حلم مجتبی در ملک امکان می شود
 بر فاطمه نور دو عین آزاده مانند حسین *** احیاگر احکام حق پیدا و پنهان می شود
 عابد، بسان عابدین چون باقر علم الیقین *** در دانش علم و خرد مشهور دوران می شود
 صادق بود در راستی هم جعفر و موساسنی *** مدهوش در سینای او موسای عمران می شود

پور امام هفتمین کز بعد او روی زمین *** هم رهبر و هم رهنما بر نوع انسان می شود
فرزند دل‌بند تقی او را لقب آمد نقی *** هم زاهد و هم متقی هم رکن ایمان می شود
هر کس ندارد در جهان مهر و تولایش به دل *** کی طاعت صدساله اش مقبول یزدان می شود

314

آن بهترین خلق خدا آخر در این دار فنا *** مسموم زهر اشقیاء در راه قرآن می شود
(محمد خسرو نژاد)

* * *

امام حسن عسکری (علیه السلام)

شیعیان مژده که از پرده برون یار آمد *** عسکری پورنقی مظهر دادار آمد
گشت از کان کرم گوهر پاکي ظاهر *** ز صدف آن دُر تابنده به بازار آمد
شد تولد ز سلیل آن مه تابنده حق *** سامره از قدمش جنت الانهار آمد
بهر مولود حسن پورنقی از دل عرش *** تهنیت باد ز خلاق جهانداد آمد
با صفات احدی کرد تجلی به جهان *** نور چشم علی و احمد مختار آمد
نام نیکوش حسن خوی حسن روی حسن *** باب مهدی زمان کاشف الاسرار آمد
حامی دین محمد (صلی الله علیه وآله) متولد گردید *** عسکری فخر ز من سرور و سالار آمد
فخر ملک دوسرا جان و دل اهل ولا *** خسرو هادی عشر رحمت غفار آمد
گشت از مقدم وی باغ ولایت خرم *** چون که از گلشن دین آن گل بی خار آمد

315

خواست حق رحمت خود را برساند بر خلق *** صورتی ساخت که با سیرت دادار آمد
نور او نور خدا بود به عالم تابید *** روی او شمع هدی بود شب تار آمد
خلق غفاری از او خوی رحیمی ظاهر *** مظهر ذات خدا آن گل گلزار آمد
(قاضی نظام)

* * *

جمال عسکری (علیه السلام)

باز گیتی روشن آمد از جمال عسکری *** ماه گردون شد خجل پیش هلال عسکری

موكب اجلال او چون شد پديد از گرد راه *** محور آمد هر جلالي در جلال عسكري
هادي دين مي برد دست دعا پيش خدا *** چشم حق بينش چو مي بيند جمال عسكري
من چو گويم در مقام و حسن اين کودک که هست *** منطق پير خرد مات از کمال عسكري
تا تقرّب بر خدا جويند خلق نه فلک *** رو بد هر یک بامژه گرد نعال عسكري
عصمت زهرا عيان از چهره زيباي او *** خصلت حيدر بيني در خصال عسكري
رشک کوثر بُرد از لعل لب جانبخش او *** ماه گرديده خجل از خط و خال عسكري

گلشن جاويد گردد هر زمين شوره زار *** چون ببيند موكب فرخنده فال عسكري
دانش سرشار او تا کرد تفسير کتاب *** عالمي سيراب گرديد از زلال عسكري
رستگار و ثابت اميد است از لطفش شويد *** مورد غفران حي لايزال عسكري
(ثابت)

* * *

در منقبت امام حسن عسكري عليه السلام (مفسر قرآن)

اي آفتاب مهر تو روشنگر وجود *** در پيشگاه حکم تو ذرات در سجود
اي مير عسكري لقب اي فاطمي نسب *** آن را که نيست مهر تو از زندگي چه سود
علمت محيط بر همه ذرات کاینات *** فيضت نصيب، بر همه در غيب و در شهود
تاريخ تابناک حياتت، گر اندک است *** بر دفتر مفاخر اسلاميان فرود
عيسي دمي و پرتو رأي منير تو *** زنگار کفر از دل نصرانيان زدود
اين افتخار گشته نصيبت که از شرف *** در خانه تو مصلح کل ديده برگشود
اي قبله مراد که در برکة السباع *** شيران به پيش پاي تو آرنند سر فرود

قربان ديده اي که به بزم تو فاش دید *** جاي قدوم عيسي و موسي و شيث و هود
قرآن ناطقي تو و قرآن پاک را *** الحق مفسري، ز تو شايسته تر نبود
دشمن بدین کلام ستايد ترا که نيست *** در روزگار، چون تو به فضل و کمال و جود
شادي به نزد مردم غمديده نارواست *** جان ها فدای لعل لب کاین سخن سرود

مدح شما، ز عهده مردم برون بود *** ای خاندان پاک که یزدانتان ستود
از نعمت ولای شما خاندان وحی *** منت نهاد بر همگان، خالق و دود
ای پورهادی، ای حسن العسکری ز لطف *** بپذیر، از مؤید دلخسته این درود
(سید رضا مؤید)

* * *

در میلاد حجة ابن الحسن العسکری (علیهما السلام)

خرم جهان دوباره شد از مقدم بهار *** سر زد دوباره لاله و نسرین به کوهسار
صدها شقایق از دل صحرا شکفته شد *** در باغ نغمه خوان شده با صد شعف هزار
بگذشته سوی دشت مگر آهوی ختن *** بنشسته روی کشت مگر ناقه تنار

318

همراه با نسیم سحر می رسد به گوش *** ما را نوای مرغ بهشتی ز شاخسار
عیدی قرین عید دگر گشته زان سبب *** امسال از همیشه نکوتر بود بهار
زیباگلی به دامن نرگس شکفته شد *** آن نوگلی که گلشن از او یافت اعتبار
ماهی به نیمه مه شعبان طلوع کرد *** ماهی که مهر از شرف او راست پرده دار
شعبان زمین مقدم او یافته مگر *** این شوکت و جلالت و این عزّ و افتخار
سال نو و بهار نو و روزگار نو *** ساقی به یمن مقدم گل خیز و می بیار
سالی چنین مبارک و روزی چنان بزرگ *** فصلی چنین خجسته به تأیید کردگار
لب تشنگان جرعه جام ولایتش *** نوشند از سبوی ولا آب خوشگوار
ای آفتاب چهره نهان کرده در سحاب *** دل ها برای دیدن تو گشته بی قرار
خرم شود جهان و عدالت به پا شود *** روزی که در کف تو بود تیغ ذوالفقار
احیا شود به عهد تو حکم کتاب حق *** اجرا شود به عصر تو آیین کردگار

319

تو قاسم جنان و جحیمی که در ازل *** یزدان به دست قدرت تو داده اختیار
جان ها برای خدمت تو گشته در تعب *** دل ها برای دیدن تو گشته بی قرار
ای منجی بشر که نهانی تو در حجاب *** دارم امید آن که کنی چهره آشکار

دارم امید آن که کنی با ظهور خویش *** بیرون ز جان منتظران رنج انتظار
جمعی ستاده دیده به سویت در آرزو *** قومی نشسته دیده به راهت امیدوار
ای مظهر خدا به عنایت به ما نگر *** ای ابر مرحمت تو به رحمت به ما بیار
تا آن زمان که مهر درخشان بود به روز *** تا آن زمان که ماه بتابد به شام تار
از ما به پیشگاه تو صد کاروان درود *** وز حق به جان پاک تو صدآفرین نثار
چون باعث ملال شود طول هر سخن *** شیرین بود چکامه خسرو به اختصار
(محمد خسرو نژاد)

ولادت با سعادت امام زمان (عج)

ده مژده که از عالم بالا خبر آمد *** کز جیب افق کوکب اقبال برآمد

320

شب بار سفر بست و همایون سحر آمد *** نازل ز سما آیه فتح و ظفر آمد
بر منتظرین مژده بده منتظر آمد *** از مهد بقا مهدی ثانی عشر آمد
کو حجت حق حامی دین ماء معین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
امشب ز گرم حق گهری داد به نرجس *** وز برج ولایت قمری داد به نرجس
در قدر و شرف تاج سری داد به نرجس *** از صلب حسن برگ و بری داد به نرجس
خوش باش که حق بال و پری داد به نرجس *** برخیز که زیباپسری داد به نرجس
کز شرم رخس شمس و قمر خانه نشین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
تا جلوه نما دلبر جانانه ما شد *** آکنده دل از نعره مستانه ما شد

تا نور رخس رونق کاشانه ما شد *** دیوانه مهدی دل دیوانه ما شد

کو فخر بشر حامی قرآن مبین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است

او آمده از پادشهان تاج بگیرد *** تاج از سر کیخسرو و لیلاج بگیرد

321

با تیر دل خصم خود آماج بگیرد *** با عدل و عدالت ره تاراج بگیرد

قنداقه او جای به معراج بگیرد *** دست من دلخسته محتاج بگیرد

کو خلق جهان را به خدا یار و معین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
در پانزده ماه گرانمایه شعبان *** آمد به جهان جان جهان خسرو خوبان
شد ماه ز انوار رخس سر به گریبان *** وز مقدم او نعمت حق گشت فراوان
شاهی که خدا حجت خود خوانده به قرآن *** از دامن نرجس شده چون ماه نمایان
خشنود دل فاطمه در خلد برین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
او آمده از بهر نجات بشریت *** از ورطه کبر و حسد و بخل و منیت
یکسان بکند مشربه شاه و رعیت *** نابود کند منکر حکم احدیت
پاینده کند پرچم سرخ علوییت *** جاوید شود دین خدا تا ابدیت
کو مظهر فتح و ظفر و نهضت دین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است

322

عالم ز قیامش به خدا قایمه گیرد *** با آمدنش ظلم و ستم خاتمه گیرد
از راه گرم آید و دست همه گیرد *** وز نهضت او رحمت حق واسعه گیرد
اکناف جهان ز آمدنش هممه گیرد *** او آمده تا داد دل فاطمه گیرد
کو زاده زهرا پسر حبل متین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
ای یوسف زهرا پسر شاه ولایت *** ای آن که ز موی تو کند شام حکایت
بر ما نظری کن ز ره لطف و عنایت *** تو شاه شهبانی و شهبانند گدایت
ژولیده زند صبح و مسادم ز ولایت *** تو جان جهانی و جهانی به فدایت
باز آیی که دل با غم و اندوه قرین است *** چون خلد برین از قدمش روی زمین است
(* * * ژولیده نیشابوری)

باب رحمت

زد قدم خسرو پاک اختر فرخنده خصال *** ماه شعبان و خرد مات از آن حسن و جمال
حجة بن الحسن (و قائم حیّ متعال *** جان هر عاقل و هر عارف و هر فرزانه
پرتوش جانب صحرا کشدم از خانه

323

واله چهره او خازن جنات عدن *** محو او حور به فردوس از آن وجه حسن

خضر گمگشته آن لعل لب و درّ دهن *** سبزه آن سان که نه در باغ نه بستان نه چمن
عقل یغما کند و حالت ما دیوانه

شد بیاض رخ او معنی والشمس و ضحی *** مشعلی از رخ زبینه او بدر دجی
چون علی نفس پیمیر به بشر نور هدی *** آیت معظم بی عیب فروزان خد
بت شکن هادی کل محو کن بتخانه

شهیپر روح قدس زیر قدمش چو سریر *** عرشیان بنده او بر همگان اوست امیر
ماسوا بر درش از عشق غزالان اسیر *** گردن از طره او بسته و پاها زنجیر
غیبتش کرد سراي دل ما غمخانه

کرده حق دفتر ارشاد به مهرش مختوم *** بحر موج و همه علم به پیشش معلوم
ملجأ غمزدگان است و پناه مظلومان *** سایلان را نکند از در لطفش محروم
همگی مستحق جرعه ای از پیمان

باب رحمت بود و یوسف کنعان وجود *** او شده واسطه فیض به هر بود و نبود

همه ذرات طفیلند به آن مخزن جود *** بیولایش نبود در دو جهان بهره و سود
ای همه ریزه خور سفره او شاهانه

خبری هست که هر صبح و مساناله کند *** لؤلؤ اشک چو سیماب به رخساره کند
همه در سوز و گداز است مگر چاره کند *** باغ ایمان خزان را چو گل و لاله کند
او بود شمع که پر سوزد از او پروانه

ای به قربان هر آن جان که گرفتارش شد *** هست خود داد به تاراج و خریدارش شد
جان به لب می گیرد از شوق که بیمارش شد *** غرقه در جذب فنا گشت که دلدارش شد
حبذا آن که رها کرد هر آن افسانه

بارالها تویی آگه ز بلاهای عظیم *** به حق حضرت ختمی صلی الله علیه وآله (و به قرآن کریم
به دل سوخته و خسته نالان یتیم *** برسان حجة خود لطف تو بر ما است عمیم
حفظ کن کشور و ما از خطر بیگانه

گرچه ماروی سیاهیم و گرفتار هوس *** همه محکوم به جرمیم و هراسان ز عسس

لیک شد دست به درگاه تو تا هست نفس *** سینه تنگ آمده فریاد از این بند و قفس
روشن از نور جمالش بنما کاشانه

325

مرغ فکرت ز تجلی رُخش سوزد بال *** می شود ناطقه از مدح و ثناش الکن و لال
تشنه مینویی از آن چشمه جانبخش ز لال *** برسان دست تمناش به دامن وصال
طائر عمر من افسرده شد اندر لاله

(مینویی)

326

فصل ۲:

مناسبت های دینی

به مناسبت بعثت نبی اکرم(صلي الله عليه وآله)

شب گشت و تیرگی همه جا را فراگرفت *** وز نور ماه دامن گیتی ضیا گرفت
در هفده ربیع به شوق وصال حق *** جا در درون غار حرا مصطفی گرفت
مهد صفا به غار حرا تا نهاد پای *** غار حرا ز یمن قدمش صفا گرفت
پاسی ز شب گذشت که از ماورای عرش *** نوری جهید و جلوه اش ارض و سما گرفت
روح الامین به غار حرا آمد و بگفت *** این آیه را بخوان که دل از او جلا گرفت
اقراً باسم ربک یا ایها الرسول *** کز خواندنش سزاست ره هر خطا گرفت

327

باید برای گشتن نمرودیان دهر *** جا در درون آتش عشق خدا گرفت
تا بگسلی ز پای تو زنجیر بردگی *** باید به دست خویش چو موسی عصا گرفت
بهر نجات خلق ز گرداب هم و غم *** باید ره از جنایت و ظلم و جفا گرفت
محکم ببند دامن همت که ز امر حق *** باید به دست خود علم اقتدا گرفت
کاخ بتان خراب کن و کاخ معدلت *** آباد کن که دست تو را کبریا گرفت
تاج رسالتی که به فرقت نهاده حق *** ارض و سما ز قدر و بهایش بها گرفت

برخیز گو به خلق جهان این کلام نغز *** باید برای درد خود از حق دوا گرفت
بانگی برآر از دل و برگو خدا یکی است *** آن خالقی که خلق ز وجودش نوا گرفت
ژولیده شاد زی که برای نجات خلق *** احمد به دست خویش کتاب خدا گرفت
(ژولیده نیشابوری)

* * *

غار حرا

از شهر مکه شد جدا، محمد *** دارد به لب، خدا خدا، محمد

328

سر تا به پا، نور و صفا، محمد *** دارد به سینه، رازها، محمد
تنها رود یا رب کجا، محمد؟
شهری که در نفاق و کینه مشهور *** شهری که از گناه، گشته رنجور
مظلوم و بی کس آن که بی زر و زور *** آمد برون، ز شهر مکه، شد دور
آن رحمت بی انتها، محمد
مردم قرین کفر و بت پرستی *** پیوسته در جهل و غرور و مستی
غرق هوس، پابند جرم و پستی *** زین کرده ها، دور از خدای هستی
بر درشان تنها دوا، محمد
آن شهر غم گرفته، مات و خسته *** با چهره ای، افسرده و شکسته
قید امیدش از همه گسسته *** در انتظار رهبری نشسته
با رنج هایش آشنا محمد
کوه بلند مکه در نظاره *** دامن کشیده از بشر کناره
افشان شده بر قلّه اش ستاره *** صعبُ العبور و پُر ز سنگ خاره
آن جا کند منزل چرا، محمد؟

329

جز مقدمش، نه یک عبور دیگر *** جز نور او، آنجا، نه نور دیگر
گویي بُود فاران و طور دیگر *** آنجا بُود حق را، ظهور دیگر

بر قلّه اش در انزوا، محمّد

نور از زمین به عرش در تَوَاطُر *** حر دهان گشوده از تَحَبُّر

خالی ز تیرگی و از صفا پُر *** کوه بلند مگه، با تَفَاخُر

گوید به التّجاء: بیا محمّد

بس رازها در قلب این سکوت است *** در خلوتش تسبیح لایموت است

از بهر جان، آن جا غذا و قوت است *** گاهی به سجده، گاه در قنوت است

گاهی نشسته، گه به پا محمّد

از رنج دیگران، دلش پُر اندوه *** شب تا سحر، آن رادمرد نستوه

پیچیده ناله هایش، در دل کوه *** پُر شد افق، ناگه ز نور انبوه

آنکه خطاب آمد که یا محمّد

بخوان، بخوان به نام رَبِّ سُبْحان *** که از عَلَقُ بیافرید انسان

بخوان، تویی زبان وحی و قرآن *** از هیبت آن پرشکوه فرمان

لرزید خود، سر تا به پا، محمّد

ز آن صحنه پر شور و حیرت انگیز *** و آن مبعث سازنده صفاخیز

با قلبی از شور و نشاط، لبریز *** فرسوده ز آن فرمان هیبت آمیز

آمد به خانه از حر محمّد

(حسان)

* * *

لطف عمیم آمد

از حرا آیات رحمان و رحیم آمد پدید *** یا نخستین حرف قرآن کریم آمد پدید

صوت اقرأ بسم ربک می رسد بر گوش جان *** یا که از کوه حرا خلق عظیم آمد پدید

بانگ توحید است از هر جا طنین افکن به گوش *** فانی اصحاب شیطان رجیم آمد پدید

سید امی لقب بر دست قرآن می رسد *** یا به گمراهان صراط مستقیم آمد پدید

فاش گویم عقل کل فخر رسل مبعوث شد *** آن که گردد ز اعجازش دو نیم آمد پدید

قصه لولاک باشد شاهد گفتار من *** یعنی امشب عالم آرا از قدیم آمد پدید

در حرا بر مصطفی امشب شد از حق جلوه گر *** آن چه اندر طور سینا بر کلیم آمد پدید
نغمه الله اکبر از حرا تا شد بلند *** بت پرستان را به تن لرزش ز بیم آمد پدید
گر قریش او را یتیمش خواند اما در جهان *** بس شگفتی ها ازین دُر یتیم آمد پدید
منجی نوع بشر دارای آیات مبین *** صاحب خلق خوش و لطف عمیم آمد پدید
گفته ما اوزی مثلی به عالم روشن است *** پیشوای خلق با قلب سلیم آمد پدید
بود اگر باغ جهان پژمرده از طوفان جهل *** حال بر این بوستان خرّم نسیم آمد پدید
گشت مبعوث آن که عالم زنده شد از کیش او *** فاش گویم محیی عظم رحیم آمد پدید
حب و بغض او نشانی از بهشت و دوزخ است *** قصه کوتاه، صاحب نار و نعیم آمد پدید
زد تفأل ثابت از قرآن به نام مصطفی *** حرف بسم الله الرحمن الرحیم آمد پدید

(ثابت)

در بعثت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

آن شب سکوت خلوت غار حرا شکست *** با آن شکست، قامت لات و عزا شکست

آمد به گوش ختم رسولان ندا بخوان *** مهر سکوت لعل بشر زان ندا شکست
با خواندن نخوانده الفبا طلسم جهل *** در سرزمین رکن و مقام عصا شکست
آدم به باغ خلد خدا را سپاس گفت *** تا سدّ ظلم و فقر به ام القرا شکست
نوح نبی به ساحل رحمت رسید و خورد *** طوفان به پاس حرمت خیرالورا شکست
بر تخت گل نشست در آتش خلیل حق *** تا ختم الانبیا گل لبخند را شکست
عیسی مسیح مُهر نبوت به او سپرد *** زیرا که نیست دین ورا تا جزا شکست
آمد برون ز غار حرا میر کائنات *** آن سان که جام خنده باد صبا شکست
در خانه رفت و دید خدیجه که می دهد *** از بوی خویش مشک غزال ختا شکست
بر دور خویش کهنه گلیمی گرفت و خفت *** آمد ندا که داد به خوابش ندا شکست

يا ايها المدثر ش آمد به گوش و گفت *** بايد كه سد درد ز هر بي نوا شكست
قانون مرگ زنده به گوران به گوركن *** كز مرگ دختران نرسد بر بقا شكست

333

آماده بهر گفتن تكبير كن بلال *** چون مي دهد به معرکه خصم دغا شكست
اينك به خلق دعوت خود آشكار كن *** هرگز نمي خورد به جهان دين ما شكست
برخيز و بت شکن كه علي دستيار توست *** كز بت نمي خورد علي مرتضي شكست
طعن ابي لهب نكند رنجه خاطرت *** كو مي خورد ز آيه تبت يد شكست
ژولیده گفت از اثر وحي ذات حق *** آن سكوت خلوت غار حرا شكست
(ژولیده نيشابوري)

* * *

در واقعه غدیر خم

دهيد مزده عاشقان كه كاخ غم خراب شد *** به روي شادي و شعف دوباره فتح باب شد
به وادي غدیر خم به مصطفي خطاب شد *** كه وقت گفتن سخن به وصف بوتراپ شد
به نصب او شتاب كن كه وقت انتخاب شد *** از اين خبر به كام ها و جام ها شراب شد
كه با ولايت علي(عليه السلام) (به امر حي سرمدی) *** يافت تبلوري دگر رسالت محمدي(صلي الله عليه وآله)
ديد رسول ممتحن رنگ ز رخ پريده را *** خستگي مسافران خار به پا خليده را

334

تا به عمل در آورد حكم ز حق شنیده را *** خواند فرا به گرد هم خيل ز حج رسیده را
چيد کنار لعل لب گوهر آب دیده را *** ماحصل رسالت و عصاره عقیده را
كه با ولايت علي(عليه السلام) (به امر حي سرمدی) *** يافت تبلوري دگر رسالت محمدي(صلي الله عليه وآله)
نهاده شد به روي هم ز اشتراک جهازها *** كه تا رود فراز آن امير سرفرازها
شد به فراز و فاش شد براي خلق رازها *** دست علي گرفت و زد سكه امتيازها
گرفت رونقي دگر تنور سوز و سازها *** باده بریز ساقيا ز جام دل نواها
كه با ولايت علي(عليه السلام) (به امر حي سرمدی) *** يافت تبلوري دگر رسالت محمدي(صلي الله عليه وآله)
گفت نبي ذوالكرم: گفته به من خدای من *** كه بعد من علي بود وصي من به جاي من

بود به خلق این جهان ندای او ندای من *** ولای من ولای او جفای او جفای من
رضای من رضای او رضای او رضای من *** به احتراز آورد دست علی لوائی من
که با ولایت علی (علیه السلام) (به امر حی سمرمدی *** یافت تبلوری دیگر رسالت محمدی) صلی الله علیه وآله

335

امیر هر کسی منم علی بود امیر او *** که ماندنیست تا ابد فلسفه غدیر او
علوم ماسوا بود نهفته در ضمیر او *** مادر دهر در جهان نیورد نظیر او
اطاعت خدا بود پیروی از مسیر او *** ز فرط جود و مکرمت، سخا بود حقیر او
که با ولایت علی (علیه السلام) (به امر حی سمرمدی *** یافت تبلوری دیگر رسالت محمدی) صلی الله علیه وآله
علی است آن که محترم ز حرمتش حرم بود *** خجل ز جود و بخشش سخاوت و کرم بود
مدافع ستم کش و محارب ستم بود *** حدوث را قدم بود حیات را عدم بود
خطوط را قلم بود کلام را رقم بود *** کمال دین و بر شما آتم هر نعم بود
که با ولایت علی (علیه السلام) (به امر حی سمرمدی *** یافت تبلوری دیگر رسالت محمدی) صلی الله علیه وآله
کسی که عرش و فرش را داده جلا علی بود *** کسی که سعی مروه را دهد صفا علی بود
کسی که تخت امر او بود قضا علی بود *** کسی که می دهد نوا به بی نوا علی بود
آن که مس وجود را کند طلا علی بود *** آن که از او لوائی دین بود به پا علی بود

336

که با ولایت علی (علیه السلام) (به امر حی سمرمدی *** یافت تبلوری دیگر رسالت محمدی) صلی الله علیه وآله
(ژولیده نیشابوری)

* * *

راز هل آتی

شب عید است ای ساقی در میخانه را وا کن *** به جام می گساران باده از خم ظهورا کن
به من هم گوشه چشمی به عشق روی مولا کن *** اگرچه قطره ام امشب مرا واصل به دریا کن
به یک پیمانه می ساقی دل دیوانه شیدا کن *** به حب مرتضی برگ عبور شیعه امضا کن
که دین احمدی کامل به امر حی سمرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد

به روز هجده ذیحجه بر احمد ندا آمد *** که یا احمد تو را حکم خطیری از خدا آمد
زمان گفتن راز مگویی هل آتی آمد *** که بشکفتن گل بر لب اهل ولا آمد
تو را این آیه در نعت علی مرتضی آمد *** به وجد از نعت او خلق تمام ماسوا آمد
که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد)
به فرمان نبی حُجاج رفته باز برگشتند *** برای گردهم آیی به یک جا مستقر گشتند

337

همه از این خبر کاوشگر متن خبر گشتند *** گروهی تشنه بودند و در آن جا تشنه تر گشتند
همه چشم انتظار حکم حی دادگر گشتند *** همه در مکتب اندیشه شان صاحب نظر گشتند
که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد)
نبی را از جهاز اشتران شد منبری پیدا *** فراز آن نبی را شد بیان دیگری پیدا
صدف بشکست و از آن شد فروزان گوهری پیدا *** کنار شمس هستی گشت ماه انوری پیدا
شد از بهر تماشا کردن از هر سو سری پیدا *** به روی دست احمد شد خدا را مظهري پیدا
که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد)
نبی فرمود ای مردم! به امر خالق یکتا *** هر آن کس را منم مولا علی اورا بود مولا
پس از من او بود رهبر به خلق کل مافیها *** که سر خط هدایت را منم مهر و علی امضا
از او شایسته تر نبود برای رهبری اصلا *** همانندش نمی گردد به کل ماسوا پیدا
که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد)

338

پس از من از طفیل او به پا شد هستی عالم *** به مهر او خدا را شد قبول توبه آمد
به عالم نام او رمز نجات نوح شد از یم *** از او آتش به ابراهیم شد ز امر خدا خرم
از او شد در بر موسی سر فرعون جایی خم *** چنان که از دم گرمش مسیحا گشت صاحب دم
که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ولیعهد محمد) صلی الله علیه
وآله (شد)

رسالت بیولای او بود چون شاخه بی پر *** عدالت بی علی باشد بسان بحر بی گوهر
 من و او هر دو یک روحیم باشد گر جدا بپیکر *** منم خط و علی دفتر منم جود و علی جوهر
 منم فرش و علی محور منم عرش علی لنگر *** منم حکم و علی مجری منم داد و علی داور
 که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولیعهد محمد (صلی الله علیه
 وآله شد)
 منم بذر و علی حاصل منم فضل و علی فاضل *** منم کل و علی کامل منم بحر و علی ساحل
 منم عشق و علی عاشق منم وصل و علی واصل *** منم نشر و علی ناشر منم عدل و علی عادل
 منم دین و علی دانش منم علم و علی عامل *** اطاعت بی علی عاطل عبادت بی علی باطل

که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولیعهد محمد (صلی الله علیه
 وآله شد)
 به حکم حق حکیم است او برای من ندیم است او *** زعیم است او حلیم است او صراط المستقیم است او
 سلیم است او سلام است او، رحیم است او کریم است او *** قسیم نار و الجنه که جنت را نعیم است او
 برای شیعیان وجد و برای خصم بیم است او *** من ژولیده می گویم که هستی را سهیم است او
 که دین احمدی کامل به امر حی سرمد شد *** علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولیعهد محمد (صلی الله علیه
 وآله شد)

(ژولیده نیشابوری)

درگه رحمت

صبح سعادت دمید عید ولایت رسید *** فیض ازل یار شد نوبت دولت رسید
 در خم گیسوی یار، بود دلی بی قرار *** بعد بسی انتظار، مژده رحمت رسید
 درگه رحمت گشود ظلمت غم را زدود *** سنبل تر وانمود لمعه طلعت رسید
 شمشعه نور شه داد به عالم ضیا *** آتش آذر فسرد رشحه خلعت رسید
 از کرمش بر گدا داد می جان فزا *** گفت بخور زین هلا کز خم جنت رسید

روی به گلزار کن پشت به اغیار کن *** دوره شدت گذشت نوبت راحت رسید

خیز و بزَن الصلا بر در هر پارسا *** باده شدستی حلال حکم حقیقت رسید
بهر شه انما خواند رسول خدا *** آیه اکملت لک کز سوی عزت رسید
وقت رجوع نبی، از سفر مکه شد *** منزل خم را ز حق حکم امامت رسید
شه ز جهاز شتر کرد به پامنبری *** و ز قدم شه بر آن عز و شرافت رسید
دست علی برگرفت برد به بالای سر *** تا به همه مردمان دیدن طلعت رسید
گفت: آیا مردمان آمده بلغ ز حق *** چون تو رسولی بگو وقت وصایت رسید
گشته علی ولی، بر همگی پیشوا *** از پی اکمال دین امر عنایت رسید
نور علی جلوه گر بر همه جنّ و بشر *** طاعت او مستقر بهر عبادت رسید
مژده به اهل وفا حبّ شه قل کفی *** از کرم ذوالمنن بر همه منت رسید
خاصه بر آن سالکان در ره شه رهروان *** کز کرم شیر حق لطف و عنایت رسید

هر که جمالش بدید مهر رُخش برگزید *** باده خلت کشید بر سر عزّت رسید

(* * * حالی اردبیلی)

بهترین روز

در غدیر خم نگر، نور دل افروز علی *** نیست روزی در جهان، مانند امروز علی
روز کامل گشتن دین است و اتمام نعم *** هجده ذیحجه یعنی، عید پیروز علی
چون که از یمن علی، حق، راضی از اسلام شد *** زین جهت امروز باشد خوش ترین روز علی
روز توحید است و روز رحمت و روز امید *** پرده برداری شد از، حُسن دل افروز علی
شهر دانش احمد است و مرتضی دروازه اش *** انبیا غیر از محمد، دانش آموز علی
شد ولای او حسان حصن امان امّتش *** به به از این پرتو مهر گنه سوز علی

(چایچیان حسان)

* * *

غدیره

دلا این مژده جانبخش دوشم از بشیر آمد *** که ای بیمار درد و غم شب عید غدیر آمد
به روز هجده ذیحجه در نزد رسول الله *** به فرمان خدا جبرئیل با امری خطیر آمد

بگفتا يا محمد بهر تو امروز دستوري *** ز درگاه خداوند بزرگ و بي نظير آمد
 ز جا برخيز و کن ابلاغ دستور خدايت را *** که اين دستور دستوري است کز حَيّ خَبير آمد
 به پا کن از جهاز اشتران اورنگ شاهي را *** که فرمان وزارت بهر تعيين وزير آمد
 اگر خواهي کني تکميل فرمان رسالت را *** بخوان حکم ولايت را که از بهرت سفير آمد
 علي را کن وصي و جانشين خويشتن امروز *** که دستور موکد بهرت از حَيّ غدیر آمد
 بگو هر کس که مولايش منم او را علي مولاست *** که او مانند من آگه دل روشن ضمير آمد
 هر آن کس دوستش دارد خدايش دوست مي دارد *** که او از سوي حق حجت به هر برنا و پير آمد
 خدا را دشمن است آن کس که باشد با علي دشمن *** بلي اين گفته حق است کز بالا به زير آمد
 شود تکميل دين و نعمت ما بر شما زيرا *** علي بهر شما امروز مولا و امير آمد
 دم از وصف علي ژولیده دايم مي زند يا رب *** که او غمخوار مسکين و يتيم و هم اسير آمد
 (ژولیده نيشابوري)

* * *